

بررسی پیش‌نویس سند الگوی پایه پیشرفت

(ابلاغی مقام معظم رهبری برای بررسی و تکمیل و ارتقاء)

مرحله اول: نقد

حسینیه اندیشه

تیرماه ۱۳۹۸



بررسی پیش‌نویس سند الگوی پایه؛ مرحله اول: نقد

برگرفته از مباحث پژوهشی مرحوم علامه آیت‌الله سیدمنیرالدین حسینی الهاشمی و
مرحوم استاد حجت‌الاسلام والمسلمین مسعود صدوق

کارشناسان پژوهش: حجج‌اسلام محمدصادق حیدری، روح‌الله صدوق و احمد زیبایی‌نژاد
دیگر اعضای جلسات پژوهشی: حجج‌اسلام حسن صدوق، سیدامیرحسین آل‌یس و آقای علی چمن‌خواه
و خانم‌ها: رضیه و عترت کشتکاران، فاطمه صدوق و حسینی الهاشمی

تاریخ جلسات پژوهشی: از آبان‌ماه تا اسفندماه ۱۳۹۷

تاریخ تدوین و نشر: خرداد ۱۳۹۸

تاریخ ویرایش دوم: تیر ۱۳۹۸

حسینیه اندیشه

۰۹۱۲۷۴۷۹۲۴۵ - ۰۹۱۹۲۵۳۸۴۶۹

فهرست اجمالی

اشاره..... ۵

مقدمه: بیانیه تحلیلی «حسینیه اندیشه» در لیبیک به فراخوان مقام معظم رهبری برای

بررسی و تکمیل و ارتقاء سند الگوی پایه پیشرفت..... ۷

بخش اول: نقد و بررسی فرامتنی پیش نویس سند الگوی پایه پیشرفت..... ۱۱

۱. وابستگی طرح جدید علمی (تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت) به نقد و نقض ادبیات علمی موجود

(الگوی توسعه) و فقدان این روند در سند پیشنهادی..... ۱۳

۲. غفلت از چالش های موجود در روش شناسی حوزه و دانشگاه برای تولید الگوی جدید، موجب تألیف

غیرقاعده مند بین این دو روش در سند و زمینه ساز حاکمیت «تکامل مادی» بر «تکامل معنوی»..... ۱۵

۳. حل چالش روش شناختی فوق در مباحث مرحوم آیت الله علامه حسینی الهاشمی از طریق تولید یک منطق

جدید به عنوان تبیین کننده ی ارتباط قاعده مند بین اعتقادات حقه و عمل اجتماعی..... ۲۶

۴. ضرورت «معادلات کاربردی» برای جریان اعتقادات و ارزش ها در الگو و اشاره ای به دستاوردهای مرحوم

علامه حسینی الهاشمی در این عرصه..... ۳۲

بخش دوم: نقد و بررسی متن پیش نویس سند الگوی پایه پیشرفت..... ۳۵

گفتار اول: نقد و بررسی متن مربوط به «وحدت و کلیت» الگو..... ۳۷

گفتار دوم: نقد و بررسی متن مربوط به «تعاریف اجزاء» الگو..... ۶۹

نقد و بررسی تعریف «مبانی»..... ۷۱

نقد و بررسی تعریف «آرمان»..... ۷۷

نقد و بررسی تعریف «رسالت»..... ۹۱

نقد و بررسی تعریف «افق»..... ۹۹

نقد و بررسی تعریف «تدابیر»..... ۱۰۹

نقد و بررسی بخش «سازمانی الگو»..... ۱۱۱

اشاره

مجموعه حاضر، گزارشی فشرده از جلسات پژوهشی برگزار شده در «حسینیه اندیشه» است که در پاسخ به فراخوان مقام معظم رهبری جهت «بررسی و تکمیل و ارتقاء پیش نویس سند الگوی پایه پیشرفت» شکل گرفت. البته حسینیه اندیشه پیش از این و با توجه به حساسیت موضوع به نقد پیش نویس الگوی پایه منتشره در سال ۱۳۹۴ پرداخته بود و محصول آن را در قالب کتاب «نقد و نقض پیش نویس الگوی پایه» منتشر کرده بود و پیش نویس جدید نیز از نظر مبنایی و بسیاری از روبناها تفاوت خاصی با پیش نویس گذشته نمی کند، اما فراخوان مقام معظم رهبری برای اصلاح و ارتقاء آن، وظیفه جدیدی را متوجه نخبگان انقلابی کرده است.

در نتیجه، سلسله جلساتی برگزار شد تا هم نقدها و اشکالات قبلی و فعلی به نحو روان تری در اختیار جامعه علمی قرار گیرد و هم تغییرات و اضافاتی که در پیش نویس جدید دیده می شود، به نقد و بررسی گذاشته شود و هم در مراحل بعدی، به ارائه پیشنهاد اثباتی در جهت «ارتقاء و تکمیل» پیش نویس موجود پرداخته شود. روشن است که مراحل بعدی در دستور کار امسال حسینیه اندیشه قرار دارد. لذا مباحثی که تقدیم خواهد شد گرچه اجمالاً اشاراتی اثباتی و پیشنهادهایی جایگزین مطرح می کند اما تمرکز اصلی آن بر «مرحله نقد» خصوصاً نقد اضافات جدید سند الگو است تا پس از اتمام آن، به صورت تفصیلی وارد مرحله اصلاح و ارتقاء شود.

حسینیه اندیشه

تیرماه ۱۳۹۸

مقدمه

بیانیه تحلیلی حسینیه اندیشه در لَبیک به فراخوان مقام معظم رهبری برای بررسی و تکمیل و ارتقاء سند الگوی پایه پیشرفت

گرچه از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، تلاش‌های مختلفی برای تحقق «حاکمیت اسلام بر زندگی اجتماعی» به عنوان شعار اساسی نهضت ملت ایران انجام شد و با تدابیر گوناگونی در تدوین قانون اساسی (از قبیل قرارگرفتن اصل ولایت مطلقه فقیه به عنوان منشأ توازن قوا، مقیدشدن «قوه مقننه» به نظر شورای نگهبان در احراز عدم مخالفت قوانین با اسلام، مشروطشدن تصدی «قوه مجریه» به تفهیم رهبری و وابستگی ریاست «قوه قضائیه» به انتصاب از سوی ولی فقیه و...) منعکس گردید و ایده‌هایی چون «ضرورت برخورداری از تعهد در کنار تخصص برای مدیران»، «توجه به احکام اولیه و احکام ثانویه»، «تغییر حکم بر اثر تبدل موضوع» و... نیز در همین راستا مطرح شد، اما نمی‌توان انکار کرد که ابتکار نورانی مقام معظم رهبری در ابلاغ سیاست‌های کلان حاکم بر تدوین برنامه دوم توسعه در سال ۱۳۷۲، تلاشی جدید برای حضور دین در عرصه اداره نظام بود که جهت‌دهی مکتبی به نحوه اداره کشور را در سطح جدیدی پی‌گیری می‌کرد.

همین بصیرت و تیزی بود که در ادامه حرکت تکاملی خود، به تبعیت برنامه‌های توسعه از «چشم‌اندازها» توجه پیدا کرد و با دغدغه جریان اسلام در رفتار نظام، به عرصه والاتری ورود پیدا کرد و با تأکید بر ضرورت تدوین چشم‌انداز بیست ساله برای کشور، تلاش نمود تا تعریف ایران به «کشوری توسعه‌یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه» را - که اصطلاحی برخاسته از ادبیات توسعه‌پایدار و همه‌جانبه است - به «هویت اسلامی و انقلابی و الهام‌بخش در جهان اسلام» مشروط کند. اما عدم تعیین «متغیر اصلی» بین این دو مؤلفه در سند چشم‌انداز، باعث شد که «قبض و بسط عینی میان ادبیات توسعه و ادبیات انقلاب» در عرصه تحقق این سند شکل بگیرد و درگیری بین ادبیات توسعه (به عنوان یک امر کاربردی و کمی شده) و ادبیات انقلاب (به عنوان تجربه‌هایی عینی در اداره کشور که برخاسته از مکتب بود) ساختارهای اجتماعی را دوقطبی کند و کارکرد آنها را دچار بی‌نظمی و هرج و مرج نماید. در واقع علی‌رغم این تلاش‌های بدیع و بی‌سابقه، مدل توسعه و دستگاه کارشناسی برآمده از آن - که به محاسبات مادی و دنیامحور و سرمایه‌سالارانه دچار بود - در عمل

عینی خود این قیده‌ها را نپذیرفت و همواره تصمیمات و عملکردهای انقلابی و مکتبی و عدالت‌محور و مستضعف‌گرا در اداره کشور را به چالش علمی و تخصصی کشید و آثار خود را در تغییر محاسبات مسئولین و دگرگونی در رفتار و عملکرد آنها و پیاده‌شدن آنها از قطار انقلاب به نمایش گذاشت و فشارهای شدیدتری را در تمامی موضوعات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی بر نظام اسلامی وارد کرد.

اما اتکاء عمیق آن قائد مجاهد به قدرت و علم الهی و یقین پولادین به توانمندی اسلام و انقلاب اسلامی برای اداره کشور بر مبنای آرمان‌های مکتبی، تحولی خیره‌کننده را رقم زد و مقام معظم رهبری با تکرار مسیر اعجاز‌آمیز حضرت امام خمینی قدس سره‌الشریف در عرصه‌های جدید و به جای انفعال و عقب‌نشینی در مقابل دستگاه عریض و طویل کارشناسی مادی و برخلاف نسخه‌های کاربردی توسعه برای تغییر مسیر کشور، با راه‌اندازی «نشست اندیشه‌های راهبردی» در سال ۱۳۸۹ و سفارش «تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت»، با دقت هر چه تمام‌تر بر «بار ارزشی مفهوم توسعه و الزامات آن» تأکید کردند و بر جایگزینی «توسعه» با «پیشرفت» پای فشردند و عملاً بر ضرورت تغییر بنیانی در علم اداره کشور و تحول در مدل توسعه و محاسبات آن صحه گذاشتند. در واقع روند ارتقای نظام اسلامی در ملاحظه ابعاد پیچیده‌ی ارتباط بین «اسلام» و «اداره کشور» و طرح سفارش علمی در جهت تغییر وضع موجود و پی‌ریزی یک بنیان جدید، حقیقتاً مستحق برگزاری یک جشن ملی بود.

در همین راستا، حسینیه اندیشه با تکیه بر دستاوردهای پژوهشی مرحوم آیت‌الله علامه سیدمنیرالدین حسینی‌الهاسمی و به سرپرستی مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین استاد مسعود صدوق و با فاصله کمی از برگزاری اولین نشست اندیشه‌های راهبردی، به صورت داوطلبانه وارد عرصه پیگیری مطالبه علمی مقام معظم رهبری به عنوان نائب عام حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه شد و در سال ۱۳۹۰ به پژوهش‌هایی پرداخت که در قالب کتاب «بررسی بیانات مقام معظم رهبری پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تقریر، تحلیل، تکمیل» تدوین شد. این کتاب با محور قرار دادن بیانات مقام معظم رهبری پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت به عنوان مبنای مورد وفاق همه علاقه‌مندان به تلاش در این عرصه، در مرحله اول و بر اساس یک روش نوین، به «تقریر» یا فهم قاعده‌مند از این بیانات پرداخته تا از برداشت‌های عوامانه، ناقص و غیرعلمی در این عرصه جلوگیری شود و همزمان شاخصه‌های اولیه‌ای برای مدیریت تحقیقات تولید الگو، استخراج گردد. سپس از آنجا که این بیانات ناظر به یک مطالبه و سفارش علمی است و تحقق آن به بحث‌های علمی و تخصصی وابستگی دارد، کتاب وارد مرحله «تحلیل» شده و تفصیلاً به این مهم می‌پردازد که ظرفیت ادبیات تخصصی در حوزه و دانشگاه، دچار چه ضعف‌هایی برای تحقق این مطالبه علمی هستند و چگونه از تشریح تخصصی «بار

ارزشی توسعه» ناتوان اند و لذا مطالبه بدیع رهبری مبنی بر جریان اسلام در الگو به مثابه ابزار مدیریت عینی جامعه را با خطر «تأویل نخبگانی» روبرو می‌کنند. پس مرحله «تکمیل» ضرورت پیدا می‌کند تا با دفاع استدلالی و آکادمیک از «بار ارزشی توسعه» و تبیین کیفیت جریان آن در نسخه‌های کاربردی متداول برای اداره کشور اولاً از تأویل نخبگانی و انزوای علمی این سفارش حیاتی جلوگیری شود و ثانیاً از این طریق، سرفصل‌هایی جدید و دقیقی برای «مدیریت تحقیقات» تولید الگو ارائه گردد. همین پژوهش بود که طی چند سال، مبنای ارتباط فعال و داوطلبانه‌ی حسینیه اندیشه با مرکز الگو قرار گرفت و نقدهایی علمی نسبت به مسیر این مرکز در سه سطح «محتوا، برنامه و سازمان تحقیقات تولید الگو» را در اختیار مدیران محترم آن قرار داد.

اما با انتشار پیش‌نویس سند الگوی پایه توسط مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت در زمستان ۱۳۹۴، «حسینیه اندیشه» پیش‌بینی‌های انتقادی خود پیرامون روند تحقیقاتی در مرکز الگو و منتهی شدن آن به تأویل نخبگانی را محقق شده دید و لذا به نقد و بررسی این سند در قالب کتاب «نقد و نقض پیش‌نویس الگوی پایه پیشرفت» پرداخت و تمامی انتقادهای پیش‌گفته را بر تمام بندهای این پیش‌نویس تطبیق داد. در جریان این پژوهش مفصل، مدلل شده که این سند، حاوی جمع‌بندی از روند موجود در دهه‌های پس از انقلاب مبنی بر سازش بین ادبیات حوزه و ادبیات دانشگاه در اداره کشور و حفظ وضعیت موجود علمی بدون نوآوری است؛ روندی که اگر برای تحقق آرمان‌های نظام کفایت می‌کرد، هیچ‌گاه موجب طرح سفارش علمی بی‌نظیر «تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» نمی‌شد. به عبارت دیگر، این سند همزمان با تأکید بر «اعتقادات فردی، اخلاق فردی، احکام فردی» که توسط ادبیات تخصصی حوزه بیان شده، مدیریت اجتماعی و ساختارهای عینی را به تخصص‌های دانشگاهی _ که همگی در راستای «ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه» هستند _ واگذار کرده و به تألیف غیرقاعده‌مند بین «ارزش‌های فردی» و «مفهوم توسعه و ساختارهای اجتماعی برآمده از آن» دچار گردیده و عملاً تأکید تیزبینانه‌ی مقام معظم رهبری بر «بار ارزشی مقوله توسعه» را که باید تکیه‌گاه اساسی در تولید الگوی پیشرفت قرار بگیرد، نادیده گرفته است. همچنان‌که در آن، اثری از تحلیل «روند عینی» انقلاب اسلامی و تجربیات معجزه‌گون آن در اداره کشور و تلاش برای تئوریزه کردن آنها جهت تغییر در الگوهای رایج به چشم نمی‌خورد. در واقع این سند، از «بار ارزشی توسعه» به عنوان بیان محوری مقام معظم رهبری برای تولید الگوی جدید، درک روشنی ارائه نداده و فاقد تحلیل از کیفیت جریان این بار ارزشی در نسخه‌های متداول اداره کشور است و لذا طبعاً نتوانسته تفاوت خود را با الگوهای کاربردی توسعه روشن کند و از آنها فاصله بگیرد و به همین دلیل، به جای «نوآوری در الگوی پیشرفت کشور» و «انتساب قاعده‌مند آن به دین»، به ترکیبی نامتجانس از معارف دینی فردی در

حوزه و علوم اجتماعی کاربردی در دانشگاه دست زده است. همچنان که فارغ از نوآوری، حتی در مهندسی معکوس نسبت به الگوهای توسعه غربی نیز به نحو نازل و ناموفقی عمل کرده است.

البته با وجود آن که کتاب «نقد و نقض پیش نویس الگوی پایه پیشرفت» در سال ۱۳۹۵ به اعضای شورای عالی مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و مدیران محترم مرکز الگو ارائه شد و تحسین برخی معاریف از نخبگان و تأمل برخی از اعضای شورای عالی را برانگیخت، متأسفانه زمینه‌ای برای مشارکت علمی از سوی مرکز الگو فراهم نشد. پس از پایان این فعالیت‌های پژوهشی در مرحله «نقد و نقض»، حسینیه اندیشه وارد مرحله «طرح پیشنهادی» خود شد و با بهره‌مندی بیش از چهل سال پژوهش در مسیر انقلاب فرهنگی به عنوان بستر تحقق تمدن نوین اسلامی، به ارائه پیشنهادهاى مشخص برای تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت پرداخت. لذا با تکیه بر سرفصل‌های تولید شده در عرصه «اعتقادات حکومتی، فقه حکومتی، اخلاق حکومتی»، پیشنهادهایی جایگزین برای «مبانی، آرمان، رسالت» الگو ارائه شد که این مباحث گرانقدر در کتاب «گفتمان انقلاب اسلامی» منعکس شده است. همچنان که با توجه به مباحث مفصلی که در نقد مدل توسعه غربی (نقد کتاب‌های مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران، ایران امروز در آینه مباحث توسعه، استراتژی توسعه صنعتی کشور، مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه) انجام شده بود، پیشنهادهای جایگزین برای «افق و تدابیر» در دو سطح میان‌مدت و بلندمدت، در کتاب «بررسی سه تئوری تولید ثروت، قدرت، اطلاع در سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی» به تفصیل آمده تا نحوه خروج قاعده‌مند از ساختارهای مادی توسعه روشن شده و بر اساس آن، روند حرکت به سوی ساختارهای الهی پیشرفت تبیین گردد.

در پایان باید به این واقعیت تصریح کرد که مرحوم علامه آیت‌الله حسینی‌الهاشمی _ که پژوهش‌های فوق براساس مبانی تولیدی ایشان شکل گرفته _ از سال ۱۳۵۸ به ضرورت تولید یک الگو بر اساس اسلام پی برده بود و تمام عمر مبارک خود را نیز در راه حل این مسأله و لوازم علمی آن مصروف کرد و لذا حداقل و به عنوان یک احتمال می‌توان گفت که تلاش‌های پژوهشی پیش‌گفته از ضرورت توجه به «یک راه طی شده» سخن می‌گوید؛ راهی که مرکز الگو خود را از بهره‌مندی از دستاوردهای بزرگ آن محروم کرده است.

بخش اول:

نقد و بررسی فرامتنی

پیش‌نویس سند الگوی پایه پیشرفت

۱. وابستگی طرح جدید علمی (تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت) به نقد و نقض ادبیات علمی موجود (الگوی توسعه) و فقدان این روند در سند پیشنهادی

مرحله‌ی اول بحث، به بررسی کلیت سند ارائه‌شده از منظر روش‌شناسی می‌پردازد. اولین نکته‌ای که باید در ابتدای این بحث مورد توجه قرار گیرد آن است که تولید یک بحث علمی جدید نمی‌تواند فارغ از وضعیت موجود در دنیای علم و سیر تکامل آن باشد و نباید در خلأ انجام شود بلکه باید ناظر به آخرین دستاوردهای دانش که در میدان عمل مورد امتحان قرار گرفته باشد تا با نقد و تبیین ناکارآمدی‌ها و چالش‌های آن، ضرورت تولید یک علم نوین اثبات گردد و گام بعدی در رشد دانش به درستی برداشته شود.

به تعبیر دقیق‌تر، تولید علم و دستیابی به «طرح» بدون طی مسیر «نقد» و «نقض» ممکن نیست و نوآوران نمی‌توانند نسبت به رابطه‌ی بحث خود با مباحث گذشتگان بی‌اعتناء باشند و از آن مباحث جمع‌بندی نداشته باشند؛ همچنان که پایه‌ریزی علوم مدرن پس از رنسانس (از منطق نوین تا فیزیک جدید و ...) مبتنی بر نقد و نقض علمی بوده که پیش از رنسانس در تمامی جهان رواج داشته است. پس ضرورت داشته تا تولید الگوی پایه پیشرفت و عناوین درونی آن از قبیل «مبانی»، «آرمان»، «رسالت»، «افق»، «تدابیر» و...، مسبوق به نقد الگوی غربی و تحلیل و بررسی نسبت به روش ساخت آن باشد. این همه در حالی است که هیچ موضع‌گیری علمی روشنی نسبت به ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه و تفاوت الگوی اسلامی ایرانی با آن، در این سند دیده نمی‌شود.

در واقع الگوی پایه پیش از هر چیز و در اولین گام باید مفهوم «پیشرفت» در ادبیات انقلاب و تفاوت آن با مفهوم «توسعه» در ادبیات دانشگاه را به دقت تحلیل و آنالیز می‌کرد و عناوین بعدی آن نیز از همین مفهوم زایش پیدا می‌کرد. یعنی برای تولید عناوین این اسناد (مانند مبانی و آرمان و رسالت و افق) ابتدائاً باید دو مفهوم «پیشرفت» (یا تکامل) و «الگو» به صورت علمی و تخصصی تعریف شود و اختلاف‌ها و اشتراک‌های آن با مفهوم «توسعه» روشن گردد. عدم توجه به این امر مهم نشان می‌دهد که تجزیه و تحلیل صحیحی نسبت به الگوی پایه‌ی غربی نیز شکل نگرفته و بالتبع خلأ و ضرورتی که به تولید الگوی جدید حکم می‌کند، درک نشده؛ چه برسد به این که الگوی پایه‌ی جدیدی تولید شده باشد. اساساً الگوی پایه ابتدائاً باید بتواند «موضوع

پیشرفت و اهداف آن» را تئوریزه کند و سپس آن را در امور کیفی جریان دهد تا کیفیت موضوعات، متعین شود و سپس در ادامه به ارائه کم و اعداد و ارقام (یعنی موضوع شاخصه‌ها) پردازد و شیب حرکت را تعیین نماید.^۱

البته روشن است که مقام معظم رهبری به عنوان طرح‌کننده «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» بر «بار ارزشی مفهوم توسعه» تاکید کرده‌اند اما مهم آن است که مرکز الگو به عنوان نهادی تخصصی، با این تاکید حیاتی «برخورد غیرتخصصی» نکند و این بحث در سطح «فرهنگ عمومی» متوقف نشود بلکه باید تفاوت مطالبه رهبری با ادبیات دانشگاه (به عنوان متکفل الگوهای توسعه) روشن گردد. چرا که اکنون بحث‌های مختلفی در دنیا پیرامون مدرنیته و توسعه وجود دارد که استراتژی دهه‌های آینده هفت کشور صنعتی و پیشرفته را بیان می‌کند و لذا مباحثی از قبیل جهانی شدن و جهانی سازی، طبقه‌بندی کشورها به «کم توسعه یافته»، در حال توسعه و توسعه یافته»، آینده‌نگری و توصیه‌های بخش عمران سازمان ملل، بانک جهانی و WTO ... طرح می‌شود؛ همچنان که در بحث الگوها، ابعاد توسعه و پایداری آن، فرهنگ توسعه، تفاوت الگوهای رشد با الگوهای توسعه، نظام عناوین مربوط به الگوی توسعه، جامعه‌شناسی حاکم بر توسعه و مدل برنامه توسعه مورد توجه قرار می‌گیرد که نسبت آنها با التزامات و بار ارزشی مورد اشاره رهبری تبیین گردد.

به عبارت دقیق‌تر دانش‌های مدرن به «علوم انسانی کاربردی» تبدیل شده‌اند و این امر نه فقط در عرصه اقتصاد و تجارت بلکه در عرصه سیاست، جامعه‌شناسی و... نیز جریان یافته است و حتی مباحث روان‌شناسی در بخش‌های مختلف و با قیده‌های گوناگون (از قبیل روان‌شناسی کارگر، روان‌شناسی شهروندی، روان‌شناسی صنعتی و...) در آزمایشگاه‌ها به معادله تبدیل شده است. یعنی مباحث نظری در تمامی علوم پس از عبور از ضوابط علمی مربوطه، وارد عرصه «تحقیقات میدانی» می‌شود و لذا «روش تحقیق» در تولید علم، خود را به علوم پایه محدود نمی‌کند بلکه علوم انسانی را در بر می‌گیرد زیرا دارای قواعدی عام است که از اصول موضوعه، تئوری‌سازی و فرضیه‌سازی تا تحقیقات میدانی و تعیین درصد کارآمدی در عینیت را شامل می‌شود. از این رو و از منظر ادبیات دانشگاه و منطق کاربردی آن و کارشناسانی که آن را بکار می‌گیرند، مدل‌های پولی، الگوهای اقتصادی و... مباحث کاربردی و عینی هستند که جریان الزامات عملی و بار ارزشی در آنها

۱. به عنوان نمونه، بحثی که در ادبیات غربی پیرامون الگو وجود دارد و می‌توان آن را متناظر با آرمان و رسالت در این سند تلقی کرد، مباحثی است که در کتاب «ایران امروز در آینه‌ی مباحث توسعه» و «مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران» توسط دکتر حسین عظیمی مطرح شده است. در آن مباحث، آرمان و رسالت در رابطه با مفهوم «تمدن و تاریخ» تبیین شده و تأکید می‌شود که به دلیل تغییر تمدن و تحوّل در ساختارها، کشوری عقب‌مانده محسوب می‌شود که حرکت خود را با این «دوران تاریخی» هماهنگ نکرده باشد. در واقع آرمان و رسالت در صورتی ترسیم می‌شود که با ملاحظه‌ی تاریخ و دوران‌های تاریخی، نوعی از اختلاف پتانسیل بین گذشته و حال و آینده و تغییرات در شرایط تشریح گردد. همچنان که اگر کتاب «مبانی نظری و مستندات برنامه‌ی چهارم توسعه» به عنوان مدافع ادبیات موجود در غرب پیرامون الگو مورد توجه قرار گیرد، مشاهده خواهد شد که مفهوم چشم‌انداز (vision) در آن، معادل با بخش «افق» است که تبیین علمی از تفاوت یا تشابهات این دو، گام اولیه برای طی یک مسیر علمی است.

بی‌معناست. یعنی اصطلاح «توسعه» ارکان و سرفصل‌ها و تعاریف علمی و عینی دارد که با تحقیقات میدانی، چگونگی تخصیص منابع و مقدرات یک کشور برای رسیدن به بالاترین ظرفیت تولید ثروت و رفاه را معین می‌کند و چارچوب‌های تخصصی در ادبیات دانشگاه به این مقولات وابسته است و از این‌رو ابتدائاً باید به فهرست بلندبالایی که در رابطه با مباحث توسعه ذکر شده، پاسخ داده شود و جریان بار ارزشی در آنها اثبات گردد تا بر این اساس، ضرورت الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و راه پیش‌رو برای تولید آن روشن گردد.

در واقع الگوی پایه مقوله‌ای است که قدرت هماهنگ‌سازی «اهداف کمی، اهداف کیفی و اهداف توسعه یا پیشرفت» را داراست و در همه این موارد باید تفاوت الگوی اسلامی ایرانی با الگوی متداول غربی روشن شود و الا نه تنها الگویی جدید به دست نخواهد آمد بلکه به دلیل فقدان مرزبندی علمی و تحلیلی با وضع موجود، سند پیشنهادی به تعاریف کیفی و کمی موجود در ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه دچار خواهد شد و عمل به سفارش مقام معظم رهبری برای دستیابی به یک الگوی متناسب با ارزش‌ها و اعتقادات مکتبی را از همان ابتدای کار به محاق خواهد برد.

۲. غفلت از چالش‌های موجود در روش‌شناسی حوزه و دانشگاه برای تولید الگوی جدید، موجب تألیف غیرقاعده‌مند بین این دو روش در سند و زمینه‌ساز حاکمیت «تکامل مادی» بر «تکامل معنوی»

۲/۱. ناتوانی منطق صوری برای جریان مفاهیم مکتبی در الگو، به دلیل عدم تناسب بین «معرفت‌شناسی انتزاعی» با «کاربردی و عینی بودن مقوله الگو»

روشن است که مرکز الگو نمی‌خواسته در تولید نرم‌افزار اداری کشور به غرب وابسته باشد و از مباحث آن تقلید کند بلکه به دنبال آن بوده تا الگو از مبانی و آرمان‌های دینی اخذ شود و لذا محتوای عناوینی چون «مبانی» و «آرمان» و ... مشحون از معارف مذهبی است. اما در صورتی که مرکز الگو مدعی یک مسیر جدید برای طراحی الگوست، باید استدلال‌های خود را برای طرح عناوینی مانند «مبانی، آرمان، رسالت، افق، تدبیر» در این سند مطرح نماید و دلالتی علمی پیرامون روند تولید این مفاهیم و چگونگی دستیابی به آنها را اقامه کند.

برای توضیح بیشتر باید توجه داشت که توانایی علمی برای تولید الگو در حال حاضر، به کشورهای توسعه‌یافته اختصاص دارد و اگر دیگر کشورها نسبت به نرم‌افزارها و روش تحقیق غربی خاضع شوند و به دنباله‌روی از کشورهای صاحب علم الگو مبادرت کنند، تازه موفق خواهند شد به «مهندسی معکوس الگوی

غربی» در کشور خود پردازند^۱ و البته باز هم در سطح «تولید الگو» قرار نخواهند گرفت. حتی پس از مهندسی معکوس نیز باید صاحبان الگو به عنوان مشاورین ارشد به بررسی، پیاده‌سازی و تست الگو پردازند و هماهنگی نظری و کارآمدی علمی آن را تأیید نمایند. بنابراین هر تلاش علمی در این عرصه از جمله فعالیت مرکز الگو، یا باید به مهندسی معکوس الگوی غربی (به عنوان یک تجربه‌ی بشری) پردازد و یا در صورت تلاش برای دستیابی به یک الگوی جدید و مستقل، دلائل خود برای طرح مفاهیم جدید و روند تولید آنها را منقح کند. در صورتی که یکی از دو مسیر فوق انتخاب نشود، یک حرکت علمی شکل نگرفته بلکه کاری غیرتخصصی انجام شده است. یعنی اگر توانایی علمی برای تحلیل عناوین الگوی پایه و مدلل کردن روند تولید آنها وجود ندارد، حداقل باید نوعی توانمندی برای مهندسی معکوس الگوهای موجود در این سند مشاهده شود که متأسفانه اثری از طی یکی از این دو مسیر، در محصول کار مرکز دیده نمی‌شود.

ممکن است ادعا شود که «طرح مفاهیمی از قبیل مبانی، آرمان، رسالت و... در سند الگو، با تکیه و استناد به ادبیات تخصصی حوزه و معارف دینی بوده» اما باید توجه داشت که «منطق صوری» به عنوان ریشه علمی فهم از دین در حوزه‌های علمیه، ضوابط مشخصی برای تولید مفهوم دارد که باید نسبت این ضوابط با مفاهیم طرح شده در الگو مشخص شود. در واقع عنوان و مفهوم در «منطق صوری» از طریق الغاء خصوصیات شخصیه و اخذ وجه اشتراک و مباحث مربوط به معقول اولی و ثانی به وجود می‌آید؛ همچنان‌که عناوین آکادمیک در «منطق مجموعه‌نگری» به وسیله‌ی مباحث مربوط به روش تحقیق تولید می‌شود.^۲ لذا بحث بر سر این است که توانایی و جهت‌گیری و عملکرد این منطق‌ها برای «ارائه‌ی عناوین مربوط به الگوی پایه» - که قرار است الگویی «اسلامی» و «ایرانی» باشد - چگونه ارزیابی می‌شود؟ پس بر اهالی علم و دانش پوشیده نیست که «عناوین» فقط اموری عرفی و وضعی نبوده و صرفاً یک اسم‌گذاری محسوب نمی‌شوند و نباید به صورت «شرح‌الاسمی» با آنها برخورد کرد؛ بلکه عناوین دارای مراحل «پیدایش، تغییرات و تکامل» بوده و قابل تحلیل هستند و نحوه تولید مفاهیم و عناوین نیز در هر یک از منطق‌ها ضوابط مشخصی دارد.

در این راستا به نظر می‌رسد فهم از دین در حوزه‌های علمیه، دارای منطق و ریاضیاتی است که فاقد ظرفیت برای جریان مبانی مذهبی در «الگو» است. در واقع ریشه‌های علمی در منطق و فلسفه به عقل نظری و عقل

۱. تنها مجموعه‌ای که ادعای مهندسی معکوس الگوی غربی داشتند و به بحث علمی در این زمینه پرداختند، گروهی به سرپرستی دکتر نیلی بود که «استراتژی توسعه‌ی صنعتی کشور» را تدوین کرد اما محیط و فضایی برای تجربه‌ی عینی در اختیار این گروه قرار نگرفت.

۲. البته بنابر دستاوردهای پژوهشی مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی در «جدول روش تعریف»، عناوین از ضرب سه مفهوم «توسعه، ساختار، کارایی» در یکدیگر و طی یک روند خاص بدست می‌آیند. لذا «عناوین» نباید بدون در نظر گرفتن ارتباط آنها با «اوصاف» تحلیل و تبیین شوند و نسبت بین عنوان و وصف در یک موضوع نیز زمانی قابل ملاحظه است که آن موضوع در سطح «توسعه» لحاظ شود. البته تبیین این بحث وابسته به طرح مبنای مختار و تشریح «منطق تکاملی» است.

عملی باز می‌گردد و در عقل نظری، مفاهیمی مانند «تعریف، تقسیم، برهان» و «جنس و فصل و اندراج» و «موضوع، محمول، نسبت حکمی» و «جوهر و اعراض» و «بساطت و ترکب» مطرح است که ارتباطی به الگو به عنوان «ابزار تغییر در عینیت و کنترل آن» ندارد. همچنان که عقل عملی به عنوان مقوله‌ای که تحت علیت قرار نمی‌گیرد، یا تکوینی است و یا ایجاد و امور ایجاد و مقصد، نسبتی ندارند (اوهم غیر معتبره) یا نسبتی ناقص با مقصد دارند (بناء عقلاء) و یا تناسب‌شان با مقصد، تام است (وحی) که این گزاره‌ها نیز ربطی با الگو در معنای امروزی آن ندارد. یعنی هم بر جریان علیت در عقل نظری و هم بر جعل و اعتبارات در عقل عملی، «اصالت نظر» حاکم است و کاربرد عینی در آن دنبال نشده است. تنها چیزی که از ادراکات موجود مذهبی به الگو مرتبط می‌شود، همان معنای «اسوه» است که به شخص شخیص انبیاء و ائمه علیهم السلام منصرف می‌شود که نتوانسته ارتباطی روشمند با الگو (به عنوان یک پدیده علمی برای کنترل تغییرات اجتماعی) پیدا کند.

در مقابل، «الگو» یک مفهوم کاربردی است که به معادله و آزمون عینی نیاز دارد و برای بررسی آن نمی‌توان از مباحث و اصطلاحات نظری و انتزاعی - که علیت نظری و نظم ذهنی را نتیجه می‌دهد - استفاده نمود یا حداقل برای مربوط کردن این مباحث نظری با موضوعی کاربردی، تبیین جدیدی لازم است. در واقع الگو یک مقوله عینی، متحرک و غیر ثابت بوده و ناظر به مدیریت حادثه‌سازی است و محیط و شرایط و جاذبه‌ای ایجاد می‌کند که موجب هماهنگی یک جامعه در سطوح «کم، کیف، توسعه» می‌شود. بنابراین فهم از دین بر مبنای ریاضیاتی انجام می‌شود که دارای تفاوت بنیادین با ریاضیات مربوط به الگوست و لذا تا زمانی که از یک نظام فکری جدید برای فهم از دین استفاده نشود، ادعای احتراز از مباحث غربی پیرامون الگو و تلاش برای جاری کردن مبانی و آرمان‌های مذهبی در الگو، فاقد پشتوانه‌ی علمی و تخصصی است.

بنابر آنچه گذشت دستیابی به عناوین و محورهای الگو، محتاج یک روند پیچیده و دقیق علمی است و لذا باید معلوم شود که به چه دلیل، ورود به ساخت الگو از طریق عناوین این سند یعنی «مبانی، آرمان، رسالت، افق، تدبیر» انجام می‌شود؟! مخصوصاً با توجه به این که ظرفیت موجود از ادراکات مذهبی - که بر منطق انتزاعی مبتنی شده - توانایی ورود به بحث الگو را ندارد و عناوین مطرحه در الگوهای غربی - که از منطق سیستمی نشأت می‌گیرد - نیز تفاوت قابل توجهی با عناوین موجود در سند پیشنهادی دارد.^۱

۱. به عنوان نمونه، هنگامی که به کتاب «مبانی نظری و مستندات برنامه‌ی چهارم توسعه» و نقدهایی که توسط حسینیه‌ی اندیشه به آن وارد شده، مراجعه شود، روشن خواهد شد که عناوین الگو در مباحث متداول جهانی شامل چه مباحثی می‌شود. در این زمینه می‌توان به دو جزوه‌ی «طبقه‌بندی تحلیلی برخی از مفاهیم برنامه‌ریزی» و «مفهوم، فرآیند و نظریه‌های حاکم بر توسعه» اشاره کرد که در نقد کتاب مبانی نظری برنامه‌ی چهارم تولید شده و در آن، به استنباط سرفصل‌های مربوط به مهندسی معکوس الگوی غربی پرداخته شده است.

به عبارت دیگر روشن است که نویسندگان سند به دنبال آن بوده‌اند که اعتقادات و نظام فکری و اسلام و انقلاب را در الگوی پایه جریان دهند اما باید توجه داشت که این کار محتاج به یک روش و منطق است. اگر فرض شود که در این عرصه، به روش‌های موجود غربی تکیه نشده قاعداً باید به روش و منطقی که در حوزه‌های علمیه برای فهم دین از آن استفاده می‌شود، اتکا شده باشد اما این منطق انتزاعی بر حسب مباحث و جمع‌بندی‌های پژوهشی که قبلاً انجام شده،^۱ ناظر به اصالت عقل نظری است و صرفاً علم حصولی را نتیجه می‌دهد و بر اساس ضوابط آن، ذهن به وجه اشتراک‌گیری و وجه اختلاف‌گیری می‌پردازد که ریاضیات حاصل از آن، شمارش عدد انتزاعی و هندسه‌ی اقلیدسی است. از همین رو قادر نیست تا مبانی، آرمان‌ها، اعتقادات و نظام فکری و فلسفی مورد نظر را در سطح «الگوی پایه» تئوریزه کند.

در عرصه‌ی عقل عملی نیز که از همین منطق نشأت گرفته، وضعیت از همین قرار است و حجّیت و تعبد و طاعت در مبنای قوم، در سلسله پژوهش‌هایی مورد بررسی و جمع‌بندی قرار گرفته^۲ و ناتوانی آن برای ورود در عرصه‌ی تولید الگو روشن شده است. زیرا در مباحث اصولی، مقوله‌ی «مدیریت» در سطح مولویت، سلطنت و فرهنگ «اذا امر مولی بعبده» تعریف شده که در آن، ارتباط بین مولا و عبد فاقد یک ادبیات علمی است و به صورت عرفی و ساده و غیرقاعده‌مند برقرار می‌شود. در واقع اغراض مولا در این فرهنگ، به حدّی پیچیده و نظام‌مند نیست که مباحثی از قبیل تفکیک قوا در اداره‌ی کشور و برنامه‌ریزی در افق پنجاه‌ساله و سیاست‌های کلان و... موضوعیت داشته باشد. این همه در حالی است که الگوی پایه ناظر به مدیریت در سه سطح «خرد، کلان، حادثه‌سازی» است و با موضوع قرارداد «پیشرفت»، مراحل تکامل یک کشور را رقم می‌زند. لذا الگو، نرم‌افزاری است که بوسیله یک ادبیات علمی پیچیده و با ایجاد یک جاذبه‌ی اجتماعی، نظام «تصمیم‌گیری، تصمیم‌سازی و اجرا»، تمامی نهادهای مدیریتی در یک نظام، عزم نخبگانی و رفتار یک ملت را به نحوی تغییر می‌دهد که پس از طیّ زمانی مشخص، آن کشور به جمع کشورهای توسعه‌یافته بپیوندد و از نظر بهره‌مندی مادی در افق‌های بلند قرار بگیرد. در واقع با دقت در مفاهیم موجود در منطق انتزاعی روشن می‌شود که این منطق، مدّعی ریاضیاتی که بتواند مدیریت را در سطح حادثه‌سازی محقق کند، نیست.

۱. جدول تطبیقی معرفت‌شناسی انتزاعی؛ ضمیمه شماره یک.

۲. جدول تطبیقی علم اصول موجود، ضمیمه شماره دو.

۲/۲. تکیه به منطق دانشگاه در طراحی الگو (مهندسی معکوس الگوی توسعه غربی)، موجب نفی مدخلیت دین در تولید الگو و انحلال انقلاب اسلامی در تمدن مدرن

اما اگر مرکز الگوراه جدیدی برای ساخت الگو طی نکرده باشد و مدعی طرح مفاهیم نوین در این عرصه نباشد، آنگاه لاجرم باید به این واقعیت توجه کند که خاستگاه مقوله‌ای به نام «الگو»، ادبیات مدرنیته و کشورهای غربی است و در چنین رویکردی، کشورهای کم‌توسعه‌یافته قدرت تولید الگو ندارند بلکه در گام اول باید به «مهندسی معکوس الگوی غربی» در کشور خود بپردازند؛ همان‌طور که این کشورها برای تولید یک محصول پیچیده یا یک دانش جدید باید به مهندسی معکوس یا مونتاژ آن محصول یا دانش مبادرت کنند. به عبارت دیگر همان‌طور که کشورهای کم‌توسعه‌یافته ناچار از مونتاژ سخت‌افزارها هستند، باید همین روند را در مورد نرم‌افزارها نیز پی بگیرند. این رویکرد در کتاب «مبانی نظری و مستندات لایحه‌ی برنامه‌ی چهارم توسعه»، «استراتژی توسعه‌ی صنعتی» تألیف دکتر مسعود نیلی و همکاران و کتاب‌های «مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران» و «ایران امروز در آینه‌ی مباحث توسعه» از آثار دکتر حسین عظیمی مشهود است که همه این منابع در سلسله مباحثی در حسینه‌ی اندیشه، مورد نقد و بررسی و جمع‌بندی قرار گرفته است.

برای توضیح بیشتر می‌توان به این مثال توجه کرد که الگو به‌مثابه ماشین اداری کشور است و از این رو، سه سطح از بحث برای آن قابل طرح است. سطح اول، مربوط به درک قطعه‌ای از الگو و همانند تعمیر قطعات یک ماشین است؛ یعنی اگر یک قطعه از ماشین دچار مشکل شود یا زمان مصرف آن به اتمام برسد، می‌توان با مراجعه به صنف تعمیرکاران ماشین، به تعمیر یا تعویض آن مبادرت کرد. در واقع هنگامی که در بحث الگو، به عناوین متعدد و خرد پرداخته شود، به درک قطعه‌ای و تعمیر آن اکتفاء شده است.

ولی اگر در قطعه‌ای از همه اتومبیل‌های سمند، مشکلی اصولی پدید آید که برای دیگر ماشین‌ها در این مقدار از کارکرد به وجود نمی‌آید، این مشکل از طریق مراجعه به صنف تعمیرکاران قابل رفع نیست بلکه مسأله به مرکز تحقیقات کارخانه ارجاع شده تا با انجام آزمایش‌های پیچیده و تخصصی، به علت‌یابی و رفع آن اقدام شود. لذا سطح دوم بحث پیرامون الگو، «مهندسی مواد» یا پژوهش درباره‌ی قطعات است.

اما سطح بالاتر در زمانی رخ می‌دهد که پژوهشگران به تحقیق پیرامون تکنولوژی اتومبیل و ارتقاء آن می‌پردازند و با نوآوری در ساب‌سیستم‌ها، موفق به بهینه و تحوّل در کلّ سیستم می‌شوند و نتیجه‌ی آن - به عنوان مثال - افزایش سرعت ماشین از ۱۰۰ کیلومتر در ساعت، به ۲۰۰ کیلومتر در ساعت است. چنین افزایشی در عملکرد نه تنها از تغییر در کلّ سیستم نشأت می‌گیرد بلکه حتی الزاماتی مانند تحوّل در فرمولاسیون آسفالت و نحوه‌ی ساخت اتوبان‌ها را می‌طلبد. پس همان‌طور که این روند در سخت‌افزارها جریان دارد، نرم‌افزارهای

پیچیده اجتماعی را نیز در این سه سطح می‌توان بررسی نمود. در واقع اگر مشاهده می‌شود که نظم تولید و نظم توزیع و نظم مصرف و گردش اقتصادی در جهان سرعتی سرسام‌آور پیدا کرده است، به این دلیل است که مقیاس برنامه‌ریزی و الگو متحوّل شده و روابط آن تغییر یافته است.^۱

با توضیحات فوق روشن شد که خاستگاه الگو در ادبیات مدرنیته است و از منظر این ادبیات، بهره‌ی عموم کشورها از الگو تنها در سطح «مهندسی معکوس» است که به نظر می‌رسد ادراک از الگو در این سطح، ناظر به تعمیر قطعات است. در سطح بعدی، به کشورهایی همانند برزیل، کره‌ی جنوبی و کشورهای جنوب شرق آسیا - که تجربه‌های توسعه‌یافتگی به شمار می‌روند - اجازه‌ی دستیابی به تکنولوژی ساخت برخی قطعه‌های الگو (مهندسی مواد) داده می‌شود اما نمی‌توانند در سطح تحوّل سیستم و ساب‌سیستم‌ها حضور پیدا کنند بلکه توانمندی علمی و عینی برای این سطح از برخورد با الگو، در انحصار کشورهای صنعتی و قطب‌های جهانی توسعه است.

پس اگر راه جدید و مفاهیم نوینی برای تولید الگو مدنظر نبوده، باید به وضع موجود دانش الگو در ادبیات دانشگاه و منطق و قواعد آن مراجعه کرد که ورود کشور در این عرصه را به «مهندسی معکوس الگوی غربی» منوط می‌داند. در این صورت روشن است که طبق این رویکرد، دین و مذهب در روند مهندسی معکوس یک پدیده‌ی نوین، جایگاهی ندارد بلکه در مهندسی معکوس، نفس پدیده به عنوان موضوع بررسی مدنظر قرار می‌گیرد و همانند صنعت هسته‌ای یا دانش نانو تلاش می‌شود تا تسلطی علمی بر نحوه‌ی پیاده‌سازی آن پدیده در داخل، حاصل گردد. پس الگو بمثابة نرم‌افزار اداره‌ی کشور گرچه یک مقوله‌ی سخت‌افزاری نیست، اما از نظر ادبیات دانشگاه ضروری است تا برای بهره‌برداری از این دستاورد بشری در ایران، به مهندسی معکوس آن مبادرت شود. یعنی همان‌طور که نحوه‌ی پیاده‌سازی یک ماشین، تحت نظارت صاحبان آن تکنولوژی و تولید کنندگان آن محصول انجام می‌گیرد، استفاده از الگو در اداره‌ی کشور ایران نیز باید از همین روند تبعیت کند.

در نتیجه‌ی این رویکرد، «مبانی»، «آرمان» و «رسالت» که با تکیه بر ادبیات دین و مذهب تدوین شده، اثری در «افق» و «تدابیر» ندارد زیرا افق و تدابیر همان بخش کاربردی الگو هستند که همانند یک محصول عینی یا یک دانش جدید باید موضوع مهندسی معکوس قرار بگیرند و دین مداخلیتی در این روند ندارد بلکه کاملاً منفک از آن است.

۱. لذا گاه عباراتی از قبیل «اقتصادی، اجتماعی - فرهنگی، علم و فناوری و...» - که در سند افق ذکر شده - بمثابة ساب‌سیستم ملاحظه می‌شود و طرح آنها مبتنی بر یک تحلیل از اوصاف یک سیستم برای بهینه‌ی آن است اما گاه این عبارات، عناوینی محسوب می‌شوند که قطعات متعددی در ذیل آنها به نحو انتزاعی درج شده و بررسی آنها در چارچوب وصف یک سیستم صورت نگرفته است.

در نقد رویکرد فوق - که در واقع نقد روش‌شناسی ادبیات دانشگاه نسبت به مساله الگو به شمار می‌رود - باید ابتدائاً به این نکته توجه کرد: «پیدایش، تغییرات و تکامل» الگو، مختصّ به کشورهای توسعه‌یافته است و ارتباطی با کشورهای کم‌توسعه‌یافته و مهندسی معکوس الگو در این کشورها ندارد. در واقع تحوّل در زندگی بشر پس از رنسانس، بر اساس یک الگو محقق شده و بهینه‌ی این الگو بر مبنای ملاحظه‌ی چشم‌انداز آینده، مقوله‌ای است که تنها برای صاحبان تمدّن و کشورهای صنعتی مطرح می‌شود. پس طرح بحث الگو، تکامل آن و مشارکت در آن، ناشی از ضرورت بهینه‌ی وضعیت فعلی زندگی پس از رنسانس است تا مسیر تحولات پنج‌ده سال آینده، جهت‌دهی شود.

این در حالی است که هدف از مهندسی معکوس الگو آن است که فاصله‌ی کشورهای کم‌توسعه‌یافته با کشورهای توسعه‌یافته کاهش پیدا کند و عقب‌ماندگی آنها از روند فوق و سرعت سرسام‌آور قافله تمدّن بشری جبران شود. اما هرگاه این فاصله از بین رفت و سپس روابط تمدّن موجود به نحوی عمیق در کشور جریان یافت، آنگاه زمینه برای مشارکت و همراهی با جامعه‌ی جهانی نسبت به مدیریت روندهای آینده قابلیت طرح می‌یابد. از این رو، کشورهایی می‌توانند در تولید الگو و بهینه‌ی آن مشارکت کنند که وابستگی به این تمدّن را بپذیرند و تحوّل در زندگی مادّی خود را منوط به آن بدانند و در این راه، گام‌هایی را بردارند؛ از طراحی زیرساخت‌های فیزیکی و تغییر ساختارهای قانونی تا جذب سرمایه‌گذاری خارجی و تحوّل در روابط اجتماعی و... . تمامی این گام‌ها و مجموعه‌ی سرمایه‌گذاری‌های مالی، انسانی، فنی، آموزشی و پژوهشی باید دارای توجیه اقتصادی باشند و منجر به سودآوری شوند و کشور را در مسیر توسعه‌یافتگی قرار دهند. سپس لازم است تا وابستگی به تمدّن موجود از نظر سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، عمق پیدا کند.^۱

پس از طیّ این دو مرحله است که هویت ملّی در هویت جدیدی منحلّ می‌شود که می‌توان از آن به «مشارکت در جامعه‌ی جهانی به عنوان یک عضو» تعبیر کرد. البته کشوری که به این مرحله برسد، بخشی از الگو به او سپرده خواهد شد تا با هدایت صاحبان تمدّن، به بهینه‌ی آن بخش پردازد اما الگو در تمامی ابعاد آن به هیچ کشوری ارائه نخواهد شد و در انحصار مولّدان آن باقی خواهد ماند. بنابراین اگر تدوین الگو بر مبنای نسبیّت و بر اساس علوم انسانی دانشگاه (به معنای کاهش فاصله با کشورهای توسعه‌یافته) دنبال شود، منوط به این سه مرحله است: الف) ایجاد زیرساخت‌های زندگی مدرن بر اساس توجیه اقتصادی ب) وابستگی عمیق به تمدّن موجود برای تسلّط بر ساختارها ج) مشارکت در بهینه‌ی بخشی از الگو برای حضور در افق تحوّل در مقیاس جهانی.

۱. در این صورت، از مهاجرت نخبگان به «فرار مغزها» تعبیر نخواهد شد زیرا پیوستن نیروی انسانی باکیفیت به دستگاه جهانی سیاست و فرهنگ و اقتصاد، موجب کسب بالاترین تجارب خواهد شد.

با توضیح فوق‌اجمالاً روشن شد که مهندسی معکوس در موضوع الگو (به عنوان حاصل منطق و روش‌شناسی ادبیات دانشگاه) چگونه و با چه روشی انجام می‌شود و چه خطری را متوجه اعتقادات و مکتب خواهد کرد و برخلاف تصریح مقام معظم رهبری مبنی بر «بار ارزشی توسعه»، در چه عمقی نظام اسلامی را به ادبیات توسعه مبتلا خواهد نمود و شئون کشور و عزم ملی و نخبگانی و تحقق اهداف نظام را به الگوهای غربی خواهد سپرد و سپس برخلاف همه آرمان‌های استقلال طلبانه و کفرستیز انقلاب، جمهوری اسلامی را در هاضمه تمدن مدرن منحل خواهد کرد. البته نظام جمهوری اسلامی علی‌رغم مهندسی معکوس بسیاری از محصولات و علوم غربی، هنوز به مهندسی معکوس در عرصه‌ی نرم‌افزارهای اداره نپرداخته و قواعد آن را نپذیرفته که این امر، باید به عنوان یک حرکت بسیار مثبت در جهت حفظ جهت‌گیری الهی انقلاب و جلوگیری از انحلال آن ارزیابی شود.

جمع‌بندی:

پس تا اینجا بیان شد که منطق صوری و معرفت‌شناسی موجود در حوزه‌های علمیه به دلیل ماهیت صرفاً نظری و انتزاعی خود، توانایی حضور مفهومی در موضوع الگو (به مثابه یک امر عینی و کاربردی) و تولید عناوینی از این سنخ را ندارد و لذا جریان مبانی و آرمان‌ها در عینیت و تولید الگو بر اساس این معرفت‌شناسی و روش‌شناسی ممکن نیست. همان‌طور که خروجی این مبنا در بحث مدیریت، فرهنگ مولویت و رابطه‌ی بین عبد و مولاست که بدون نیاز به ادبیات علمی و به صورت ساده و تخمینی جریان پیدا می‌کند. لذا اثری از مدیریت در سطح «مشارکت» و «حادثه‌سازی» در آن وجود ندارد و این در حالی است که الگو از جنس مدیریت در سطح حادثه‌سازی است. در واقع این معرفت‌شناسی توانایی تنویرکردن «اسلام در عمل» را - که هویت انقلاب اسلامی محسوب می‌شود - ندارد گرچه علمای شیعه در زمان و مکان خود توانسته‌اند با استفاده از آن، سدی در مقابل شبهات نظری ملحدین و مخالفین ایجاد کنند.

از سوی دیگر منطق سیستمی و مجموعه‌نگری به مثابه روش‌شناسی مورد استفاده در ادبیات دانشگاه، گرچه کاملاً ناظر به کاربرد و مفاهیم کاربردی است و اساساً خاستگاه بحث الگو به آن باز می‌گردد، اما تنها به عملیاتی‌کردن مبانی و آرمان‌های مادی می‌پردازد و با توصیه به تبعیت از روند توسعه جهانی و پیوستن به قافله تمدن بشری، عملاً ضرورت یک الگوی جدید اسلامی ایرانی را نفی می‌کند و انقلاب اسلامی را به همراهی با تجارب متداول در الگوهای موجود دعوت می‌نماید که نتیجه‌ای جز انحلال در تمدن مدرن و نفی استقلال و عدالت و دست‌برداشتن از سایر اهداف مکتبی و آرمان‌های الهی ندارد.

بنابراین گرچه سند پیشنهادی باید به محصولی از فعالیت علمی و تخصصی برای جریان آرمان‌ها در بالاترین سطح مدیریت نظام (الگو بمثابه امر حاکم بر چشم‌اندازها و سیاست‌های کلان و برنامه‌ها) تبدیل می‌شد، اما عدم توجه به چالش‌های فوق‌الذکر باعث شده تا فاقد پشتوانه‌ی علمی و روش‌شناختی برای جریان آرمان‌های نظام در عرصه الگو برای کنترل عینیت شود و در نتیجه، به تألیف غیرقاعده‌مند بین مفاهیم حوزوی و مفاهیم دانشگاهی مبتلا گردد؛ مفاهیمی که بدون این‌که آثار آنها بر یکدیگر ملاحظه شده و بر یک محور واحد هماهنگ شوند، با حفظ هویت هر یک و به صورت مستقل، در کنار همدیگر قرار داده شده‌اند. در نتیجه، هیچ ارتباط قاعده‌مندی بین «مبانی، آرمان و رسالت» با «افق و تدابیر» دیده نمی‌شود بلکه با تفکیک بین «تکامل معنوی» و «تکامل مادی» و مستقل‌انگاشتن عرصه هر یک از دیگری، سه بخش فوق‌متکفل «تکامل معنوی» شده و سند افق و تدبیر به «تکامل مادی» پرداخته است.

چنین تفکیکی، تکامل معنوی را به عرصه فردی و نظری محدود می‌کند اما در عرصه اجتماعی و عینی، «فقه فردی، اعتقادات فردی و اخلاق فردی» را به عنوان یک خرده‌فرهنگ، به پشتوانه‌ای برای تحقق الگویی تبدیل خواهد کرد که سند افق و تدابیر را به نحو مادی رقم زده است. زیرا آنچه که موجب عزم ملی و عزم نخبگانی و موجب تحوّل یک نظام می‌شود، بخش نظری از قبیل مبانی و ... نیست بلکه بخش عملی است که سند افق عهده‌دار تبیین آن شده است. در واقع بدون توجه به مساله نسبت بین «علم» و «دین» در عرصه کاربرد، سند پیشنهادی به مسیری دچار شده که در درازمدت، حتی احکام و اعتقادات و اخلاق فردی نیز در فرهنگ علم و تکنولوژی منحلّ خواهد شد چون با تفکیک فوق‌عملاً عرصه‌ی «احکام و اعتقادات و اخلاق اجتماعی» به علم و تکنولوژی سپرده شده است. در چنین وضعیتی، توانایی مقاومت افراد نیز از آنها سلب خواهد شد و همگان ناچار به تبعیت از الگویی خواهند شد که «انگیزش، پرورش، گزینش» در جامعه را در دست گرفته است. یعنی به جای آن‌که دین در منزلت «ارائه نسخه‌ی عمل اجتماعی» قرار گیرد، فرهنگ مادی بر عمل اجتماعی مسلط شده و در کنار آن، به دین بمثابه یک خرده‌فرهنگ نیز آزادی‌های محدودی داده خواهد شد.

همه این‌ها در حالی است که مقام معظم رهبری در بیانات خود در نشست اندیشه‌های راهبردی پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، بر محوریت «معنویت» و حاکمیت آن بر عرصه‌های «فکر، علم، زندگی» تأکید کرده‌اند اما عدم توجه به نسبت بین روش‌شناسی حوزه و دانشگاه در ریشه‌ها، موجب شده تا با تفکیک تکامل معنوی از تکامل معنوی در روبنا، این سفارش علمی مهم به محاق برود و فکر و علم و زندگی مادیون و اهل دنیا بر معنویت حاکم شود.

البته آثار غفلت از پایه‌های روش‌شناختی برای تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را می‌توان در بخش‌های مختلف سند پیشنهادی مشاهده نمود. به عنوان نمونه، «آرمان» در این سند به «ارزش‌های فرا زمانی - فرامکانی و جهت‌بخش پیشرفت» تعریف شده و این در حالی است که الگو موضوعاً باید به بحث از زمان و مکان و حرکت و کاربرد پردازد و اساساً ابزاری برای تغییر در عینیت برای نیل به هدف مشخص در زمان مشخص به حساب می‌آید. لذا آرمانی که در الگو مطرح می‌شود باید ناظر به زمان و مکان معین باشد و تغییر و تحولات جامعه در سیر مراحل تاریخی آن را توضیح دهد.^۱

همچنین عبارت «پیش‌فرض‌های فلسفی جهان‌شمول معطوف به پیشرفت» نیز که در تعریف «مبانی» ذکر شده، بحث را به امور ثابت و مجرد و بسیط منصرف می‌کند. لذا می‌توان گفت «حرکت عینی» به عنوان پایه‌ای برای بحث پیرامون کارکرد اصلی الگو (تبدیل جامعه از وضعیت الف به وضعیت ب)، در بخش مبانی و آرمان مورد توجه قرار نگرفته و به همین دلیل عملاً باید این دو بخش را خارج از بحث الگو دانست.

به عبارت دیگر باید توجه داشت که اگر مبانی و آرمان‌ها دارای ثبات باشند و امور عملی و کاربردی از جنس تغییر باشند، ارتباط بین ثبات و تغییر چگونه توضیح داده خواهد شد؟ هر تحلیلی که در فلسفه پیرامون ربط بین ثابت و متغیر ارائه شده، باید در اینجا و بر این مسأله به نحوی دقیق و علمی تطبیق داده شود تا اصل موضوعه‌ای برای حرکت از سنخ الگو ارائه کند. همچنان که هر اشکالی که توسط مبنای مختار بر مباحث عقلی حوزه درباره ربط بین ثبات و تغییر وارد شده، در اینجا جریان خواهد یافت و در صورت فقدان پاسخ قانع‌کننده، باید حکم کرد که مباحث ثابت از شمول عنوان الگو خارج شوند. شاید تصوّر شود که اگر آرمان‌ها زمان‌دار و مکان‌دار باشند، دیگر نمی‌توان لفظ آرمان را - که حاکی از ثبات و تغییرناپذیری است - بر آنها اطلاق نمود اما باید توجه داشت که بررسی چنین ادّعایی، وابسته به بحث پیرامون تعریف فلسفی و روشی از «حرکت و تغییر و ترکیب» و نسبت آن با «ثبات و تجرد و بساطت» است؛ یعنی همان شکاف‌های روش‌شناختی که میان منطق حوزه و منطق دانشگاه وجود دارد و به ضرورت بحث از آن اشاره شد.

۱. البته روشن است که آرمان‌ها در الگوی اسلامی باید از دین استنباط شوند اما این به معنای ثبات آنها نیست بلکه به معنای اخذ آنها از «فلسفه تاریخ الهی» است که بر حسب توازن قوا بین سه نظام «کفر» و «نفاق» و «ایمان»، اهداف متفاوتی را برای دستگاه ایمان در هر یک از دوران‌های تاریخی مشخص می‌سازد. محور وحدت این اهداف نیز مشیت خدای متعال و ولایت انمه معصومین بر تاریخ است.

همچنین پیرامون بخش «افق» که به «هدف‌های واقعی آحاد مردم، جامعه و حکومت در نیم‌قرن آینده^۱» تعریف شده نیز مشاهده می‌شود که کثرتی از اوصاف و اهداف ذکر شده اما در قالب یک هدف واحد و در یک وصف اصلی به وحدت نرسیده و حتی میان آنها طبقه‌بندی و اولویتی دیده نمی‌شود تا بتوان به ارزیابی آن پرداخت و به مقایسه‌ی آن در الگوهای غربی مبادرت کرد. این نقد به دیگر بخش‌ها مانند «مبانی» نیز وارد است و در آنها نیز کثرات (شش بخش شامل خدانشناختی، جهان‌شناختی و...) به یک وحدت مفهومی نرسیده است.

اشکال فوق پیرامون نسبت بین «وحدت» و «کثرت» و لوازم آن در عرصه الگو، به نحوی ریشه‌ای‌تر نیز قابل بیان است: بکار بردن اصطلاح «الگوی پایه» به این معناست که این الگو به حسب موضوعات کلان همچون سلامت، امنیت، تغذیه، بهداشت و... متکثر خواهد شد. در واقع نظامی از الگوها مطرح است که وحدت و کثرت دارد و لذا الگوی پایه باید بتواند در تمامی الگوها سریان و جریان پیدا کند. در این صورت ضرورتاً باید تعریفی از «وحدت و کثرت»، «زمان و مکان» و «اختیار و آگاهی» بمثابه مقولات اجتناب‌ناپذیر ارائه می‌شد تا بر اساس یک نگاه عمیق و ریشه‌ای، امکان تبیین صحیح از نظام الگو و ضمانت علمی برای جریان الگوی پایه در الگوهای مضاف فراهم می‌شد.

پیرامون دیگر آثار غفلتی که در مباحث پیشین به آن اشاره شد، باید توجه داشت که سند پیشنهادی گرچه تألیفی غیرقاعده‌مند از علم و دین است اما به نظر می‌رسد آنچه که بر آن سایه انداخته، معرفت‌شناسی انتزاعی است. چون حتی در سند «افق» که بیشترین استفاده از ادبیات دانشگاه در آن به چشم می‌خورد، بحثی در سطح الگو و ریاضیات مربوط به مهندسی معکوس آن به چشم نمی‌خورد بلکه بدون رعایت قواعد و ذکر سرفصل‌های علمی در این زمینه،^۲ بیشتر به تکرار عناوین سیاست‌های کلان برنامه - که به مراتب در سطح پایین‌تری از الگو قرار می‌گیرد - اکتفاء شده است! در واقع اگر حداقل از بضاعت علمی مقاله‌هایی که در کنفرانس‌های چهارگانه ارائه شده بود، استفاده می‌شد، متن پیشنهادی از کیفیت بالاتری برخوردار می‌گشت و از نظر علمی، این‌گونه دچار نقصان و ضعف نمی‌شد.

۱. پرسش دیگری که در اینجا قابل طرح است آن است که چه استدلالی برای طرح ۵۰ سال به عنوان زمان الگو وجود دارد؟ شاید ادعا شود که این زمان از برخی سخنان مقام معظم رهبری اخذ شده اما باید توجه داشت که اگر این سند حاصل تلاش جمعی نخبگان و محصلان کار و فعالیت علمی آنان است، اقامه‌ی استدلال برای تمام بخش‌های آن امری ضروری است. بله! اگر این سند ترکیبی از عقلانیت حوزوی و علوم دانشگاهی و وحی و ادبیات انقلاب باشد، باید همین روند در سایر بندها نیز رعایت گردد و اساساً استناد متن به مبانی مختلف آن، به همین نحو تفکیک شود تا بتوان هر بخش از آن را بر اساس مبنای مورد استفاده، ارزیابی کرد.

۲. سرفصل‌های متداول در عرصه مهندسی معکوس الگو در ادامه بحث و هنگام بررسی محتوایی بخش «افق» به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۳. حل چالش روش‌شناختی فوق در مباحث مرحوم آیت‌الله علامه حسینی‌الهاشمی از طریق تولید یک منطق جدید به عنوان تبیین‌کننده‌ی ارتباط قاعده‌مند بین اعتقادات حقه و عمل اجتماعی

چالش‌های روش‌شناختی فوق صرفاً از باب نقد علمی سند پیشنهادی و یا به معنای عدم امکان تولید الگوی جدید اداره بر مبنای اسلام نیست بلکه زمینه‌ای برای جامعه علمی کشور ایجاد می‌کند تا با رویکرد سوم در این زمینه که بر اساس دستاوردهای پژوهشی مرحوم آیت‌الله علامه سیدمنیرالدین حسینی‌الهاشمی (ره) شکل گرفته، آشنا شود؛ پژوهش‌هایی که بر اساس نگاه عمیق آن استاد فرزانه و بر اساس تشخیص خلاً «مدل اداره الهی» برای تحقق آرمان‌های انقلاب، از سال ۱۳۵۹ آغاز شده و به نتایج مهمی دست یافته است. این رویکرد مدعی است که با دستیابی به یک روش‌شناسی و منطق نوین - که با تعریف جدید از منطق صوری و منطق سیستمی، هر دو را بر اساس یک محور واحد به هماهنگی می‌رساند - پشتوانه علمی و آکادمیک برای جریان آرمان‌های مکتبی و اعتقادات و ارزش‌های دینی در عرصه‌ی الگو را تولید کرده تا قدرت مقاومت در برابر تمدن مدرن از عرصه سیاسی، به عرصه فرهنگی و اقتصادی تسری یابد و توانایی هم‌آوردی با الگوهای مدرنیته حاصل شود. روندی علمی که طی شده تا این توانمندی به دست آمده، در یک بیان بسیار اجمالی^۱ از این قرار است:

اگر خطرات عمیق استفاده از الگوی توسعه غربی برای حیات و تداوم انقلاب اسلامی روشن شده و هدف، نوآوری در تولید الگو است تا مجرای برای جریان ارزش‌های بنیادین در عمل اجتماعی فراهم گردد، باید موضع ما نسبت دو معرفت‌شناسی قبل از رنسانس و معرفت‌شناسی بعد از رنسانس روشن باشد و نظر مشخصی پیرامون تعریف نسبت، نسبیّت، علم، فلسفه‌ی ریاضی و موضوعاتی از این دست ارائه شود. لذا ابتدائاً به بحث و بررسی پیرامون «نسبت» پرداخته شد تا تکلیف این مفهوم معین شود. «نسبت» بر اساس معرفت‌شناسی موجود حوزه‌ها، در مباحثی مانند علم حصولی و علم حضوری، معرفت و حجت، برهان و اندراج و ... مورد اشاره قرار گرفته و به امری دارای ثبات تعریف شده که این نحوه تعریف از قانون و امر ثابت مورد نقد قرار گرفته است.

همچنین به بحث و بررسی پیرامون «نسبیّت» و علل و معالیل نسبی پرداخته شد تا تکلیف مبنایی که تولید الگوی متداول بر اساس آن انجام می‌شود، روشن گردد و بجای مهندسی معکوس و امثال آن، مبنای غربی از

۱. توضیح نسبتاً تفصیلی پیرامون این پژوهش‌های عمیق و دستاوردهای گران‌قدر آن در جزوه «چهل‌وهشت سال پژوهش در مسیر انقلاب فرهنگی؛ بستر تحقق تمدن اسلامی» قابل پی‌گیری است.

ریشه مورد تحلیل قرار بگیرد. با این مباحث، تعریف متداول از «علم» به عمل و عکس العمل متناسب با توسعه یا هنجار و نابهنجار با محیط نفی شده است.

لذا مبنای مختار «تعریف علم» را تغییر داده و با ردّ کشف مطلق و همچنین نفی قانونمندی نسبی و حکومت تعاریف فیزیکی بر علوم انسانی، علم را به «کیف اراده» تعریف کرده است. لذا «نسبت» و «نسبیت» اموری ایجاد می‌خواهند بود که توسط نظام اختیارات به وجود می‌آیند و بدون «ولایت، تولی و تصرف» قابل تحلیل نخواهند بود.

همچنین در نتیجه این بررسی‌ها تعریف «حرکت» نیز تغییر کرده؛ یعنی حرکت عینی را نمی‌توان بر اساس ماهیت یا وجود یا عین الربط یا حرکت جوهری توضیح داد و حتی اگر این مبانی در عرصه نظری قابل قبول باشد، یک دستگاه نظام فلسفی موظف است تا تعریف عامّ خود از حرکت را در موضوعات مختلف جریان و سریان دهد. لذا بر اساس نقدهای فوق‌الذکر، «اصالت فاعلیت» در تعریف از حرکت به عنوان مبنای جایگزین مطرح شد. در واقع این پرسش مهم در مقابل دستگاه فلسفی موجود در حوزه‌های علمیه وجود دارد که چگونه می‌توان تحلیل‌های فلسفی ناظر به عالم بساطت و تجرّد را بر کنترل حرکت در عینیت (که توسط الگو انجام می‌شود) تطبیق داد؟! آیا چون چنین تطبیقی امکان‌پذیر نیست، باید تعریفی که دیگران از حرکت در عرصه‌ی الگو داده‌اند، پذیرفت و در نتیجه، نرم‌افزار اداری کشور را - که مهم‌ترین مولفه در مدیریت جوامع امروزی است - به دست کفّار سپرد؟! و با اکتفاء به طرح گزاره‌های دینی در مبانی و آرمان و رسالت، بخش افق از این سند را بر اساس علوم جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی و اقتصاد مبتنی کرد؟! مگر نه این است که این علوم بر اساس نسبیت و علل و معالیل نسبی و معادلات مادی استوار شده‌اند؟! آیا می‌توان در ریشه‌های تخصصی اداره کشور، این نوع از وابستگی فرهنگی و علمی به دستگاه کفر را پذیرفت و سپس آرمان استقلال مکتبی را محقق کرد؟!!

۳/۱. تبیین منطق جدید از جریان دنیاپرستی و اخلاق رذیله در الگوی توسعه

البته مبنای جدید در این ریشه‌های علمی متوقف نمی‌ماند بلکه با تعریف از حرکت عینی به دنبال امتداد منطقی خود در قاعده‌مهندسازی گمانه‌ها به شکل سازمانی است تا بتوانند در عرصه‌ی تولید نرم‌افزار جدید حضور یابند. البته در غرب، سیر پژوهش سازمانی به این گونه است که مدیریت تولید محصول، تابعی از سخت‌افزارهاست و حضور اراده‌ها در آن اصالتی ندارد بلکه قانون ماده، اصل قرار می‌گیرد. به تعبیر دقیق‌تر، در غرب الگوی پایه و منطق روابط اجتماعی بر اساس تکنولوژی شکل می‌گیرد و سپس روابط اجتماعی، منطق نظری مورد نیاز جامعه مادی را پدید می‌آورد.

اما وقتی علم به اراده تعریف شود و نسبت و نسبت، امری ایجابی تلقی شوند، این روند بالعکس خواهد شد. یعنی یکی از آثار مبنای مختار آن است که منطق نظری هماهنگ با اصول اعتقادات، منطق روابط اجتماعی را هدایت می‌کند و منطق روابط اجتماعی است که مسیر تکنولوژی را مدیریت می‌نماید و لذا سازمان پژوهش به یک مقوله‌ای انسانی بدل می‌شود که موضوع آن، ولایت است. همچنین ارتباطات اجتماعی در جامعه‌ی الهی به جای آن‌که به علوم مادی محول شود، به وحی سپرده می‌شود و به همین دلیل نسبت تأثیر منطق‌ها (منطق نظری، منطق علوم، منطق اداره) در یکدیگر و جایگاه آن‌ها تغییر پیدا می‌کند و بالتبع طبقه‌بندی علوم نیز متحول می‌گردد. لذا به جای آن‌که همانند روند موجود، علوم پایه بر علوم پزشکی و علوم پزشکی بر علوم انسانی حاکم باشد، گزاره‌های وحیانی از طریق تعیین پیش‌فرض‌ها بر تولید علوم کاربردی و تجربی حاکم خواهند شد و سپس نرم‌افزارهایی برای تحقق دین طراحی می‌شوند و بعد از این مرحله است که نوبت به تکنولوژی و تولید محصول می‌رسد.

از دیگر آثار مبنای جدید - که به دنبال هماهنگی منطق‌ها برای پشتیبانی تئوریک از انقلاب اسلامی بوده - «جدول کاربرگ» است که منطق تولیدی توسط مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی را نشان می‌دهد و حاوی ۲۷ عنوان است. یعنی در منطق تکاملی، برای بررسی و ارزیابی پیرامون هر موضوع، از این ۲۷ عنوان استفاده می‌شود.^۱ البته جدول کاربرگ، ناظر به نسبت عام در منطق است و تنها پس از ضرب مفاهیم جدول کاربرگ در یکدیگر و صرف مفهوم آن بوده که «جدول روش تحقیق» تولید شده است تا در مقابل سرفصل‌های «روش تحقیق در غرب» قرار گیرد. اما بحث فعلی پیرامون الگوست که در سطوحی پایین‌تر از منطق عام و روش تحقیق قرار می‌گیرد و لذا برای بحث از الگو باید از «جدول الگوی تنظیم برنامه» استفاده کرد که ناظر به نحوه‌ی تولید الگو بوده و از ضرب ۹ عنوان «پیدایش، تغییرات، تکامل» و «درون، بیرون، ارتباط» و «موجود، مطلوب، انتقال» در یکدیگر به دست آمده است. همچنان‌که جدول دیگری که با موضوع الگو به عنوان ابزار کنترل تغییرات در جامعه مرتبط است، جدول جامعه‌شناسی یا به تعبیر دقیق‌تر «جدول واژه‌های کلیدی تنظیم زیرساخت نظام شاخصه‌های ارزیابی جامعه» است. در واقع نقد الگوهای تولید شده و تولید الگو بر اساس مبنای مختار، باید از این دو جدول استفاده کرد.

پس گرچه گفته شد که دانش مدل اداره حتی در سطح مهندسی معکوس نیز وارد جامعه علمی ایران نشده اما ادعای مبنای مختار آن است که می‌تواند عناوین و سرفصل‌های اصلی الگوی غربی را استنباط کند. زیرا الگو در مباحث پژوهشی مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی (ره) بر اساس یک منطق برتر، در سه سطح تئوریزه

۱. در این صورت بحث از «مبانی» بدون توجه به «مبادی و نتایج» قابل قبول نیست همان‌طور که «نقد» نمی‌تواند از «نقض و طرح» منقطع باشد. پس بخشی که در سند پیشنهادی به عنوان «مبانی» شناخته شده است، متناظر با نسبت عام است و می‌توان آن را توسط جدول کاربرگ ارزیابی کرد.

شده است و لذا برای آغاز تحلیل منطق‌های دیگر، وابسته به تحقیقات کتابخانه‌ای و اسناد پژوهشی یا عبور از مسیرهای عینی که توسط کشورهای توسعه‌یافته طی شده‌اند، نیست؛ گرچه در ادامه مراحل تحقیقاتی خود باید به تحقیقات کتابخانه‌ای و میدانی نیز وارد شود.

اولین سطح از سطوح سه‌گانه فوق، مربوط به «روش تحقیق» است که در واقع مبنای تولید معادله در علوم انسانی است. یعنی همان‌گونه که ساخت الگو بدون معادله ممکن نباشد، معادله نیز بدون روش تحقیق بدست نمی‌آید و به همین دلیل، ضروری است سطحی از الگو در «روش تحقیق» مورد بررسی قرار گیرد تا نحوه‌ی تئوریزه‌شدن الگوی غربی و بهینه‌ی آن در سطح «معادلات» روشن شود. البته از آنجا که این سطح از بحث، از الگو فاصله گرفته و به بنیان‌های ریشه‌ای آن می‌پردازد، طرح آن به مجال دیگری واگذار می‌شود. در سطح دوم اگر الگو متکفل ایجاد یک حرکت اجتماعی است، لازم است تا الگو در سطح «جامعه‌شناسی» هم تئوریزه شده باشد؛ همچنان که اگر الگو بمثابه جهت‌دهنده به برنامه‌ریزی‌های درازمدت محسوب می‌شود، سطح سوم الگو باید در بحث «برنامه‌ریزی» نیز تئوریزه شده باشد.

بر این اساس، «جدول واژه‌های کلیدی تنظیم زیرساخت نظام شاخصه‌های ارزیابی جامعه» می‌تواند الگو را از منظر جامعه‌شناسی توضیح دهد. این جدول در شکل فعلی خود به تبیین وضعیت جامعه‌ی الهی پرداخته و به ترتیب از طریق عناوین «گرایش، بینش، دانش»، «توسعه، کلان، خرد» و «جهانی، بین‌المللی، ملی» به این مهم پرداخته است. لذا هنگامی که ترتیب این عناوین به صورت معکوس در نظر گرفته شود، وضعیت الگوهای غربی در جوامع مادی را نشان خواهد داد.

برای توضیح بیشتر باید توجه داشت که در الگوهای غربی، بحث اصلی پیرامون تعریف زندگی مادی و بهینه‌ی آن است و «رفاه دائم‌التزاید» به عنوان مبنای آن به شمار می‌رود که یک مکتب مادی و آیین دنیاپرستی را پدید می‌آورد. این سبک از زندگی در دنیا به پذیرش رسیده و همگان به دنبال آن حرکت می‌کنند.

البته انقلاب اسلامی به جای محور قراردادن دنیا و تلذذ دائمی از آن، تمایلات عمومی را بر محور حفظ اسلام در برابر کفر به وحدت رسانیده و لذا در سه عرصه‌ی «سیاسی، امنیتی، دفاعی» سبک جدیدی را به نحو تجربی پایه‌ریزی کرده و آن را به برخی کشورها صادر نموده است.^۱ پس برای توصیف جامعه الهی، «نیاز و ارضاء اجتماعی» و «به‌زیستی» در خانه‌ی انتهایی یعنی «ملی» مورد بحث قرار گرفته، اما این مسأله در

۱. گرچه تئوریزه‌شدن این تجارب میدانی، آن را در معرض تهدید قرار داده و به نظر می‌رسد هشدارهای رهبری پیرامون خطر تحریف شخصیت حضرت امام (قدس سره) نیز ناظر به همین چالش است.

الگوهای غربی، اولین مقوله‌ی مورد توجه است؛ زیرا آنان زندگی را به این دنیا محدود می‌دانند و این دنیا نیز وابسته به «نیاز و ارضاء» و بهینه‌ی زیست و زندگی است.

اما «جریان نیاز و ارضاء» زمانی بهینه خواهد شد که «بهره‌وری روانی، ذهنی، عینی انسان» ارتقاء یابد. این بهره‌وری در نظرگاه مادی، در قالب «رابطه‌ی میان انسان و جهان» و بهینه‌ی «هزینه و راندمان» در جریان این رابطه مطرح می‌شود و «رابطه‌ی انسان با انسان» نیز به تبع آن تعریف می‌شود و «رابطه‌ی انسان با خدا» نیز در مرتبه آخر قرار می‌گیرد. این بدان معناست که در مبنای غربی، سخت‌افزار بر نرم‌افزار حاکم شده و به جای آن که «کالا» به «انسان» تخصیص یابد، این «انسان» است که به «کالا» تخصیص داده می‌شود.^۱

همچنین در علم اقتصاد گفته می‌شود که «نیازهای نامحدود در برابر مقدرات محدود قرار گرفته» اما این یک گزاره‌ی مادی است و از منظر اعتقادات توحیدی، مسأله کاملاً به عکس است. زیرا مخلوق وقتی در ارتباط با خدا قرار می‌گیرد، محدود است و هر قدرتی که خدا بخواهد به او اعطاء خواهد کرد. پس نیازهای انسانی در این دنیا محدود هستند و در برابر قدرت نامحدود قرار می‌گیرند و سلب محدودیت برای مخلوق تنها در بهشت و بر اساس «خلود» قابل طرح است.

در خانه‌ی هشتم این جدول یعنی «بین‌المللی» از چگونگی تخصیص منابع و بهینه‌ی آن بحث می‌شود و بر این اساس است که خانه‌ی هفتم یعنی «جهانی» شکل می‌گیرد و «تعاریف، تکالیف، تطبیق‌ها» در عرصه‌ی جهانی به دست قدرتی می‌افتد که بالاترین به‌زیستی مادی و بهترین تخصیص منابع را برای دستیابی به آن محقق کرده باشد و دیگران باید از آن تبعیت کنند. نتیجه‌ی این روند، تعیین سهم‌تأثیر هر جامعه در «قدرت، اطلاع، ثروت» است که در این میان و از نظر مادی، ثروت بالاترین ضریب را داراست و علت اقتدار کشورها می‌گردد.

در مقابل و بر اساس مکتب اسلام، زندگی به «تقرّب» - و نه به به‌زیستی مادی - تعریف می‌شود و قبل از آن که به تأثیر آن در عرصه‌ی جهانی و بین‌المللی پرداخته شود، تقرّب در بستری از «ولایت تکوینی، تاریخی، اجتماعی» مورد بحث قرار می‌گیرد تا ابتدائاً ارتباط آن با دستگاه ولایت الهی تمام شود.

در ادامه، باید به این نکته توجه کرد که نظام سرمایه‌داری تمامی مقدرات اجتماعی را بر محور «دائم‌افزایی سرمایه» تنوریزه می‌کند. لذا خانه‌های ششم و پنجم و چهارم در جدول، وضعیت جامعه‌ی مادی را نشان می‌دهد که چگونه در سه سطح «شرکت، بانک، برنامه‌ی توسعه» جامعه‌ی انسانی را تابعی از محور سرمایه قرار

۱. این بحث در سلسله مباحث «مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی» تشریح شده است.

می‌دهند.^۱ زیرا «انگیزش، پرورش و گزینش» در چنین جوامعی بر مبنای مادی انجام می‌شود و «حرص» و ایجاد محیط برای تنوع از طریق کالا، نقش اصلی را در تحریک جامعه داراست و سپس نقش دولت (متناظر با «کلان») و نقش جامعه (متناظر با «توسعه») در این روند مطرح می‌شود. این حرکت در سطح «توسعه، کلان، خُرد»، یک «جامعه‌ی اقتصاد محور» را نتیجه می‌دهد و روشن می‌کند که جامعه‌شناسی در مبنای غربی، سنخی اقتصادی دارد و لذا سلول جامعه‌ی غربی، «شرکت» است. اما در جامعه‌ی الهی ابتدائاً «آزادی، آگاهی، ایثار» (مربوط به «توسعه») تئوریزه شده و دیگر بخش‌ها از جمله انگیزش اقتصادی و تنوع کالاها، به تابعی از آن تبدیل خواهند شد. به عبارت دیگر جامعه‌شناسی در مبنای الهی، بر اخلاق استوار شده و لذا «خانواده»، سلول جامعه است.

با توضیحات فوق روشن شد که الگوهای غربی برای تکامل مادی و بر مبنای رفاه دائم‌التزاید طراحی شده و این نوع از رفاه نیز وابسته به تکنولوژی است و لذا الگوی غربی تابعی از سخت‌افزارهاست. یعنی در الگوی غربی، خانه‌ی «دانش» بر خانه‌های «بیش» و «گرایش» حاکم خواهند شد. در واقع به میزانی که علوم پایه رشد می‌کند و کالاها تحوّل می‌یابند و ارتباطات تغییر می‌کنند، روابط اجتماعی و نرم‌افزارها نیز تغییر می‌کنند. به عبارت دیگر تحوّل در الگو، تابعی از کیفیت تصرف در طبیعت بوده و کالامحور است و همین مسأله در سطوح دیگر الگو (مهندسی موادّ و تعمیر قطعات) نیز جریان می‌یابد. به همین دلیل، انسان به صورت اکونومیک تعریف شده و انگیزش‌های اجتماعی به نحو مادی تحریک می‌شود و جامعه‌شناسی، اقتصادمحور خواهد شد.

اما برای تبیین سرفصل‌های اصلی الگوی غربی در سطح برنامه‌ریزی نیز می‌توان به معکوس کردن عناوین «جدول الگوی تنظیم برنامه» پرداخت که توضیح آن در بلوک اول از این جدول به این صورت است: مؤمنین در ابتدا به دنبال فهم اراده و رضایت الهی هستند و به قواعد حاکم بر تاریخ (فلسفه تاریخ الهی) ملتزم‌اند و تنها بر همین اساس به ملاحظه‌ی عینیت می‌پردازند تا چالش‌ها و خلأهای تحقق اراده الهی را تحلیل کنند و ضرورت‌ها و موانع درگیری با نظام طغیان را تشخیص دهند. در واقع «نظام فلسفی» و «فلسفه‌ی تکامل» در دستگاه ایمان دچار نقص و خلأ نیست بلکه خلأ و مشکلات آن، ناشی از وضعیتی است که دستگاه کفر و نفاق برای بشریت رقم زده‌اند و خداپرستی را در تضیقات عینی قرار داده‌اند.

ولی در یک نظام مادی، ابتدائاً تعیین فلسفه تکامل و آرمان‌گرایی مطرح نیست بلکه تکامل اجتماعی و آرمان‌های جامعه نیز بر اساس هوی و به عنوان تابعی از شهوت تولید می‌شود. یعنی آنچه برای کفار مهم است،

۱. این بحث نیز در سلسله مباحث «مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی» تشریح شده است.

بررسی تکامل قبلی و دستاوردهای مادی موجود است تا معلوم شود در گذشته برای تخلیه‌ی شهوات خود دچار چه چالشی شده‌اند. پس حرکت در نظام مادی به جای آن‌که از ستون اول (نظام فلسفی، فلسفه‌ی تکامل، الگوی ارزیابی) آغاز شود، از ستون سوم (ضرورت، موضوع، هدف) شروع می‌شود زیرا دستگاه مادی دچار تلون و عدم استقرار است و نمی‌تواند تکامل را به نحو حقیقی و پایدار تعریف کند و حتی هنگامی که به بن‌بست عینی برسد، وحدت و کثرت جدیدی ایجاد می‌کند تا از پراکندگی مردم و فروپاشی نظام خود جلوگیری نماید. لذا با ملاحظه‌ی تکامل قبلی، ابتدائاً «خلاً» و ضرورتی را بر اساس شهوات معین می‌کند و سپس این خلاً را زمینه‌ای برای تغییر «توصیف از شرایط موجود و مطلوب» قرار می‌دهد و بر این اساس به تولید یک «نظام فلسفی» جدید مبادرت می‌کند.

بر این اساس روشن می‌شود که منبعی مانند کتاب «مبانی نظری و مستندات لایحه‌ی برنامه‌ی چهارم توسعه» نه تنها به ارزیابی ظرفیت الگوهای موجود و تخمین پیرامون تحوّل الگو در آینده نپرداخته بلکه حتی برای تبیین مهندسی معکوس الگو نیز به نحو ناقصی بحث کرده است. اما جداول مورد اشاره توانایی دارد حرکت‌های آینده‌ی غرب در زمینه‌ی تحوّل در الگو (نرم‌افزار) را تا دهها سال آینده نیز تخمین بزند؛ همچنان که این تخمین نسبت به وضعیت آینده‌ی سخت‌افزارها در غرب، از طریق «جدول صنعت» و معکوس کردن عنوان آن، قابل حصول است؛ در حالی که دانشمندان غربی فاقد چنین قدرتی هستند. این همه به دلیل آن است که دستیابی به تحلیل جامع جز از طریق تکیه به «وحدت نسبت» ممکن نیست و «وحدت نسبت» نیز با کفر و انکار توحید و دنیاپرستی و ماده‌گرایی سازگار نیست. اما عقل غیر معصوم در صورتی که به منطق برتر مجهز شده و بر اساس وحدت نسبت حرکت کند، می‌تواند وارد عرصه‌ی هم‌وردی با خردورزی دستگاه غرب شود. البته اثبات مدّعیات فوق در دو شکل قابل انجام است: مباحث نظری در تبیین مبنای مختار و یا آزمون الگوی پیشنهادی و ارزیابی کارآمدی عینی آن. به نظر ما مجموعه‌ی این مباحث است که می‌تواند جریان دین و اخلاق را در الگو و بالتبع در تمامی عرصه‌های اداره‌ی جامعه تئوریزه کند و زمینه‌ی ماندگاری انقلاب اسلامی و بیمه‌شدن آن را فراهم نماید.

۴. ضرورت «معادلات کاربردی» برای جریان اعتقادات و ارزش‌ها در الگو و اشاره‌ای به دستاوردهای مرحوم علامه حسینی الهاشمی در این عرصه

پرسش بعدی که از بُعد روش‌شناختی قابلیت طرح دارد، این است که چگونه و با چه روشی، از مبانی به آرمان و از آرمان، به رسالت و افق و تدابیر رسیده‌ایم؟ یعنی بر فرض که الگوی پایه متشکل از این پنج عنوان باشد و استدلال‌هایی درباره آنها طرح شده و مورد پذیرش قرار گرفته باشد، این سوال مطرح می‌شود که با چه روشی، نظام فلسفی به عینیت مرتبط شده است؟ اگر آنچه در مبانی آمده، یک نظام فلسفی و اعتقادی باشد و

شامل گمانه‌هایی شود که در عرصه‌ی فکری و فلسفی طرح شده، باید در آرمان و رسالت و افق جاری شده و آنها را اشراب کند. حال واسطه‌ای که چنین امری را محقق می‌کند، چیست؟ به نظر می‌رسد این واسطه باید از بکارگیری روش تحقیق استحصال شود و از جنس اگر و آنگاه‌ها و «معادلات» باشد؛ زیرا مدل و الگو بمثابة یک ماشین است که بدون تکیه بر هزاران معادله، نمی‌تواند ساخته شود یا کار کند.

به عبارت دیگر یک نوع فاصله بین نظام نظری و فلسفی با الگو وجود دارد و این فاصله باید بوسیله‌ی معادلاتی پُر شود که در «علوم انسانی کاربردی» تولید شده است. یعنی پس از تبیین نسبت‌های نظری، لازم است نسبت‌های عینی از معادلات استخراج شود تا نسبت‌های رفتاری در الگوی پایه، رفتار یک جامعه را هماهنگ کند و با تعیین چشم‌اندازها و برنامه‌ها، روند «تصمیم‌گیری، تصمیم‌سازی و اجرا» در یک نظام را در قالب یک الگو هدایت نماید. پس قاعده‌مند کردن گمانه‌ها از مبانی تا افق، برای تولید الگوی پایه امری ضروری است.

حال اگر در این سند، برای پر کردن این خلأ از الگوی پایه‌ی غربی اقتباس شده، باید به مقایسه‌ی آن با همان معادلات پرداخت تا روشن شود آیا مهندسی معکوس در بخش نرم‌افزارها (همانند بخش سخت‌افزاری در نانو تکنولوژی یا صنعت هسته‌ای در ایران) به درستی انجام شده است یا خیر؟ آیا همانند روند متداول، فرآیند روش تحقیق رعایت شده و سرفصل‌های الگو پیاده‌سازی شده و ترکیبی از سه علم «جامعه‌شناسی، برنامه‌ریزی، اقتصاد» مبنای این الگوی پیشنهادی قرار گرفته است یا خیر؟

اما اگر ادعای کنفرانس این است که الگوی پایه‌ای مستقل از الگوهای غربی و مبتنی بر عقلانیت دینی و فلسفه‌ی اسلامی تولید کرده، باید معین کند که فاصله‌ی بین نظام‌واره‌ی نظری تا نسبت‌های عینی را چگونه و با چه روشی طی کرده است؟! و آثار این مباحث را در چه قسمتی از این سند می‌توان مشاهده نمود؟! پژوهش‌های جدید و نوینی که نظام احتمالات فلسفی را به عمل کشانده، در کجا تبیین شده است؟!

پاسخی که در مباحث مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی نسبت به این پرسش مهم مطرح شده، در دو سطح قابل پی‌گیری است. سطح اول آن است که یک نظام فکری توسط ایشان تولید شده که دارای سه بخش «نسبیت عام، نسبیت خاص، نظام شاخصه» است. در نسبیت عام، «روش تعریف و روش معادله‌سازی و روش الگوسازی» تبیین شده و در نسبیت خاص، سه منطق برای «حجیت، معادله و مدل» ارائه و از عرصه‌ی فهم دین تا عرصه‌ی عمل در یک نظام واحد تئوریزه شده و در نظام شاخصه، از «چشم‌انداز، سیاست‌های کلان، برنامه» بحث شده است.

اما سطح دوم از این پاسخ، پاسخی تفصیلی است که در دو مجموعه‌ی «فلسفه‌ی جریان معادلات کاربردی» و جلد اول از «روش تولید معادلات کاربردی» تبیین شده است. این دو مجموعه، کیفیت قاعده‌مند شدن جریان گمانه‌ها از نظام فلسفی تا عینیت را توضیح می‌دهد و معین می‌کند که چگونه مطلوبیت‌ها توسط نظام فلسفی سفارش داده می‌شود و به سمت عینیت می‌رود و با چه روشی، معادلات می‌تواند ما را از نظام فلسفی به الگو برساند.^۱

پس از این مرحله است که باید به نقد در سطح «فلسفی» پرداخت؛ یعنی از عناوین و محورهای اصلی سند عبور کرد و بحث و بررسی پیرامون «محتوا» و موادّ طرح شده در آن را آغاز کرد تا به صورت تفصیلی معلوم شود آیا سند پیشنهادی توانسته آرمان‌ها و نظام فکری خود را در عرصه‌ی الگو وارد کند یا خیر؟

۱. یعنی باید با روشی خاصّ، از این نظام فلسفی به سوی تولید «تعریف، معادله و الگو» حرکت کرد و برنامه‌ای برای پژوهش سازمانی ارائه نمود. ابتدا باید گمانه‌ها را بر اساس «جدول روش توصیف» قاعده‌مند کرد تا سپس نوبت به «جدول‌های کنترل اوصاف عینی» برسد. سه احتمال برای جریان نسبت‌های نظری در نسبت‌های عینی و کنترل مراحل آن قابل طرح است: الف) سیر اجمال به تبیین ب) کلیات ج) استراتژی برنامه که در این میان، احتمال سوم پذیرفته می‌شود. برای حرکت از وضع موجود به سمت وضع مطلوب در الگو، مطلوبیت‌ها از دین اخذ می‌شوند و برای بررسی وضع موجود باید چالش‌ها را موضوع بحث قرار داد و سپس برای مرحله‌ی انتقال برنامه‌ریزی کرد. لذا معیار صحتّ معادلات کاربردی در مبنای مختار ماهیتاً با معیار صحتّ در معادلات کاربردی غربی تفاوت دارد زیرا پیش‌فرض‌ها و تئوری‌ها و کنترل‌ها در الگوی غربی، «حسی» هستند. یکی از مباحثی که رابطه‌ی بین حکم و تعریف را تبیین می‌کند، آن است که «تقسیمات مفهومی، تقسیمات وصفی و تقسیمات موضوعی» به نحو انسانی به یکدیگر متقوم شوند و از این طریق، «تقسیمات موضوعی» در «تقسیمات مفهومی» منحلّ شود و تعادل در تقسیمات مفهومی نیز به توسعه‌ی «تقسیمات وصفی» بیانجامد. تقسیمات مفهومی به معنای هماهنگ‌سازی تولید سازمانی خصوصیات یعنی فنّ سازماندهی است. تقسیمات وصفی نیز به معنای آن است که گمانه‌زنی بر پایه‌ی حدود و وظائف و اختیارات جریان می‌یابد زیرا تمامی امور در پدیده‌ی مورد مطالعه در پژوهش محدود نمی‌شود بلکه اراده‌ها جاری هستند و حدود آنها در گمانه‌زنی اثر دارد. همچنان‌که تقسیمات موضوعی (یعنی ویژگی‌های عینی موضوع) در پژوهش موثرند و تقسیمات مفهومی نیز - که تقسیمات موضوعی را به تقسیمات مفهومی تبدیل می‌کنند - در این میان دارای نقش و تأثیر هستند. پس این سه نوع تقسیمات، بریده از یکدیگر نیستند بلکه به صورت متقوم مورد مطالعه قرار می‌گیرند. این خلاصه‌ای از بحث «برنامه‌ی تولید معادلات کاربردی» بود.

سه جدول دیگر که سه سطح از ریاضیات را تشریح می‌کند، به این بحث ضمیمه می‌شود: «ریاضیات محوری» که به عدالت در هدف می‌پردازد، «ریاضیات تصرفی» که پیرامون معادله در رفتار است و «ریاضیات تبعی» که طبقه‌بندی در اطلاعات را تأمین می‌کند. جدول اول نشان می‌دهد که چگونه بحث از توحید و جهت‌غایی آغاز شده و عناوینی از قبیل «تکوین، تاریخ، جامعه»، «اصول موضوعه‌های تحقیق، ساخت منطقی‌ها، ساخت تمدن» و «ساخت تعاریف، ساخت زمینه، ساخت مدل» در آن طرح می‌شود تا نحوه‌ی جریان نظام فکری در مدل روشن شود. در جدول دوم به نظام‌سازی و چگونگی ساخت کلّ پرداخته شده و از آن، «احکام، معادله و بهینه‌ی نیاز» بدست می‌آید. عناوین این جدول از این قرار است: «ساخت نمونه‌ی ساده‌ی عینی، طرح فرضیه در نسبت، ساخت شاخصه‌های نسبی اوصاف درونی، ساخت محیط ثابت نسبی بیرونی، ساخت معادله، تعیین کارایی فرضیه به درصد، کارایی اجتماعی معادله، بهینه‌ی ارضاء نیاز اجتماعی». در جدول سوم نیز کنترل کمیّت مطرح می‌شود تا از آن شاخصه استخراج شود. عناوین این جدول عبارتند از: «ساخت کلیت، ساخت فرد و مصداق، ساخت قضیه، ساخت اندازه، ساخت اندازه‌ی قیاسی، ساخت حکم قیاس اندازه‌ای، ساخت دسته، ساخت طبقه».

بخش دوم:

نقد و بررسی متن پیش‌نویس سند

الگوی پایه پیشرفت

گفتار اول:

نقد و بررسی متنِ مربوط به

«وحدت و کلیت» الگو

مرکز الگو پیشرفت در پیش نویس سال ۹۴، متن پیشنهادی خود را مستقیماً از بخش مبانی آغاز کرده بود و سپس به ذکر سایر اجزاء الگو پرداخته بود اما در پیش نویس جدید ظاهراً خلاً یک جمع بندی واحد از این اجزاء متکثر، برای نگارندگان واضح شده و لذا پاراگراف جدیدی به ابتدای متن افزوده شده که به نظر می رسد در حال بیان «وحدت الگو و کلیت» آن است. می توان گفت این پاراگراف مهمترین تفاوتی است که بین پیش نویس جدید با پیش نویس قبلی وجود دارد و لذا بخش مهمی از دوره جدید بحث و بررسی حسینی اندیشه پیرامون متن پیشنهادی را به خود اختصاص داده است.

در پاراگراف اول، در تعریف وحدت الگوی پایه آمده است: «الگوی پایه، چارچوب الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و معرف سیر کلی تحولات مطلوب ایران در عرصه‌ی فکر، علم، معنویت و زندگی به سوی تمدن نوین اسلامی ایرانی در نیم قرن آینده است». در ادامه به یک بحث «سازمانی» اشاره دارد که: «این الگو با مشارکت گسترده‌ی متفکران و صاحب نظران ایرانی» طراحی شده و اجمالاً به یک بحث «روشی» نیز می پردازد که این الگو: «براساس جهان بینی و اصول اسلامی و ارزش های انقلاب اسلامی و با توجه به مقتضیات اجتماعی و اقلیمی میراث فرهنگی ایران بر طبق روش های علمی با استفاده از دستاوردهای بشری، مطالعه‌ی آینده پژوهان تحولات جهانی طراحی شده است». در واقع همه چیز اعم از اسلام، انقلاب، علم، تجربه و... در کنار هم ذکر شده و بدون هیچ گونه اشاره به نحوه هماهنگی میان آنها، به نحو انضمامی در کنار یکدیگر قرار داده شده است!

در تعریف اجمالی کثرات الگو، «مبانی» را به «اهم پیش فرض های اسلامی، فلسفی و علمی جهان شمول معطوف به پیشرفت» تعریف می کند. تعریف «آرمان» نسبت به تعریفی که در سند قبلی آمده، تغییری نکرده است و فقط این عبارت اضافه شده است: «مبانی و آرمان ها وجه اسلامیت الگو را تضمین می کند».

«رسالت» به «میثاق مشترک مردم نظام جمهوری اسلامی ایران برای پیشرفت» تعریف شده است که نسبت به سند قبلی کمی تغییر کرده است؛ در تعریف اجمالی قبلی از رسالت (که در محورهای کنفرانس پنجم ذکر شده بود) «تعهد آگاهانه در حرکت به سمت آرمان ها» آمده بود.

در تعریف افق آمده است: «آرمان های الگو را بر جامعه و زیست بوم ایران در نیم قرن آینده تصویر می کند و هدف های واقعی آحاد مردم، جامعه و حکومت ایران را در آن موعد معین می سازد.» در سند قبلی، افق به «هدف های مطلوب و قابل تحقق ملت ایران، ۵۰ سال پس از آغاز اجرای الگو» تعریف شده بود که از لحاظ محتوایی تغییری خاصی نکرده است.

«تدابیر» به «تصمیمات و اقدامات اساسی و بلند مدت برای حل مسائل مهم کشور و شکوفا ساختن قابلیت ها به منظور رسیدن به افق» تعریف شده است.

در پایان این صفحه نیز آمده است: «این الگو با ایمان استوار و عزم راسخ و تلاش عظیم و مدبرانه مردم و مسئولان جمهوری اسلامی ایران اجرا خواهد شد».

براین اساس ابتدا به بررسی و نقد صفحه اول به عنوان «وحدت و کلیت الگو» پرداخته می شود.

متن سند ابلاغی:

الگوی پایه، چارچوب الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و معرف سیر کلی تحولات مطلوب ایران در عرصه فکر، علم، معنویت و زندگی بسوی تمدن نوین اسلامی ایرانی در نیم‌قرن آینده است.

نسبت به این جمله، ابتدائاً باید توجه داشت که آنچه می‌تواند حاصل تلاش علمی مرکز الگو محسوب شود، عبارات: «الگوی پایه»، «چارچوب» و «معرف سیر کلی تحولات مطلوب ایران» است و الا تعبیر به «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت»، «عرصه فکر، علم، معنویت، زندگی»، «تمدن اسلامی ایرانی» مربوط به ادبیات انقلاب است و از عبارات و مفاهیمی است که توسط مقام معظم رهبری مطرح شده و باید توسط نخبگان به صورت علمی و تخصصی تعریف شود و نه این که صرفاً تکرار گردد.^۱ به تعبیر دیگر مقام معظم رهبری یک «سفارش تحقیق» ارائه کرده‌اند و خواستار تولید «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» شده‌اند؛ لذا ابتدائاً و پیش از هر چیز باید تحلیلی علمی و تخصصی از این سفارش ارائه شود. تنها بر این اساس است که می‌توان تصویر متقنی از گام‌های لازم برای پاسخ به این سفارش ارائه کرد و به عنوان مثال استدلال نمود که «الگوی پایه» با این ابعاد و خصوصیات، گام اول برای طی این مسیر است. اما متأسفانه چنین روندی در متن مشاهده نمی‌شود و صرفاً با تکرار اصطلاح رهبری پیرامون الگو و بدون ارائه تصویر و تحلیل تخصصی از آن، مستقیماً به «الگوی پایه» پرداخته شده است! در واقع دانشمندان و متخصصین برای طی روند علمی نمی‌توانند به اصل سفارش تحقیق تکیه کنند بلکه ابتدائاً باید آن را در نظام فکری خود تحلیل نمایند و تفسیر و جایگاهی علمی برای آن بیابند که اثری از این مهم در سند دیده نمی‌شود.

فارغ از نکته فوق، سوال دیگر آن است که آیا تعریف «الگو» به «معرف سیر کلی تحولات مطلوب ایران» چه تناسبی با تعاریف موجود از اصطلاح «الگو» و «مدل» دارد و آیا چارچوب علمی فعلی در این رابطه رعایت شده است یا خیر؟! باید توجه داشت که تعریف ابتدایی از مدل و الگو را می‌توان در عبارت «روش فهم تغییرات، هدایت و کنترل آنها» خلاصه کرد که به آثار مدل و الگو اشاره می‌کند. اما معنای دقیق‌تر این اصطلاح، همان «ساده‌سازی شیء متغیر» است تا عواملی که علت تغییر هستند شناسایی شوند و نسبت آنها با یکدیگر بیان شود و شاخصه‌هایی برای تعریف این نسبت‌ها ارائه گردد تا بتوان شیء متغیر را کنترل کرد. در این صورت روشن است که تعریف «مدل و الگو» به «معرف سیر کلی تحولات مطلوب ایران»، تفاوت و فاصله

۱. تعبیر «نیم‌قرن آینده» و گزینش زمان پنجاه ساله برای الگو نیز، محتمل است از ابداعات مرکز الگو باشد همچنان که ممکن است متخذ از بیانات مقام معظم رهبری باشد.

آشکاری با تعریف علمی و تخصصی از مدل دارد. زیرا در عبارت سند پیش‌نویس، اثری از شناخت عوامل تغییر و تعریف نسبت بین آنها و ارائه شاخصه برای نسبت‌ها مشاهده نمی‌شود بلکه «تحولات» یا همان تغییرات به «مطلوب» منحصر شده و صرفاً به مدینه فاضله و وضع مطلوب پرداخته شده است. گرچه می‌توان نگاهی مدل‌مند به وضع مطلوب داشت و عوامل آن را در یک مجموعه با نسبت‌هایی خاص ترسیم کرد اما آنچه در مدل و الگو به مثابه یک رکن اساسی به حساب می‌آید، کنترل تغییرات شیء متغیر است که در اینجا همان «جامعه» نام دارد؛ یعنی مساله اساسی مدل، کنترل روند تبدیل جامعه و چگونگی حرکت دادن آن از وضعیت «الف» تا رسیدن به وضعیت «ب» است و نه صرفاً توجه به وضعیت «ب» یا همان تحول مطلوب! لذا در طراحی الگو و مدل، عدم توجه به شناسایی عوامل تغییر در جامعه و نسبت بین آنها ممکن نیست و الا ضوابط علمی حداقلی رعایت نشده و حتی ادبیات موجود در این زمینه مورد توجه قرار نگرفته چه برسد به این‌که تحولی در آن صورت گرفته باشد!

ممکن است گفته شود: توجه به عبارت «معرف سیر کلی...» و دلالت «سیر» بر «حرکت و فرآیند» می‌تواند اشکال فوق را برطرف کند و این معنا را منتقل نماید: «شناسانده‌ی روند تغییرات لازم برای دستیابی به وضع مطلوب». در پاسخ باید گفت اولاً تعبیر سند به «تحولات مطلوب» از نظر مفهومی، مغایر با «تغییرات لازم برای دستیابی به وضع مطلوب» است.^۱ ثانیاً و مهمتر آن که اگر چنین معنایی مدنظر بوده چرا از اصطلاحاتی که مستقیماً بر آن دلالت می‌کند، استفاده نشده است؟! مگر مدل و الگو به عنوان یک بحث علمی دارای ادبیات خاص به خود نیست؟! در این صورت چرا به جای استفاده از ادبیات علمی و مربوطه از عبارات غیرفنی استفاده شده و سند به «خروج از علم و اصطلاح» دچار گردیده؟! خصوصاً عبارتی مانند «کلی» که به منطق صوری و مباحث انتزاعی آن انصراف دارد و نه منطق سیستمی و مباحث کاربردی و عینی آن! آیا صرفاً جابجایی الفاظ می‌تواند ادعای نوآوری محتوایی را اثبات کند؟!

ثالثاً هیچ اثری از «سیر» و روند (حتی به صورت کلی!) در این سند دیده نمی‌شود که توجه به بخش افق و تدابیر کاملاً این واقعیت را نشان می‌دهد زیرا در این دو بخش هیچ نوع تقدم و تاخر و ترتیب و ذکر روند تغییرات و اولویت‌بندی وجود ندارد و صرفاً به ذکر مجموعه‌ای از امور مطلوب پرداخته شده است. این در حالی است که در پیش‌نویس منتشرشده در سال ۱۳۹۴، حداقل‌هایی از ترتیب و تقدم و تاخر در تدابیر دیده می‌شد که همان حداقل‌ها نیز در پیش‌نویس جدید حذف شده است. چنین وضعیتی نشان می‌دهد که برخلاف توجیهی که برای دفاع از سند ذکر شد، شناسایی روند تغییرات لازم برای دستیابی به وضع مطلوب را نمی‌توان

۱. علاوه بر این که «شناسایی روند تغییرات لازم» باز هم فاصله مفهومی قابل توجهی با «شناسایی عوامل تغییر و تعریف نسبت بین آنها و ارائه شاخصه برای نسبت‌ها» دارد.

به عبارت «معرف سیر کلی تحولات مطلوب» نسبت داد و در اصل تعریف الگو و مدل، حتی ادبیات علمی موجود نیز مورد توجه قرار نگرفته و الا آثار این رعایت و توجه باید در ابعاد مختلف سند مشاهده می‌شد.

رابعاً شناسایی عوامل تغییر و روند تغییرات برای تبدیل وضعیت جامعه از وضع «الف» به وضع «ب» - که کار اصلی مدل و الگوست - در ذات خود وابسته به شناسایی وضع موجود، وضع مطلوب و الگوی انتقال است اما سند پیش نویس به این الزامات مفهومی توجه نداشته و فقط به تحول مطلوب اشاره داشته و وضع موجود و الگوی انتقال را در عبارت خود حذف کرده است.^۱ بنابراین باید گفت تعریف الگو در این سند نه تنها یک نوآوری برای رفع خلأهای علمی نظام و کمک به تحقق آرمان‌های انقلاب در عرصه اداره کشور نیست بلکه در آن معیارهای موجود علمی در ادبیات دانشگاه نیز رعایت نشده و در مقابل الگو و مدل به جای نوشتن تعریف آن به مثابه یک امر کاربردی و عینی، تصویری ذهنی و انتزاعی از مدینه فاضله قرار داده شده است!

البته تحلیل دقیق‌تری از تعاریف فوق (که در ادبیات موجود دانشگاه قابل پی‌گیری هستند) نیز قابل طرح است که از دقت‌های مرحوم علامه حسینی الهاشمی بوده و به جهت‌گیری مدل و الگو (جریان اختیار و اعتقاد در آن) توجه دارد: «مدل بر مبنای یک فلسفه، عواملی را در شیء متغیر به عنوان آکسیوم و پیش فرض انتخاب می‌کند و بین آنها نسبت‌هایی برقرار می‌کند و سپس از طریق شاخصه‌های عینی، عینیت را کنترل می‌کند. همیشه آکسیوم‌ها و پیش فرض‌ها از فلسفه می‌آیند و نسبت‌ها از ارزش گرفته می‌شوند و نسبت‌ها همان تغییر مطلوب هستند.» به عنوان مثال فلسفه مادی، هیچ‌گاه نمی‌تواند انگیزش دینی را به عنوان یک عامل تغییر در جامعه بپذیرد بلکه چون توصیف از «حرکت، حیات و محاسبه» را به نحو مادی ارائه می‌کند و بالتبع انسان و جامعه و تاریخ را چیزی جز پیچیده‌شدن حرکت ماده نمی‌داند، تعلق به دنیا و انگیزش مادی را به عنوان عامل تغییر جامعه انتخاب می‌کند و سپس سهم اصلی در نسبت بین عوامل تغییر را به اقتصاد و سرمایه و دائم‌افزایی آن می‌دهد و برای فرهنگ و سیاست سهمی تبعی قائل می‌شود و این دو عامل را تابع نسبت حاکم یعنی اقتصاد قرار می‌دهد و بر این اساس، به تعریف شاخصه برای نسبت‌ها می‌پردازد تا از این طریق، کنترل عینیت میسر شود. پس اگر به دنبال اسلامیت و جریان آن در الگو هستیم، پیش از هر چیز باید جریان جهت‌گیری و اختیار و اعتقاد در تعریف مدل مورد بررسی قرار گرفته و تکلیف آن معین شود و الا اگر تعریف الگو و مدل یک امر مشترک و عام باشد، بسیاری از مباحث بعدی را منتفی و بی‌معنا خواهد کرد. اما متأسفانه اثر روشنی از توجه به این سوال اساسی و ریشه‌ای در سند پیش نویس و در مجموعه فعالیت‌های مرکز الگو به چشم نمی‌خورد.

۱. اگر مرکز الگو به جای استناد به ادبیات دانشگاه حداقل استناد به بیانات مقام معظم رهبری در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی را در دستور کار قرار می‌داد، حتی در بیانات ایشان پیرامون تعریف الگو نیز توجه به وضع موجود را مشاهده می‌کرد.

به عبارت دیگر، در نقد کلان الگوی پایه از منظر روش‌شناسی بیان شد که متاسفانه در سند پیش‌نویس اثری از بیان تعریف نظری و عینی از «پیشرفت» و تفاوت و مرزبندی آن با تعریف نظری و عینی از «توسعه» دیده نمی‌شود که این مشکل در این بخش (تعریف الگو و مدل) نیز وجود دارد. یعنی بر فرض آن‌که سند موجود، ادبیات تخصصی موجود پیرامون مدل و الگو را رعایت کرده باشد، تازه این سوال قابل طرح خواهد بود که مدل به معنای «روش فهم تغییرات» یا «ساده‌سازی شیء متغیر» چه نسبتی با وصف «اسلامی» و «ایرانی» دارد؟ آیا تعریف فوق‌الذکر از مدل و الگو، پذیرای جریان اسلامیت در آن است یا برای تأمین این مهم باید قیودی به آن اضافه شود؟ آن قیود چیست و چه آثاری در تعریف مدل و الگو بر جای می‌گذارد؟ به نظر می‌رسد توجه عمیق مرحوم علامه حسینی الهاشمی به همین سوالات اساسی بوده که جملاتی را که در بالا نقل شد، در پی آورده است: «مدل بر مبنای یک فلسفه، عواملی را در شیء متغیر به عنوان آکسیوم و پیش‌فرض انتخاب می‌کند و بین آنها نسبت‌هایی برقرار می‌کند و سپس از طریق شاخصه‌های عینی، عینیت را کنترل می‌کند. همیشه آکسیوم‌ها و پیش‌فرض‌ها از فلسفه می‌آیند و نسبت‌ها از ارزش گرفته می‌شوند و نسبت‌ها همان تغییر مطلوب هستند.» به عبارت دیگر فلسفه مادی - نه بمثابه یک بحث نظری بلکه به عنوان یک فلسفه ناظر به عینیت و کاربرد - به توصیف تغییر می‌پردازد و در نتیجه، برای طراحی مدل «عوامل تغییر» خاصی را بر اساس جهان‌بینی مخصوص به خود گزینش می‌کند. همچنان‌که نسبتی که در مدل میان عوامل تغییر برقرار می‌شود، از ارزش‌ها و نظام ارزشی مطلوب آن برخاسته است. به عبارت دیگر - که مضمون آن در برخی مباحث مرحوم علامه ذکر شده - دستگاه مادی‌گرایی و دنیاپرستی دارای «توصیف» مادی در فلسفه و «ارزش» مادی در اخلاق است و مدل به مثابه «تکلیف» مادی در عمل، معین می‌کند که برای حرکت از وضعیت توصیف‌شده به سوی ارزش مطلوب «باید» چه تغییراتی انجام داد و به این صورت زنجیره «توصیف، تکلیف، ارزش» مادی شکل می‌گیرد. بنابراین مدل و الگو دارای یک تعریف عام و شامل برای همه بشریت نیست بلکه جهت‌داری، اعتقاد و مکتب در آن راه دارد و توصیف الهی - کاربردی از تغییر در فلسفه و توجه به نظام ارزش الهی در اخلاق، ساده‌سازی عوامل تغییر و نسبت میان آنها را به نحو دیگری سامان خواهد داد. در واقع با تغییر نسبت بین عوامل، تغییر مطلوب یا هدف نیز تغییر می‌کند و در این صورت است که به متغیرهای دیگری نیاز است و ساده‌سازی نیز به شکل دیگری انجام می‌شود. مثلاً اگر خصلت سکرآوری بیشتری از انگور مدنظر باشد، باید نوع خاصی از متغیرها گزینش شود و اگر خصلت از بین‌رفتن سکر و تبدیل به سرکه موردنیاز باشد، متغیرهای دیگری مطرح می‌شود. پس باید معین شود که هدف، بهینه سرکه یا بهینه خمر است تا معلوم شود متغیرهای هر یک چیست؛ یعنی دو جهت قابل فرض است که می‌توان هر یک از آنها را اختیار کرد.

نکته دیگر این‌که تعریف الگوی پایه به «چارچوب الگوی اسلامی ایرانی...» دچار مشکل است زیرا همان‌طور که در کتاب «نقد و نقض پیش‌نویس الگوی پایه» اشاره شده، «چارچوب» یک اصطلاح

علمی در ادبیات حوزه یا در ادبیات دانشگاه نیست (گرچه «چارچوب مرجع» و امثال آن در ادبیات دانشگاه ذکر شده) و لذا علت بکارگیری و معنای آن روشن نیست. همچنین نسبت بین «الگوی پایه» و «الگوهای مضاف» در سند پیش‌نویس و حد و مرز هر یک از این دو روشن نیست و لذا اگر کسی به برخی بندهای بخش افق یا تدابیر اشکال کند و آن را جزئی از الگوهای مضاف بداند، واضح نیست که با چه معیاری می‌توان این اشکال را پذیرفت یا رد کرد. این خلأ ناشی از آن است که بحث فلسفی درباره نسبت بین وحدت و کثرت در «ترکیب‌های حقیقی و عینی» (وحدت و کثرت ترکیبی) انجام نشده تا سپس بتوان آن را در نسبت بین الگوی پایه و الگوهای مضاف جریان داد.

گرچه عبارت فوق صراحت علمی لازم را ندارد تا بتوان به صورت جازم، بیان «عوامل اصلی تغییر» را به آن نسبت داد ولی بهر حال می توان به عنوان یک احتمال قابل توجه به این نکته اشاره کرد که این قسمت از سند در حال معرفی عوامل اصلی تغییر و ساده سازی آنهاست.

اما باید توجه داشت که برای معرفی این عوامل، صرفاً و به صورت نقلی، به بیان مقام معظم رهبری پیرامون عرصه های پیشرفت در اولین نشست اندیشه های راهبردی اکتفا شده و متأسفانه اثری از تبیین و پردازش علمی و تخصصی نسبت به این بیان مهم دیده نمی شود. زیرا اولاً از نظر علمی باید نسبت بین این عوامل (مستقل و تابع یا حاکم و محکوم...) روشن شود اما سند پیشنهادی فاقد این نسبت سنجی - به عنوان یک امر اساسی و محوری در طراحی مدل - است و این در حالی است که حتی اگر همین استناد نقلی و بدون فعالیت علمی به صورت کامل انجام می شد و ادامه سخنرانی ایشان مورد توجه اولیه قرار می گرفت، روشن می شد که مقام معظم رهبری خود بر حاکمیت معنویت بر سایر عرصه های پیشرفت تأکید کرده اند که این تأکید هوشمندانه، لوازم مهمی از جمله حکومت «تکامل معنوی» بر «تکامل مادی» به جای تفکیک این دو عرصه از یکدیگر را در پی دارد. یعنی مقام معظم رهبری با این که صرفاً در جایگاه «بیان سفارش علمی» - و نه تبیین تمام ابعاد تخصصی موضوع - بوده اند، به مراتب دقیق تر و علمی تر از سند پیشنهادی - که نسبتی بین عوامل برقرار نکرده - حرکت کرده اند و اجمالاً به بیان نسبت بین عوامل هم پرداخته اند و این برای یک مرکز علمی که مسئولیت علمی تحقق سفارش رهبری را بر عهده دارد، محل تأمل جدی است.

ثانیاً و فارغ از نسبت بین عوامل، امر مهمی دیگری که مغفول مانده، توصیف هر یک از عوامل چهارگانه است. زیرا اموری مانند معنویت، فکر، علم و زندگی در مجامع آکادمیک و نخبگانی و تخصصی، انصراف های مختلفی دارد که باید روشن شود کدامیک از آنها مقصود بوده تا بتوان حرکت جامعه را به نحو متعین سامان داد. مثلاً مقصود از فکر و علم، شیوه علمی حوزه های علمیه است یا روش تحقیق حاکم بر دانشگاه ها؟! البته فارغ از انصراف های گوناگون و مهمتر از آنها این نکته است که هر یک از این عوامل، هم قابلیت توصیف الهی دارد و هم قابلیت توصیف مادی و لذا در صورت عدم اشاره به توصیف مادی از «فکر و علم و زندگی» و فقدان مرزبندی با آن و تبیین توصیف الهی از این عوامل، زمینه های خطرناکی برای انحراف پدید خواهد آمد. به عنوان مثال زندگی در تعریف نظری و عینی جهان امروز از آن، بر محور زندگی اقتصادی

معنا گرفته و سامان یافته و این واقعیت، تفاوتی ماهوی با تعریف زندگی معنوی و حاکمیت آن بر همه عرصه‌ها دارد که اثری از پرداختن به هیچ یک از این مباحث مهم دیده نمی‌شود.

به عبارت خلاصه اگر فرض شود که اشاره به «معنویت، فکر، علم، زندگی» همان ساده‌سازی و تعیین عوامل تغییر است، اثری از رعایت ضوابط علمی این کار مهم به چشم نمی‌خورد زیرا نه نسبت بین عوامل تغییر (ارزش) معین گشته و نه توصیف عوامل تغییر روشن شده است. این بدان معناست که از ابتدا و در ریشه توجهی به بدیهیات مدل‌سازی و طراحی الگو (تعیین عوامل تغییر و برقراری نسبت بین آنها) وجود نداشته و الا اگر تسلط علمی نسبت به این موضوع وجود داشت، تطبیق و بکارگیری آن به صورت طبیعی و قهری محقق می‌گشت. البته فرض نامیمون دیگری نیز در این زمینه قابل طرح است و آن این‌که عبارت‌هایی متخذ از بیانات رهبری - بدون آن که مورد پردازش علمی و تبیین تخصصی قرار بگیرد - مطرح شده تا سنگری ایجاد شود و پیچیدگی‌های برخورد علمی با موضوع و اشکالات و زحمات ناشی از آن لازم نیاید.

در انتهای این بحث باید توجه داشت که شأن یک مرکز علمی که به دنبال پشتیبانی تخصصی از سفارش مقام معظم رهبری بوده، آن است که یا با اخذ جهت‌گیری کلی تحقیقاتی از ایشان یا به بررسی نخبگانی بپردازد و روند علمی خود برای تعیین عوامل تغییر جامعه را طی کند و مثلاً در نتیجه‌گیری به چند عامل تغییر دیگر (غیر از آنچه رهبری مطرح کرده) برسد و استدلال خود را به محضر ایشان ارائه نماید و یا با مبنای قرارداد بیان ایشان به صورت نقلی، به دنبال دست‌یافتن به استدلالی تخصصی برای آن باشد و آن بیان را تئوریزه کند اما متأسفانه عبارت‌های موجود در سند تا اینجا، تناسبی با هیچ یک از این دو سیر ندارد.

در اینجا همان اشکالی که درباره‌ی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و عرصه‌های معنویت و فکر و علم و زندگی بیان شد، مطرح است. یعنی اصل این تعبیر توسط مقام معظم رهبری بیان شده و معنای آن در فرهنگ عمومی واضح است اما وظیفه نخبگان و نهادهای که مأمور به جلب مشارکت آنها بوده آن است که این تعبیر به نحو علمی و تخصصی تبیین شده و تئوریزه شده و نه این که صرفاً و بدون هیچ قید و توضیح و تحلیلی تکرار شود. چنین رفتاری از سوی یک مرکز تخصصی معانی ناپسندی به ذهن می‌آورد که یکی از آنها، سپر قراردادن رهبری برای عدم ورود به بحث‌های چالش برانگیز است که تعیین تکلیف آنها نیاز به زحمت و ممارست دارد. در توضیح بیشتر باید به این نکته توجه داشت که برای تبیین تخصصی از تمدن نوین اسلامی باید حداقل دو مقوله مورد بررسی دقیق قرار گیرد: الف) تفاوت تمدن مدنظر با تمدنی که با ظهور حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه محقق خواهد شد. ب) تفاوت تمدن مدنظر با تمدن مدرن موجود که بر سرنوشت بشریت و ملت‌ها و دولت‌ها حاکم شده است. آیا مقصود از اسلام در تمدن مدنظر، عمل به احکام و ارزش‌های دینی در کنار طی روند موجود جهانی در عرصه صنعت و تکنولوژی است؟ در این صورت آیا به چنین ترکیبی می‌توان اطلاق «تمدن نوین» کرد؟! یا در چنین فرضی، تمدن موجود صرفاً به یک پیوست فرهنگی مقید شده و به عنوان یک اصل قرار گرفته و سپس با آداب و سنن یک جامعه ترکیب شده است؟!!

سپس باید وارد تعریف تمدن شد و معین کرد که اساساً تمدن به چه معناست تا بر اساس آن، دوگانگی (اسلامی و غیراسلامی بودن) تمدن روشن شود در غیر این صورت، بسیاری از بحث‌ها و اشکالات شکل نخواهد گرفت. اگر تمدن به معنای «رفع همه نیازمندی‌های مادی و معنوی حول یک تعلق خاص و بر محور جهت‌گیری جامعه» نباشد بلکه به رفع نیازمندی‌های مشترک بشر تعریف شود، آنگاه اسلامیت تمدن معنا نخواهد داشت بلکه روندی عقلانی برای رفع این نیازها وجود دارد که به حکم عقل و عقلاء و فطرت باید از آن بهره جست و به قافله تمدن بشری - که در یک مسیر مشترک و قهری در حرکت است - پیوست. اما اگر روشن شد که تمدن به «هماهنگی همه نیازمندی‌ها و تأمین آن بر محور تعلقات جامعه» است، آنگاه اسلامی یا الحادی بودن آن موضوعیت پیدا می‌کند. اگر به تعریف تمدن توجه نشود و آثار آن در تعریف جدید از علم و فنّ و زندگی و... ملاحظه نگردد، ممکن است در برابر برخی مظاهر فساد در کشورهای آمریکا و انگلیس و هلند و... موضع‌گیری شود و رفع آنها در جامعه ایران دنبال شود اما این به معنای ساخت تمدن جدید نیست و ضرورتی برای آن اثبات نمی‌کند بلکه تنها نشان می‌دهد که باید در چارچوب تمدن موجود به کار فرهنگی

پرداخت و ضایعات آن را از طریق پیوست فرهنگی کاهش داد. طرفداران مدرنیته نیز با توجه به همین خلأها به دوستداران انقلاب خرده می‌گیرند و آنها را به شعارزدگی متهم می‌کنند و سپس این ادعا را طرح می‌نمایند که تمدن مدرن از فرهنگ و اخلاق نیز تعریف عینی دارد؛ لذا اگر از مسیرهای مشخص و تجربه‌شده‌ای که وجود دارد استفاده شود، جامعه به اخلاق حرفه‌ای و شغلی دست خواهد یافت و در این صورت، دیگر نیازی به زحمت تدوین پیوست فرهنگی و تحقق آن نیز نخواهد بود!

در همین راستا باید به این نکته اشاره کرد که «تمدن اسلامی» در مجامع تخصصی دارای انصراف‌های مختلفی است که یکی از آنها، ژاپن اسلامی است و معانی دیگری نیز در این رابطه مطرح شده است. مثلاً واضح است که صنعت و تکنولوژی دارای نقش اساسی در تمدن مدرن است. حال موضع سند در این باره چیست؟ چه تحلیلی از بیانات رهبری در این باره دارد؟ به عنوان نمونه، مقام معظم رهبری در دیدار با بنیاد نخبگان تصریح کردند: «باید از علم و تکنولوژی استفاده کرد اما تکنولوژی، فرهنگ متناسب با خود را به دنبال می‌آورد و باید چاره‌ای در این باره اندیشید.» حال معنویت و اخلاق چه اثری بر استراتژی صنعت و فناوری می‌گذارد؟ فکر و علم و زندگی چه تاثیری از معنویت می‌پذیرد به نحوی که تمدن و مدنیت جدیدی ایجاد کند؟ مرکز الگو کدامیک از این معانی را مدنظر دارد؟ چرا هیچ قید توضیحی و احترازی مطرح نشده تا یک معنای مشخص در میان معانی مختلف فعلی معین گردد؟! پرداختن به این مسائل مهم در سندی که قرار است حرکت پنجاه ساله نظام را شکل دهد، چه معنایی دارد؟! مرحوم استاد صدوق به درستی می‌فرمودند: «ادبیات انقلاب در مدت مدیدی، سفارش‌های خود را در فرهنگ عمومی مطرح می‌کرده اما از آنجا که این سفارش‌ها پاسخ‌درخوری نیافته، نشست اندیشه‌های راهبردی و مرکز الگو را راه‌اندازی کرده تا نیازهای انقلاب در میان متخصصین و در سطح فرهنگ تخصصی مورد توجه قرار بگیرد و این نیازمند جشن ملی است» اما به نظر می‌رسد مرکز الگو از این تدبیر حیاتی و فرصت مهم استفاده نکرده و بدون جریان سفارش ادبیات انقلاب و الزامات آن در سطح فرهنگ تخصصی و پذیرفتن چالش‌های مدیریت آن، بحث را دوباره به فرهنگ عمومی تنزل داده و در پشت اجمال تعابیری سنگر گرفته که خود باید به تبیین تخصصی آنها می‌پرداخت.

ممکن است گفته شود: «این مباحث در اندیشه‌های مرکز پی‌گیری شده باشد اما به دلیل تفصیلی بودن آن، در این سند - که به دنبال اختصار بوده - نیامده است.» اما اولاً آیا نباید آثار این بحث‌های مهم و تخصصی در سند - و لو در حد یک یا چند عبارت و قید - مشهود باشد و آیا نباید این مباحث به نحوی - و لو اجمالی - در تعابیر سند منعکس شود؟! ثانیاً آیا می‌توان از نخبگان دعوت کرد تا به نقد و بررسی سند پردازند و سپس آن مباحث اصلی را در دسترس آنها قرار نداد؟ عدم انتشار اسناد پشتیبان - که حاکی از آن مباحث اصلی باشند و زمینه قضاوت را نسبت به سند فراهم می‌آورند - به چه معناست؟! »

در بررسی عبارت «نیم قرن آینده»، این نکته قابل توجه است که انتخاب زمان ۲۰ سال برای طراحی چشم اندازها در ادبیات تخصصی موجود به این مساله باز می گردد که این مدت، زمانی است که برای تغییر نسل تکنولوژی لازم است؛ یعنی استدلال محتوایی برای تعیین زمان چشم اندازها و الگوها در ادبیات رایج دنیا، ناظر به محوریت تکنولوژی و تغییر مقیاس آن است. اما اگر سند الگوی پایه به دنبال تغییر و تحول در عرصه صنعت و تکنولوژی موجود نیست، حداقل باید بازه زمانی مدنظرش را با توجه به این استدلال رایج در مجامع تخصصی تعیین کند که چنین توجهی نیز در مباحث مرکز الگو دیده نمی شود. گرچه الگوی اسلامی ایرانی باید معنویت و اخلاق را به عنوان امر حاکم بر تکامل مادی و تکنولوژی و صنعت بدانند و بر این اساس، استدلال خود برای تعیین بازه زمانی را بر یک تحلیل روشن از روند ارتقاء اخلاق و معنویت و زمان لازم برای تغییر مقیاس آن استوار کند.

البته ممکن است ادعا شود که انتخاب زمان پنجاه ساله به دلیل تکیه به بیانات مقام معظم رهبری در این رابطه بوده اما باید توجه داشت که وظیفه و شأن مرکز تخصصی و نخبگانی است که در همآوردی با استدلال های موجود کارشناسی، با تولید استدلالی متین برای این بیانات، به پشتیبانی تئوریک از آن پردازد و نه این که صرفاً آن را تکرار کند. علاوه بر این که اگر برای این بخش از سند، به بیانات رهبری تکیه شده، بخش های دیگری از سند نیز وجود دارد که رهبری بیاناتی ناظر به آنها دارند، اما در آنها از ادبیات تخصصی دانشگاه یا حوزه استفاده شده و روشن نیست که از نظر مرکز الگو، در چه بخش هایی باید از این بیانات استفاده کرد و در چه بخش هایی چنین ضرورتی احساس نمی شود؟

بنابراین باید روشن شود چه استدلالی برای گزینش زمان پنجاه ساله وجود دارد و به چه دلیلی این مقدار از زمان برای الگو انتخاب شده است؟ می توان در شرح این تعبیر گفت: باید تصویری کیفی و محتوایی از قبل و بعد این بازه زمانی ارائه شود تا بتوان بر اساس آن به قضاوت پیرامون گزینش این مقدار از زمان پرداخت؟ یعنی روند تغییرات جامعه در طول پنجاه سال به چه نحوی است و آیا به دلیل کدام کیفیت خاص از تغییرات است که باید پس از پنجاه سال، دگرگونی اساسی در الگو ایجاد کرد؟ آیا مثلاً بعد از پنجاه سال، تمدن نوین اسلامی ایرانی محقق شده و باید گام بعدی را برداشت و لذا باید الگو را اصلاح نمود؟ بنابراین برای قضاوت در مورد قید زدن الگو به پنجاه سال باید پاسخ سوالات فوق از طرف مرکز الگو ارائه شود.

از نظر کمی نیز انتخاب پنجاه سال با موضوعات تحت شمول الگو سازگار نیست. مثلاً اگر چشم اندازها بیست ساله هستند و الگو امر حاکم بر آنها محسوب می‌شود، پس باید دو یا سه چشم انداز را برای تحقق الگو در نظر گرفت که در این صورت با زمان ۴۰ یا ۶۰ سال روبرویم و نه ۵۰ سال. همچنین اگر امری حاکم بر الگو نیز وجود دارد، باید نسبت این زمان با زمانی که برای امر حاکم بر الگو در نظر گرفته شده سنجیده شود.

البته اشکال دیگری نیز قابل طرح است و آن این که اساساً قید زدن «الگوی پایه» به زمانی از قبیل چهار یا پنج دهه، صحیح و معنادار است؟! گرچه در مباحث گذشته تاکید شده که اساساً الگو یک امر زمان دار و مکان دار است اما اگر در الگوی پایه به توصیف از عوامل اساسی و پایه‌ای که حرکت و تغییر را رقم می‌زنند پرداخته شده و اموری ریشه‌ای و مبنایی که جهان‌شناسی و انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی و فلسفه تکامل تاریخ را تبیین می‌کنند، مبادرت شده؛ روشن است که این تحلیل‌های پایه و کلان در مدت زمانی از قبیل پنجاه سال تغییر نمی‌کنند! خصوصاً بنابر مبنای ادبیات تخصصی حوزه که این عرصه‌ها را دارای ثبات و کلیت و ضرورت می‌داند. مبنای مختار نیز گرچه برای این امور روند تغییر و تکامل قائل است اما فی المثل باید توجه داشت که تغییر مبنایی در منطق به عنوان ابزار سنجش بشری پس از بازه زمانی چند هزار ساله محقق شده؛ یعنی تغییر مقیاس در منطق از منطق صوری به منطق سیستمی و مجموعه پس از دو یا سه هزار سال رخ داده است. به تعبیر دیگر اگر الگوی پایه به تبیین عوامل «اصل حرکت اجتماعی و چگونگی آن» می‌پردازد باید بازه‌های زمانی بسیار طولانی‌تری را برای آن مطرح کرد^۱ اما اگر موضوع بحث، عوامل حرکت و تغییر جامعه در وضعیت فعلی است، طرح زمان‌های پنج، ده، بیست یا پنجاه ساله قابل تصور است گرچه در این صورت به نظر می‌رسد بحث از موضوع «الگوی پایه» خارج شود. این بحث نشان می‌دهد که متأسفانه تدقیق و تعمیق مناسبی از سوی مرکز الگو پیرامون حد و مرز «الگوی پایه» و تفاوت آن با «الگوی تفصیلی» ارائه نشده و الا در چنان بحثی می‌بایست گمانه‌های فوق‌الذکر تعیین تکلیف می‌شد.

در کتاب «بررسی بیانات مقام معظم رهبری پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تقریر تحلیل تکمیل» درباره انعطاف‌پذیری و تغییر الگو آمده است: «البته باید توجه داشت همان‌طور که پایه‌های علمی که نحوه زندگی بشری را متحول می‌کند تا مدت‌های طولانی تغییر نخواهد کرد (مانند فیزیک کوانتوم)، هنگامی که پیچ‌وخم‌های موجود در روند تولید یک الگوی جدید و تغییرها و انعطاف‌های ناشی از آن طی شود و در نتیجه، مدل نهایی برای اداره کشور به دست بیاید، طبعاً تا مدت‌های طولانی قابل تغییر نخواهد بود.» کما این که عناوین جدول الگوی تنظیم برنامه - که صورت‌بندی عوامل تغییر اجتماعی را بیان می‌کند - نیز زمان خاصی ندارد و به دلیل شمولیت آن بر چگونگی حرکت در همه زمان‌ها جریان پیدا می‌کند.

۱. باید توجه داشت که شکل‌گیری تمدن مدرنیته حدود ۵۰۰ سال به طول انجامیده و از سوی دیگر با تکیه بر آیات ۶۴ و ۶۵ سوره انفال - که قدرت مقابله مومنین با کفار را در طیفی از یک‌دوم تا یک‌دهم مطرح کرده - می‌توان این تخمین را مطرح کرد که شکل‌گیری تمدن اسلامی طیف زمانی بین ۵۰ تا ۲۵۰ ساله را طلب می‌کند.

این فراز شاید تنها عبارتی است که به بخش «سازمان الگو» و نیروی انسانی و مقدرات بکاررفته در طراحی آن انصراف دارد و لذا تمام مباحثی که «حسینیه اندیشه» در کتاب «بررسی بیانات مقام معظم رهبری پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تقریر تحلیل تکمیل» در نقد سازمان مرکز الگو بیان شده، قابلیت طرح پیدا می‌کند.

اولا تعبیر فوق، فاقد یک توضیح فنی پیرامون کیفیت مشارکت متفکران است و این در حالی است که به عنوان مثال در کتاب مبانی نظری برنامه چهارم توسعه، به برخی الگوهای بکاررفته در جهان برای جلب و هدایت مشارکت متفکرین در طراحی چشم‌اندازها اشاره شده که از جمله آن، برنامه ملی وزارت علوم آلمان در این زمینه است. در واقع جلب مشارکت متفکرین و هدایت آن در تولید چنین نرم‌افزارهایی (یا به تعبیر دیگر مدیریت تحقیقات الگو) دارای ادبیات تخصصی و ابزارهای علمی در جهان است که روند خاصی را برای گردش گمانه‌ها و گزینش گمانه برتر طی می‌کند اما پیش‌نویس موجود، تکلیف خود را با آن مشخص نکرده و به عبارتی کلی و غیرفنی از قبیل «مشارکت گسترده» اکتفا کرده است. توضیح آن‌که، نرم‌افزار مشارکت و همفکری در ادبیات تخصصی حوزه، برگزاری درس خارج و راه‌اندازی هیأت استفتاء است که یک مقوله فردی یا گروهی می‌باشد و تناسبی با الگو به عنوان یک مقوله سازمانی و میان‌بخشی، ندارد. اما در ادبیات دانشگاه و در کشورهای توسعه‌یافته، جلب مشارکت متفکرین و نخبگان توسط سازمان‌های تحقیقاتی انجام می‌شود و سپس آخرین ایده‌ها و دستاوردهای آن از طریق همایش‌ها و کنفرانس‌ها به اطلاع متفکرین کشورهای دیگر می‌رسد تا با ایجاد حساسیت و علاقه برای آنها، این افراد برای رفع نیازهای تحقیقات جدید و پاسخ به سوالهای آن به کار گرفته شوند. البته مدیریت علمی خاصی در این همایش‌ها و کنفرانس‌ها برای گردش گمانه‌ها و گزینش گمانه برتر جریان دارد اما این فراز از پیش‌نویس سند الگوی پایه، هیچ اشاره‌ای به این روندهای تخصصی و نحوه استفاده از آنها ندارد بلکه دچار برخوردی عامیانه با این موضوع شده است.

ثانیا از آنجا که قبلا گفته شد سفارش علمی رهبری برای طراحی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت ناظر به یک محتوای بی‌سابقه و نوین است، لذا سازمان تولید کننده این محتوا نیز باید با آن تناسب داشته باشد و اگر نوآوری سازمانی در کار نیست حداقل این بود که نرم‌افزارهای مدیریت تحقیقات در حوزه و دانشگاه به همان

شکل متداول بکارگیری نمی‌شد بلکه با قیود متفاوتی مورد استفاده قرار می‌گرفت تا سازمان بتواند به نحوی واقعی پشتیبانی برای تولید محتوای جدید را انجام دهد و نه این‌که مانع آن باشد.

به عبارت دیگر همان‌گونه که اصل انقلاب اسلامی برای بقاء و تداوم خود اقدام به ایجاد نهادها و رویه‌های جدیدی کرد، این الگو نیز - که به تعبیر مقام معظم رهبری محصول انقلاب اسلامی است - نمی‌تواند بدون هیچ نوع تغییر نهادی و سازمانی در رویه‌های معمول، روند تولید خود را به درستی طی کند. بنابراین سند پیش‌نویس نه به ادبیات موجود در عرصه مدیریت تحقیقات الگو اشاره‌ای کرده و نه به قیودی که باید به روندهای متداول اضافه شود و آنها را تغییر دهد، توجهی داشته است.

نتیجه این غفلت‌ها چیزی نبوده جز این‌که در عمل، رهنمود مهم رهبری مبنی بر «لازم است يك كانون مرکزی و ستادی به وجود بیاید و ان‌شاء‌الله به وجود خواهد آمد. باید جایی باشد که این حرکت را در انحصار نگیرد. ما از آن مرکز توقع نخواهیم کرد که این کار را او انجام دهد؛ بلکه توقع خواهیم کرد که او این حرکت عظیم نخبگانی در کشور را زیر نظر بگیرد، از آنها خبر بگیرد، به آنها کمک کند، پشتیبانی‌های گوناگون بکند؛ جوری باشد که این حرکت متوقف نشود.» نقض شده و مرکز الگو به جای پشتیبانی از حرکت نخبگانی کشور، خود مستقیماً روند تولید الگو را به دست گرفته و با ایجاد چند اندیشکده و دعوت از برخی چهره‌ها برای فعالیت علمی بدون ارائه معیار معین و قابل تفاهم برای گزینش این چهره‌ها، به بحث‌های درونی پیرامون تولید الگو پرداخته و مشارکت عموم نخبگان و متفکرین را به شدت محدود و منحصر کرده؛ خصوصاً با توجه به این‌که «کنفرانس‌های سالانه مرکز الگو» (به عنوان بستر حضور آزاد نخبگان) هیچ رابطه تعریف‌شده‌ای با روند تدوین الگو نداشته و این ارتباط مهم بین این دو فعالیت عملاً قطع شده است. تأسف بارتر این‌که حتی کنفرانس‌های سالانه نیز که باید فضای بیشتری برای مشارکت نخبگان فراهم می‌کرد، از مدیریت علمی برای گردش اطلاعات و طرح گمانه‌ها و جمع‌بندی آنها بی‌بهره بود و کثرت زیاد مقالات پذیرفته‌شده، اغلب اجازه هیچ‌گونه بحث و بررسی و چالش را فراهم نمی‌کرد بلکه هیات رئیسه‌ی سالن‌های مختلف کنفرانس برای ارائه حجم عظیمی از مقالات تعیین شده، ناچار بودند از هر گونه بحث و گفتگو پیرامون مقالات جلوگیری کنند و جلسات را به تریبونی یک‌طرفه تبدیل نمایند!

متن سند ابلاغی:

و بر اساس جهان بینی و اصول اسلامی و ارزش های انقلاب اسلامی و با توجه به مقتضیات اجتماعی و اقلیمی و میراث فرهنگی ایران، بر طبق روش های علمی و با استفاده از دستاوردهای بشری و مطالعه آینده پژوهانه تحولات جهانی

این عبارت را می توان به چهار بخش تجزیه کرد: تعبیر به «بر اساس جهان بینی و اصول اسلامی» بیشتر به ادبیات تخصصی حوزه انصراف دارد، عبارت «ارزش های انقلاب اسلامی» بر ادبیات انقلاب دلالت می کند و تعبیر به «طبق روش های علمی و با استفاده از دستاوردهای بشری و مطالعه آینده پژوهانه تحولات جهانی» نیز برخاسته از ادبیات دانشگاه و حاکی از مباحث تخصصی آن است.

در این میان، تعبیر به «مقتضیات اجتماعی و اقلیمی و میراث فرهنگی ایران» گرچه به نحوی دالّ بر توجه به فرهنگ ایرانی و سوابق تمدنی آن پیش از رنسانس است و قید «ایرانی» در «الگوی اسلامی ایرانی» را معنا می کند اما عبارت «مقتضیات اجتماعی و اقلیمی» در معنای فوق منحصر نیست بلکه می تواند به ادبیات تخصصی دانشگاه و مباحث مربوط به مزیت نسبی و آمایش سرزمین و تقسیم کار جهانی اشاره داشته باشد. البته روشن است که ادبیات تخصصی دانشگاه، «فرهنگ ایرانی» را در عمل به عنوان یک خُرده فرهنگ ارزیابی می کند که منحلّ در فرهنگ توسعه است اما برخی ایرانیان چنین دیدگاهی را نمی پذیرند و بر هویت مستقل فرهنگ ایرانی و ضرورت حضور آن در طراحی الگو تاکید دارند که به نظر می رسد متن سند از طریق تاکید بر میراث فرهنگی ایران، به دنبال همراهی با این گروه از جامعه بوده است. پس به طور خلاصه می توان گفت که این فراز از سند به دنبال اشاره به چهار فرهنگ حوزه (اسلام)، دانشگاه (غرب و توسعه)، انقلاب و ایران بوده است.

پیرامون این عبارت، اولاً این سوال مطرح است که تفاوت «جهان‌بینی» با «اصول اسلامی» چیست؟ از یک سو روشن است که عبارت «جهان‌بینی» به مباحث اعتقادی و فلسفی باز می‌گردد اما «اصول اسلامی» به چه معناست؟ احتمالاً اضافه کردن این عبارت به این منظور بوده که علوم و معارفی چون کلام و فقه و اصول و حدیث و عرفان و سایر معارف حوزوی نیز در کنار فلسفه و منطق قرار گیرد و به رسمیت شناخته شود تا بتوان در مقابل نحله‌های مختلف حوزوی بر این نکته تاکید کرد که همه معارف حوزوی در این الگو مدنظر بوده است. به عبارت دیگر برای جلوگیری از متهم شدن سند به اکتفاء به برخی معارف حوزوی و وا گذاشتن بخش دیگر آن، این عبارت به نحو مبهم و اجمالی اضافه شده تا بتوان به شمولیت و عمومیت آن استناد کرد. اما چنین برخوردی قابل پذیرش نیست زیرا هنگامی که نسبتی قاعده‌مند میان «فقه و عرفان و فلسفه» برقرار نشده و اختلافات روشی و محتوایی این نحله‌های سه‌گانه برطرف نگردیده و محوری که طراحی الگو بر آن تکیه دارد معین نشده، جمع‌زدن همه این معارف و تألیف تصنعی میان آنها چالش‌های علمی را حل نمی‌کند بلکه صرفاً زمینه را برای علنی شدن اختلافات سیاسی کاهش می‌دهد. این در حالی است که بهر حال و در روند عینی طراحی الگو، به یک محور علمی تکیه شده و بقیه علوم بمثابه تابعی از محور قرار گرفته‌اند در این صورت، تنها کارکرد طرح واژه‌ای مبهم و مجمل همانند «اصول اسلامی» راضی‌نگه‌داشتن اهالی علمی است که جایگاه اصلی در طراحی الگو به تخصص آنها داده نشده است! برای وضوح بیشتر مطلب می‌توان به این مقایسه توجه کرد که مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی در فاز اول مجاهدت علمی خود (از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۶۲) در نهایت به این امر تکیه کرده که از میان دانش‌های حوزوی، تنها علمی که نتایج آن به نحو «قاعده‌مند و روشمند» به اسلام و شارع مقدس منتسب می‌شود، فقه و احکام موجود در رساله‌های عملیه است و لذا باید با تولید منطق موضوع‌شناسی، به آیین‌نامه اجرایی برای تحقق احکام فقه در عرصه حکومت و نظام همت گماشت و حکم‌شناسی موجود در حوزه‌های علمیه را با موضوع‌شناسی متناسب با آن تقویت و تکمیل کرد. متأسفانه در متن پیش‌نویس، نه تنها چنین صراحت علمی و تعیین تکلیف نسبت به چالش‌های تخصصی به چشم نمی‌خورد بلکه به عکس با تعبیه واژه‌های مبهم و مجمل، تلاش شده تا از ورود به این عرصه‌های ضروری و حیاتی اجتناب شود که این عملاً معنایی جز جدی‌نگرفتن الزامات تولید الگو ندارد.

حداقل باید از تعبیری مانند «بر اساس ارزش‌های انقلابی که ریشه در جهان‌بینی اسلامی دارد» استفاده کرد تا اختلافات موجود در نحله‌های حوزوی به محوریت ادبیات انقلاب ارجاع شود. اما متن سند، همه

معارف حوزوی و انقلابی و دانشگاهی را به صورت یکسان در کنار هم قرار داده تا وارد چالش‌ها نشود و وضع موجود حفظ شود و حتی حاضر نشده به صورت سیاسی و غیراستدلالی، ادبیات انقلاب را در مورد این اختلافات حاکم قرار دهد تا امکان پیشبرد عملی کار فراهم شود. هنگامی که حتی چنین برخورد ابتدایی با مساله انجام نمی‌شود عملاً به این معناست که «عرصه تحقق و عمل» دغدغه نویسندگان نبوده و الا بهر حال برای عمل و عینیت باید یک مرجع داوری و حل اختلاف معین کرد؛ کما این که هم‌اکنون در نهادهای انقلابی و جبهه فرهنگی، اشخاصی معین شده‌اند تا با نظر خود در هیئت‌های اندیشه‌ورز، اختلافات را در عمل پایان دهند.

اما پیرامون «بر اساس جهان‌بینی اسلامی» نیز اشکالی که در کلیات بحث ذکر شد، مطرح می‌شود: جهان‌بینی موجود در حوزه‌های علمیه بر پایه معرفت‌شناسی و فلسفه‌ای استوار است که «بساطت» را حد اولیه خود قرار داده و این در حالی است که ریاضیات و عقلانیتِ پشتیبان الگو و مدل موضوعاً بر اساس «ترکب» شکل گرفته و لذا اساس قرار گرفتن یک عقلانیت بسیط برای عقلانیتی مرکب محل تأمل و اشکال است و یا حداقل باید بیانی علمی در این زمینه ارائه شود. اما متن سند نه تنها خود به این مساله مهم نپرداخته بلکه حتی به نظریه‌هایی که به نحوی به این مساله پی برده و در صدد حل آن برآمده‌اند نیز اشاره نکرده‌اند؛ همانند تئوری «قبض و بسط بین عقل و نقل» آیت‌الله جوادی آملی که با تعمیم معرفت‌شناسی عقلی و برهانی به امور تجربی و اطمینان‌آور این مساله را دنبال کرده یا تئوری فلسفه‌های مضاف جناب آقای خسرو پناه که به همین امور پرداخته است. یعنی بهر حال در بخش‌هایی از جامعه نخبگانی احساس شده که معارف موجود در حوزه‌ها برای پشتیبانی تئوریک از نظام دچار خلأهایی است و درباره «اساس قرار گرفتن جهان‌بینی» برای «اداره کشور» سوالاتی وجود دارد و باید با اضافه کردن مفاهیمی جدید به این معارف، به ترمیم و تکمیل آن پرداخت اما سند پیش‌نویس که باید محصول تلاش‌های نخبگانی جامعه باشد و حتی آن را ارتقاء دهد، از تلاش‌های موجود نیز به مراتب عقب‌تر قرار گرفته؛ گرچه همین تلاش‌ها هم از نظر مبنای مختار، مشکل نسبت بین بساطت و ترکب را برطرف نکرده است. تاسف‌بارتر این که حداقل در پیش‌نویس سال ۹۴، بخش «مبانی»، دارای دو گزینه بود که یکی از آنها بر اساس نظریه آیت‌الله جوادی تنظیم شده بود اما در پیش‌نویس جدید، این گزینه و امثال این توجه‌های ریشه‌ای مطلقاً حذف و به عبارتی کلی و روبنایی اکتفا شده است.

ابتدائاً این سوال مطرح است که تفاوت «ارزش‌های انقلاب اسلامی» با «جهان‌بینی و اصول اسلامی» چیست؟ اگر اموری مانند استکبارستیزی، شدت در برابر دشمنان و رحمت با دوستان، توجه به مستضعفین، ساده‌زیستی، مقابله با اشرافیت و... به عنوان ارزش‌های انقلاب اسلامی معرفی شود، روشن است که همه این امور در منابع اسلامی ذکر شده و متخذ از اصول اسلامی بلکه نفس اصول اسلامی است. پس چه تفاوت معناداری بین این دو تعبیر وجود دارد؟! به نظر می‌رسد تنها زمانی می‌توان تحلیل علمی دقیقی در پاسخ به این سوال مطرح کرد که به تفاوت جامعه‌شناختی میان ادبیات تخصصی حوزه و ادبیات انقلاب پرداخته شود.^۱ به عبارت دیگر یک تعریف از دین‌داری، امری است که ادبیات حوزه متکفل آن بوده و با عزاداری‌ها به پرورش انگیزه‌های مردم (سیاست)، با تبلیغ و بیان احکام و اخلاق و معارف الهی به پرورش فکری مردم (فرهنگ) و با فعالیت‌های خیریه به پرورش عملی مردم (اقتصاد) پرداخته و می‌پردازد و این روند در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها به صورت ثابت پی‌گیری شده و در طول دوران بعد از غیبت به نحو یکسان وجود داشته و تداوم پیدا کرده و ادامه خواهد داشت فارغ از این‌که وضعیت نظامات اجتماعی چگونه باشد.

اما تعریف عینی دیگری از دین‌داری نیز در طول صد و پنجاه سال گذشته و در پی مبارزات برخی فقهای عظام شیعه پدید آمده که دین‌داری را در سطح اصلی خود به «درگیری با کلمه باطل و نظام طغیان» تعریف می‌کند و احکام و اخلاق و معارف را به ابزاری برای تقویت قدرت جبهه ایمان در توازن قوا با جبهه کفر و نفاق تحلیل می‌نماید و به این صورت پرورش سیاسی را در استکبارستیزی، پرورش فرهنگی را در اقامه فرهنگ شهادت‌طلبی و پرورش اقتصادی را در کار جهادی و نهادهای انقلابی می‌بیند. به عبارت دیگر بدون تئوریزه کردن انقلاب اسلامی در جریان فلسفه تاریخ الهی، سخن از ارزش‌های انقلاب معنای محصلی در فرهنگ تخصصی پیدا نمی‌کند و در ادبیات تخصصی حوزه منحل می‌شود و تفاوت معناداری با آن پیدا نمی‌کند بلکه تکراری بی‌وجه برای معنای «جهان‌بینی و اصول اسلامی» تلقی می‌گردد. به بیان دیگر آنچه هویت انقلاب اسلامی را رقم زده، مدیریت بی‌نظیر امام و رهبری در دوران مبارزه و حاکمیت است که در ارتباط مستقیم با زمان و مکان سه دستگاه «کفر، نفاق، ایمان» شکل گرفته و احکامی خاص برای امت و

۱. برای تفصیل بیشتر در این زمینه می‌توان به گفتار اول از کتاب «بررسی بیانات مقام معظم رهبری پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تقریر تحلیل تکمیل» از انتشارات «حسینیه اندیشه» مراجعه کرد.

حاکمیت مطرح کرده و این غیر از احکام و اخلاق و معارف ثابتی است که فارغ از محیط نظام طغیان، توسط ادبیات تخصصی حوزه برای آحاد مکلفین مطرح می‌شود.

البته تمامی مباحث فوق ناظر به «ارزش‌های انقلاب اسلامی» بود که بیشتر به وجه نظری و مبنایی انصراف دارد و لذا بحث از ضرورت تئوریزه شدن انقلاب در آن مطرح شد اما مساله بسیار مهم آن است که ادبیات انقلاب به عنوان یک واقعیت بزرگ و عظیم - که معادلات قدرت را به هم ریخته - باید به نحو عینی نیز مورد بررسی قرار گیرد و به طرح عباراتی از قبیل «تجربیات عینی انقلاب در اداره کشور» و روند مدیریت امام و رهبری بر حرکت عمومی کشور منجر شود و تصویری از این مدیریت عینی را در سند بگنجاند و این مساله مهم را مطرح کند که این مدیریت الهی با حفظ فاصله خود از ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه توانسته از حاکمیت جهت‌گیری مادی بر انقلاب جلوگیری کند و باید پشتوانه گام‌های بعدی در طراحی الگوی اسلامی و مقابله علمی و همه‌جانبه با الگوی توسعه قرار گیرد.

متن سند ابلاغی: و با توجه به مقتضیات اجتماعی و اقلیمی و میراث فرهنگی ایران

این عبارت در ادبیات تخصصی دانشگاه، به مباحثی از قبیل مزیت نسبی و آمایش سرزمین منصرف می‌شود که تنها به صورت منطقه‌ای و استانی نیست بلکه باید این مزیت‌های محلی را به صورت قاعده‌مند و تعریف‌شده به اقتصاد بین‌المللی و جهانی متصل و هماهنگ کرد. در واقع رفاه دائم‌التزاید به عنوان هدف اصلی الگوی توسعه، بسیار هزینه‌بر است و لذا بدون تقسیم کار جهانی و تعیین مزیت نسبی برای هر کشور یا منطقه تحقق نمی‌یابد و لذا هر کشوری باید مقتضیات اقلیمی و جغرافیایی و طبیعی خود را به اهرمی برای اتصال و همکاری عمیق با اقتصاد جهانی تبدیل کند و از این طریق، با سرعت سرسام‌آور قافله تمدن بشری همگام شود و از عقب ماندگی نجات پیدا کند! پس هنگامی که برای عبارت فوق قیدی قرار داده نشود دقیقاً به ادبیات تخصصی موجود (ادبیات توسعه غربی) انصراف پیدا می‌کند و متن الگوی اسلامی پیشرفت را به مؤیدی برای استراتژی توسعه جهانی و منطقه‌ای تبدیل می‌کند. پس همان‌طور که در کلیات گفته شد عدم تنقیح مبنایی از تفاوت بین «توسعه» و «پیشرفت»، گرفتاری ناخودآگاه به ادبیات توسعه را در پی خواهد آورد که این بخش از متن، یکی از مصادیق بارز همین غفلت است. البته ضرورت استفاده از مزیت نسبی مناطق مختلف کشور انکارناپذیر است اما مهم آن است که این امر بر اساس سودآوری برای افزایش رفاه غربی مدیریت و سازماندهی شود یا بر مبنای اخلاق ایثار برای افزایش قدرت اسلام؟

در این بخش، نکاتی که در نقد کلیات سند بیان شد، وضوح بیشتری پیدا می‌کند زیرا مقصود از «روش‌های علمی» قاعدتاً به روش تحقیق دانشگاه اشاره دارد که در علوم اجتماعی نیز جریان پیدا می‌کند و به ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه منتهی می‌گردد. در واقع روش تحقیق در علوم اجتماعی به معنای عام آن قاعدتاً اصول شاملی برای حرکت جامعه و تغییرات آن بیان می‌کند و با تحلیل عوامل تغییر و محاسبه آن تلاش می‌کند تا جامعه را از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب حرکت دهند. البته در مباحث گذشته سوالات و اشکالاتی پیرامون این روش فهم تغییرات و کنترل آن طرح گردید و بیان شد که گزینش عوامل تغییر بر اساس فلسفه و نسبت میان آنها بر اساس اخلاق و هدف مطلوب انجام می‌شود و لذا ساده‌سازی شی متغیر می‌تواند به دو نحو صورت پذیرد و جهت‌گیری و اعتقادات و مکتب (کفر یا ایمان، خداپرستی و دنیاپرستی) بر آن حاکم است. پس روش‌های علمی که به این مساله اساسی توجه نداشته باشند، نمی‌توانند ابزاری برای تولید الگویی باشند که قرار است وصف اسلامیت و توحید و خداپرستی در آن جریان داشته باشد.

اما اگر بیان فوق مدنظر قرار نگیرد و ادعا شود که این روش یک امر عام و مشترک بین همه مکاتب است و اوصاف ارزشی در آن راه ندارد، آنگاه لاجرم باید پذیرفت که این روش عام در موضوع اداره کشور بکار رفته و نتیجه‌ای پدید آورده که همان نسخه‌های کاربردی موجود برای حاکمیت است و لذا تمامی کشورهای جهان در حال استفاده از دستاوردهای این روش هستند. روشن است که در این صورت، ضرورتی برای طراحی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت وجود نخواهد داشت.

البته از آنجا که در اینجا کلمه «روش» جمع بسته شده و به «روش‌ها» اشاره شده، فرض دیگر این است که مقصود از روش علمی در اینجا معنای عام آن نباشد بلکه بر روش‌های خاص و بخشی دلالت کند؛ گرچه اصول عام روش تحقیق بهر حال بر روش‌های خاص و بخشی حاکم بوده و در آنها جاری است و اشکال عامی که مطرح شد، در بخش‌های خاص نیز جریان خواهد داشت. فارغ از نکته فوق به نظر می‌رسد تکیه به عبارت «روش‌های علمی» بسیار مبهم و فاقد اتخاذ موضع روشن در مساله روش است زیرا بهر حال محقق یا سازمان تحقیق در تناسب با موضوع تحقیق خود باید از بین روش‌های علمی، یک روش یا ترکیبی خاص از چند روش را گزینش کند و نه این‌که بدون بیان معیار و قاعده و موضع خود، از همه روش‌های موجود استفاده نماید. یعنی حتی اگر سازمان تحقیق به دلالتی - از جمله میان بخشی بودن موضوع تحقیق - از چند روش استفاده کند، باید نسبت خاصی را میان روش‌ها برقرار کند و حدود و ثغور بکارگیری یا کنارگذاشتن هر یک را معین نماید و

ترکیب و نظام متناسبی از آنها طراحی کند و به عبارت دیگر نوعی هماهنگی میان آنها فراهم آورد که خود بخش مهمی از روند تحقیق است، اما عبارت سند، دالّ بر رعایت و ملاحظه این الزامات علمی برای هماهنگ‌سازی روش‌ها نیست. به عبارت دیگر الگو علی‌رغم اشتغال بر اجزاء متکثر، خود دارای یک وحدت حقیقی است و هرچند ممکن است در زیر مجموعه‌های آن از روش‌های مختلف استفاده شود اما در سطح وحدت الگو - که این پاراگراف، متصدی بیان آن است - باید روش‌ها نیز به یک وحدت ترکیبی برسند و نه این‌که به نحو انضمامی در کنار یکدیگر قرار بگیرند! البته ممکن است گفته شود که امر هماهنگ‌سازی روش‌ها در این نوع تحقیق‌های کاربردی، خود منطق سیستمی و مجموعه‌نگر در دانشگاه است که این گفته، نادرست نیست؛ اما سوال آن است که چرا متن دارای این صراحت نیست (و از منطق سیستمی یا حداقل از روش تحقیق در علوم اجتماعی نام نبرده) و ترجیح داده به عبارت «روش‌های علمی» که دارای چنین تصریحی نیست، اکتفا کند؟ شاید به این دلیل مرکز الگو در کنار تحقیق‌های کاربردی و روش حاکم بر آن، علوم حوزوی و روش حاکم بر آن را نیز پذیرفته و چنان تصریحی در این فضا، بر دوگانگی و عدم وحدت منطقی در این الگو صحه می‌گذارد و چالش و فاصله بین منطق حوزه و دانشگاه و فقدان امر هماهنگ‌سازی میان این دو را بارز و ظاهر می‌کند!

اگر مرکز الگو حداقل به بیانات رهبری در موضوع کار خود یعنی طراحی الگو مراجعه می‌کرد، ملاحظه می‌نمود که مقام معظم رهبری در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی تصریح کرده‌اند:

«ما برای به دست آوردن علم، هیچ محدودیتی برای خودمان قائل نیستیم. هر جایی که علم وجود دارد، معرفت درست وجود دارد، تجربه‌ی صحیح وجود دارد، به سراغ آن خواهیم رفت؛ منتها چشم‌پسته و کورکورانه چیزی را از جایی نخواهیم گرفت.» یعنی بر اساس ادبیات و ارزش‌های انقلاب - که ادعا شده این الگو بر اساس آن طراحی شده - استفاده از دستاوردهای بشری مطلق نیست بلکه دارای قیود و شروطی است. حال چرا اولاً «استفاده از دستاوردهای بشری» به این قید مهم مقید نشده و به صورت مطلق آمده و ثانیاً و مهمتر از آن این که مرکز الگو به عنوان یک مرکز نخبگانی که باید سفارش‌های علمی رهبری را پی‌گیری کند و تبیینی تخصصی برای آن بیابد، چه توضیح و تحلیلی از استفاده غیرکورکورانه دارد؟! بر مبنای مختار ابتدائاً باید استفاده از دستاوردهای بشری را به «دوران گذار» مقید کرد و آن را ناشی از «اضطرار علمی نظام اسلامی» دانست و ثانیاً دستاوردهای بشری را با «تغییر در الگوی تخصیص» آن مورد استفاده قرار داد و آن را متناسب با نیازهای انقلاب اسلامی در درگیری با کفر جهانی بکارگرفت. البته این پیشنهاد برای ایجاد فضای مباحثه نخبگانی درباره «کورکورانه نبودن استفاده از دستاوردهای بشری» مطرح شد اما متأسفانه مرکز الگو نه تنها به تبیین تخصصی از این قید مهم نپرداخته بلکه حتی عبارتی که حتی به صورت ظاهری دال بر این قید باشد را نیز حذف کرده است! در صورت حذف چنین قیودی، بسیار منطقی است که گفته شود: «اساساً یکی از مهمترین دستاوردهای بشری، خود الگوی توسعه غربی است که کشورهای مختلف در حال استفاده و بهره‌مندی از آن هستند» و روشن است که بدون این قیود، باز هم مرکز الگو به دست خود، موضوع کار خود را از اساس منتفی کرده است!

افزون بر دیدگاه ادبیات انقلاب می‌توان به این نکته نیز توجه کرد که اساساً دستاوردها و تجارب یک امر مشترک بین ابناء بشر نیست که به صورت قهری و طبیعی واقع شود بلکه حداقل سه نوع^۱ تجربه و دستاورد در حیات بشری شکل گرفته که ناشی از تولید نیاز به نحو اجتماعی و اختیاری - و نه فطری - و بر اساس اهداف و

۱. طرح این سه دسته، منبذ از قدر متیقن‌های دینی و مرزبندی‌های اعتقادی و فرهنگ قرآنی و روایی است که همواره انسان‌ها و جوامع را بر اساس سه وصف کفر و نفاق و ایمان تقسیم می‌کند.

اغراض خاص است: «تجارب و دستاوردهای مومنین»، «تجارب و دستاوردهای کفار» و «تجارب و دستاوردهای منافقین». بنابراین هنگامی که اثبات شود تمدن مدرن با هدف قرار دادن «رفاه دائم‌التزاید» عملاً دین دنیاپرستی را رقم زده و کفر و بت پرستی و جاهلیتی نوین را پدید آورده، آنگاه دستاوردها و تجارب آن همان تجارب کفرآمیزی خواهد بود که استفاده از آن تنها از روی اضطرار و در دوران گذار معنا دارد و نمی‌تواند مبنا و تکیه‌گاهی برای حرکت اجتماعیِ خداپرستان و مومنین قرار گیرد.

این عبارت در عرف تخصصی و ادبیات علمی، دارای انصراف‌های خاص است و همان‌طور که در کتاب مبانی نظری برنامه چهارم توسعه آمده^۱، رکن اساسی آن، تحولات تکنولوژیک است. یعنی جهت آینده بازار و تکنولوژی و تحقیقات به چه سمتی است تا متناسب با آن و برای جلوگیری از عقب‌ماندگی نسبت به سرعت تکنولوژی و آینده بازار، حرکت‌های آینده را تخمین زد و طراحی کرد. یعنی ادبیات علمی آینده‌پژوهی، بر محور تکامل مادی و سخت‌افزارها شکل گرفته و هیچ اثری از آینده‌پژوهی نسبت به روند تکامل معنوی در آن به چشم نمی‌خورد و این در حالی است که طبق بیان مقام معظم رهبری قرار بود مرکز الگو، «معنویت» را بر فکر و علم و زندگی حاکم نماید. در واقع مطالعات متداول آینده‌پژوهی، مسیر پیش‌روی حرکت قافله تمدن بشری را توضیح می‌دهد تا همگان به آن بپیوندند و از مواهب و فرصت‌های آن بهره‌مند شوند؛ حال آیا نظام مقدس جمهوری اسلامی قرار بوده این توصیف از آینده را به عنوان وضع مطلوب بپذیرد و با جامعه جهانی در حرکت به سمت آن همگام شود؟! آیا دنیاپرستان همان‌گونه در تحلیل از گذشته تاریخ، کل حرکت نورانی انبیاء و اوصیاء الهی را حذف می‌کنند، در توصیف از حال و آینده نیز موجودیت دستگاه ایمان و توانمندی‌های آن و روند رو به رشد قدرت خداپرستان و موحدین را انکار نمی‌نمایند؟! آیا می‌توان مطالعات آینده‌پژوهی بر مبنای تکامل مادی و حذف تکامل معنوی را تکیه‌گاه طراحی الگوی اسلامی قرار داد؟! در این صورت آیا توسعه‌یافتگی به نحو ناخودآگاه بر ما غالب نشده و اساس الگوی پیشرفت را به محاق نمی‌برد؟!

البته روشن است که نظام اسلامی باید درکی دقیق و علمی از حرکت آینده‌ی دنیاپرستان و اهالی تکامل مادی داشته باشد اما هم‌زمان باید درکی علمی از حرکت گذشته و حال و آینده‌ی خداپرستان در جهت تکامل معنوی نیز داشته باشد تا بتواند با پیش‌بینی حرکت آینده‌ی دستگاه طغیان، آرایش دقیق و جدیدی به دستگاه ایمان برای دفاع از خود طراحی کند و نه این که تنها به روندهای آینده‌نگرانه‌ی اهل دنیا توجه کند و توصیف مادی از آینده را مبنای الگوی خود قرار دهد و تدریجاً و به دلیل عدم درک از جریان دنیاپرستی در جبهه دشمن و فقدان دیدگاه آینده‌نگر معنوی، با دستگاه مقابل همراهی نماید! در این صورت باید در مطالعات آینده‌پژوهی، درگیری بین اسلام و کفر و وضعیت توازن قوای میان این دو دستگاه در آینده را بررسی نمود و علاوه بر درک از مسیرهای آینده دستگاه کفر برای افزایش قدرت سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، به تخمین درباره گام‌های بعدی

۱. رجوع به مباحث مربوط به تدوین چشم‌انداز در این کتاب، تحت عنوان: «پیش‌بینی تکنولوژیک نسبت به ویژگی‌های ماشین‌ها، روش‌ها یا ابزارها یا تکنیک‌های سودمند.»

دستگاه ایمان در جهت ارتقاء قدرت ایمانی برای مقابله با آنان پرداخت تا بتوان مقدمات ملی و منطقه‌ای را در این مسیر جهت‌دهی نمود و مثلاً جمهوری اسلامی را در بخش سیاسی و نظامی امنیتی، در حال حرکت از قدرت منطقه‌ای به سوی تبدیل به قدرت بین‌المللی در مقابل نظام جهانی قدرت استکباری تخمین زد. در این صورت روشن خواهد شد هر میزان از تشدید درگیری اسلام و کفر به نسبت، موجب خواهد شد تا بخشی از مقدمات دستگاه کفر هزینه این درگیری شود و بالتبع نتواند برخی مسیرهای آینده را در تحقیقات و تکنولوژی و سرعت مطلوب آن به پیش ببرد و آینده‌ای را که پیش‌بینی کرده نسبتاً محقق نشود؛ همانند هزینه هفت هزار میلیاردی امریکا برای تسلط در خاورمیانه که نتیجه‌ای نداشته و همزمان - به اذعان رییس‌جمهور امریکا - ترمیم و بهینه بسیاری از زیرساخت‌های این کشور را دچار اختلال کرده است.

گفتار دوم:

نقد و بررسی متن مربوط به

«تعاریف اجزاء» درونی الگو

۱. با پایان نقد و بررسی پیرامون پاراگراف ابتدائی متن پیش نویس — که به بیان وحدت الگو و کلیت آن می پرداخت — باید به نقد و بررسی درباره متنی پرداخت که اجزاء الگو یعنی مبانی، آرمان، رسالت، افق و تدابیر را بیان کرده است. اولین جزئی که پیش نویس مرکز الگو به آن پرداخته، بخش «مبانی» است که نسبت به پیش نویس قبلی تغییرات و تفاوت هایی دارد. یعنی در پیش نویس منتشره در سال ۹۴، تعریفی از مبانی ارائه نشده بود بلکه مستقیماً به محتویات درونی آن پرداخته شده بود و از همین جهت نیز مورد اشکال قرار گرفت؛ گرچه در سند «محورهای کنفرانس پنجم» این عبارت در تعریف مبانی ذکر شده بود:

«اهمّ پیش فرض های موجه نظری و عملی (هست ها و باید ها) معطوف به هدف و مسیر پیشرفت»

اما در پیش نویس کنونی ابتدائاً تعریفی از خود مبانی (و وحدت و کلیت آن) اضافه شده که با تعبیر قبلی تفاوت هایی دارد و از این قرار است:

«مبانی، اهمّ پیش فرض های اسلامی، فلسفی و علمی جهان شمول معطوف به پیشرفت را ارائه می دهد.»

در این باره به نظر می رسد مبانی الگو در نظر نویسندگان آن، اسلامیت الگو را بر عهده دارد خصوصاً که در پیش نویس جدید بر این مطلب تاکید شده است: «مبانی و آرمان ها وجه اسلامیت الگو را تضمین می کند». اما باید توجه داشت که تعبیر به «پیش فرض های فلسفی» دلالت بر مباحث عقلی می کند و این غیر از مباحث نقلی و دینی است و به عبارت دیگر فلسفه، دانشی است که با معارف و پیش فرض های اسلامی، متفاوت است و بین این دو رابطه تساوی برقرار نمی باشد. ممکن است گفته شود: «بر اساس مبانی مشهور، عقل و نقل یا دین و فلسفه با یکدیگر تفاوتی ندارند و مستقلات عقلیه یک امر قطعی بوده و گزاره های معروفی مانند «عقل به عنوان حجت باطنی» یا «کلما حکم به العقل حکم بالشرع» نیز مؤید همین حقیقت است و تعارض یا تغایر این دو مقوله، ادعای کسانی است که مبنای دیگری در این زمینه دارند و قول آنها برخلاف مشهور بوده و مسموع نیست.» در پاسخ باید گفت در مبنای مشهور نیز تنها زمانی مباحث عقلی عیناً با شرع و نظر شارع همسان پنداشته می شوند که بدیهی و یا منتهی به بدیهی و از سنخ واقعیات، کلیات، اثباتات و برهان قطعی باشند که از حیث ماده و صورت همه شرایط تطابق با واقع در آن رعایت شده باشد. این در حالی است که پیش فرض های فلسفی در این عبارت به قید «معطوف به پیشرفت» مقید شده و به درک های فلسفی و عقلی در موضوع پیشرفت و رشد و سعادت و تکامل اشاره

دارد. در این صورت، حتی قائلین به همسانی عقل و شرع نیز بر این نکته تاکید می‌کنند که تفصیل و جزئیات رشد و کمال و «پیشرفت» در سطح جامعه و تمدن (به عنوان بزرگترین مصداق عدل و ظلم) توسط عقل قابل دسترسی نیست و این قوه توانایی تشخیص مطابق با واقع در این عرصه را ندارد و اساساً به همین دلیل است که نبوت ضرورت پیدا می‌کند.

به عبارت دیگر اگر عقل یا علم بتواند درباره مراحل و تفصیل رشد و سعادت و کمال نظر دهد، ملازم با نقض استدلال قوم بر ضرورت نبوت عامه است که هیچ‌کس و هیچ نحله‌ای در حوزه‌های علمیه به این لازمه ملتزم نیست. زیرا در مبنای قوم، عقل گرچه می‌تواند صانع را اثبات کند و به عدالت او اقرار نماید و به ضرورت معاد اعتراف کند و کلیات نظری مطابق با واقع یا بدیهیات عقل عملی را بدست آورد اما قادر بر تشخیص مصادیق ظلم و عدل و فهم همه راههای سعادت و فلاح نیست و حتی درباره تعداد نمازهای روزانه یا رکعات و ارکان آن نمی‌تواند به نتیجه برسد و به همین دلیل است که به وحی محتاج می‌شود. حال اگر کسی به قدرت عقل در تشخیص مصادیق ظلم و عدل اجتماعی — که بسیار عظیم‌تر و پیچیده‌تر و فراگیرتر از مصادیق ظلم و عدل فردی است — قائل شود، در واقع به مرز و حدود بین عقل و نقل ملتزم نشده است. پس به دلیل مقید شدن «پیش فرض‌های فلسفی» به قید «معطوف به پیشرفت»، بحث از امور بدیهی و برهانی خارج می‌شود و به مصادیق عقل عملی انصراف پیدا می‌کند که عقل بشر به تشخیص مصلحت و مفسده در موارد فردی و محدود آن نیز دسترسی ندارد؛ چه برسد به تشخیص ابعاد و مراحل و تفصیل موضوعی مانند پیشرفت که از اعظم موارد عقل عملی و پیچیده‌تر از همه مصادیق عدل و ظلم و حاکم بر همه آنهاست. پس بنابر همه مبانی حوزوی، برای تأمین اسلامیت الگو لازم است تا عبارت «پیش فرض‌های فلسفی» از این فراز حذف شود^۱ و به «پیش فرض‌های اسلامی معطوف به پیشرفت» اکتفا شود.

۲. در این صورت و برای دستیابی به پیش فرض‌های اسلامی معطوف به پیشرفت باید آنها را به صورت قاعده‌مند و روشمند از دین و خطابات شارع استنباط کرد و الا نمی‌توان محصول بدست آمده را به اسلام منتسب کرد و آن را از نظر تخصصی، «اسلامی» دانست. در نتیجه، پیش فرض‌های اسلامی معطوف به پیشرفت که می‌تواند اسلامیت الگو را تضمین کند، تنها منحصر به ادراکاتی است که با تکیه بر علم اصول فقه (به عنوان روش موجود برای استناد قاعده‌مند به دین) از خطابات استنباط شده باشد. البته روشن است که در میان معارف حوزوی موجود تنها علم فقه است که حائز نصاب فوق است و الا برخی علوم حوزوی یا انتساب به شارع مقدس را لازم نمی‌دانند (مانند منطق

۱. البته در فاز اول از مبنای مختار، پس از اخذ احکام پیشرفت از فقه موجود (حکم‌شناسی)، جایگاه فعالیت عقلی به معنای ساخت منطق برای تحقق احکام (موضوع‌شناسی) به رسمیت شناخته خواهد شد که این به معنای حضور عقل در مبانی و توصیف پیشرفت نیست بلکه به معنای حضور آن در عالم تحقق (امثال امر مولا) و پیاده‌سازی عملی احکام پیشرفت آن است.

و فلسفه) و یا به دنبال انتساب «روشنمند» به بیانات شارع نیستند و حاصل عملیات استنباط از خطابات محسوب نمی‌شوند (مانند اخلاق و عرفان) گرچه در جای خود محترم بوده و در زمان خود، ابزاری برای دفاع از دین و ترویج آن بوده‌اند. در این میان باید توجه داشت که فقه موجود گرچه استنادی قاعده‌مند به خطابات شارع دارد اما تنها ناظر به احکام فرد است و به استنباط احکام جامعه و تبدیل آن نپرداخته و لذا حتی با ذکر عبارت «پیش‌فرض‌های اسلامی» گرچه اشکالات قبلی حل خواهد شد اما اشکال مهمی باقی خواهد ماند و آن این‌که با فقدان و نارسایی‌های فقه موجود در این عرصه، پیش‌فرض‌های معطوف به پیشرفت و تبدیل و تغییر جامعه عملاً از تخصص‌های دانشگاهی و ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه اتخاذ خواهد شد!

البته اجمالاً برای حل این مشکل می‌توان به جای تکیه به ادبیات تخصصی حوزه در تعریف اسلام و پیش‌فرض‌های اسلامی، اسلام به قرائت ادبیات انقلاب و مدیریت امام و رهبری را اصل قرار داد و از آنجا که این حقیقت مبارک و وجدانی باید تئوریزه و خودآگاه شود، آنگاه بحث تخصصی و استدلالی پیرامون اسلامیت انقلاب اسلامی در بستر فلسفه تاریخ است که «مبانی الگو» را تشکیل خواهد داد. البته پیشنهادات اثباتی در این زمینه، در ادامه بحث مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

۳. در نقد کلیات الگو نیز اشاره شد که اساساً فلسفه موجود در حوزه - که عبارت پیش‌فرض‌های فلسفی به آن انصراف دارد - ناظر به تبدیل و چگونگی نیست و صرفاً به چرایی و چیستی می‌پردازد و این در حالی است که الگو و مدل موضوعاً ناظر به تبدیل جامعه و چگونگی حرکت آن است. لذا از این جهت نیز پیش‌فرض‌های فلسفی خارج از بحث خواهد بود و نمی‌تواند به مثابه مبانی «الگو» تلقی شود گرچه می‌تواند به عنوان مبانی «یک فرد خداشناس برای اثبات توحید و سایر اعتقادات حقه» به رسمیت شناخته شود.

۴. اشکال اولی که پیرامون «پیش‌فرض‌های فلسفی» بیان شد، به طریق اولی پیرامون «پیش‌فرض‌های علمی» مطرح است؛ یعنی اگر عقل برهانی و کلیات عقلی فاقد توانمندی برای تشخیص عدل و ظلم و مصلحت و مفسده در امور فردی و اجتماعی است، بنابر ادبیات تخصصی حوزه، «علم» و امور جزئی به طریق اولی به این عجز دچار است؛ چه برسد به دیدگاه‌هایی که علوم مدرن را نه رافع نیازهای مشترک بشری بلکه تولیدکننده نیاز و ارضاء اجتماعی آن بر مبنای دنیاپرستی و هوی‌خواهی می‌دانند! در واقع سوال مهم آن است که اگر بنا به تصریح پیش‌نویس، «مبانی و آرمان‌ها وجه اسلامیت الگو را تضمین می‌کنند»؛ آیا پیش‌فرض‌های علمی به عنوان بخش مهمی از مبانی، چگونه ضامن اسلامیت هستند؟! علم چه نقشی در اتصاف الگوی پیشرفت به وصف «اسلامی»

۱. مقام معظم رهبری: «بنده درباره‌ی علوم انسانی در دانشگاه‌ها و خطر این دانش‌های ذاتاً مسموم هشدار دادم... این علوم انسانی‌ای که امروز رائج است، محتوایی دارد که ماهیتاً معارض و مخالف با حرکت اسلامی و نظام اسلامی است؛ متکی بر جهان‌بینی دیگری است؛ حرف دیگری دارد، هدف دیگری دارد.» دیدار با طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم؛ ۱۳۸۹/۲۹/۷.

دارد و چگونه آن را احراز می‌کند؟! لذا به نظر می‌رسد عبارت پیش‌نویس قبلی در این بخش، به مراتب بهتر از عبارت پیش‌نویس فعلی است زیرا پیش‌نویس فعلی با قرار دادن «پیش‌فرض‌های علمی» در بخش مبانی - که قرار است مظهر اسلامیت باشد - زمینه‌های خطرناکی را برای انحراف و تأویل و روشنفکری در این سند زیربنایی فراهم کرده است. در واقع پذیرش انفعال‌آمیز نسبت به علوم کاربردی متداول در بخش افق و تدابیر، نویسندگان سند را واداشته تا در بخش مبانی نیز تکیه‌گاهی مبانی برای این انفعال ایجاد کنند.

۵. نکته دیگر پیرامون نسبت بین سه مقوله «اسلام»، «علم»، «فلسفه» است که پایگاه پیش‌فرض‌ها در بخش مبانی قرار گرفته‌اند. به نظر می‌رسد اگر به ادراکات موجود تکیه شود، نسبت و رابطه‌ی معنادار و نظام‌مندی بین این مقولات برقرار نمی‌شود بلکه براساس مبانی قوم، حوزه‌های مربوط به این سه مقوله از یکدیگر تفکیک می‌شوند؛ یعنی «فلسفه» به کلیات عقلی پردازد و «دین» متکفل بیان امور ارزشی و تکلیفی شناخته شود و «علم» نیز مسئول امور جزئی خارجی شود که بر این اساس، ضرورتی برای طراحی الگوی اسلامی پیشرفت باقی نمی‌ماند! تقسیمی که پشتوانه این تفکیک است نیز به این صورت خواهد بود: موضوعات و مفاهیم یا تحت علیت هستند که کلیات نام دارند و فلسفه به آنها می‌پردازد یا تحت علیت نیستند. موضوعات و مفاهیمی که تحت علیت نیستند نیز یا مابه‌ازاء خارجی دارند که امور تکوینی نام دارند و علم به آنها می‌پردازد و یا مابه‌ازاء خارجی ندارند که اعتبارات نام دارند. اعتباراتی که تناسب‌شان با مقصد تامّ باشد، شرع و دین نام می‌گیرند. در این صورت، علم و دین و فلسفه قسیم یکدیگر هستند و حوزه‌های مختص به آنها نیز از یکدیگر کاملاً جدا و منفک هستند؛ مثلاً نسبت‌دادن حکم اعتبارات و دین به موضوعات جزئی و خارجی، دچار اشکال «تداخل اقسام» خواهد شد. به تعبیر دیگر بنابر تقسیم فوق، «طراحی الگو» - از آنجا که به «وضعیت جامعه» می‌پردازد و این مقوله نیز طبق تعریف حوزه از امور «اعتباری» است - در حوزه اعتباریات قرار می‌گیرد و علم و فلسفه، نقشی علمی و معنادار در آن پیدا نمی‌کنند بلکه دخالت آنها در طراحی الگو، خلاف موازین علمی و نقض مرزبندی‌های تخصصی در حوزه طبقه‌بندی دانش‌ها و علوم تلقی خواهد شد.

پس اگر این حوزه‌ها از یکدیگر تفکیک شوند، ضرورت طراحی الگو اساساً منتفی خواهد شد اما اگر برقراری ارتباطی قاعده‌مند میان این سه مقوله و تعریف آنها به عنوان عوامل و متغیرهای یک مجموعه واحد دنبال شود، به جای «تقسیم کلی به اقسام» باید به «تقسیم کلّ به اجزاء» پرداخت. در این مجموعه به عنوان یک کلّ واحد لازم است اسلام و دین به عنوان متغیر مستقل قرار گیرد و تغییرات علم و فلسفه به عنوان تابع تعریف شوند که در غیر این صورت، اسلامیت الگو (به عنوان ویژگی و کارکرد مبانی) نه تنها تضمین نخواهد شد بلکه معنایی پیدا نخواهد کرد. به همین دلیل بود که پیش از این هم اشاره شد که متن پیش‌نویس باید به نظریه‌های اصلی که در جامعه علمی کشور برای برقراری نسبت فوق مطرح شده اشاره می‌کرد و نسبت به آنها موضع خود را اعلام می‌نمود. البته بنا به

جمع‌بندی‌های قبلی حسینیّه اندیشه، سه نظریه است که به این صورت مسأله مهم و اساسی پرداخته است: نظریه «قبض و بسط تئوریک شریعت» که صراحتاً علم را متغیر اصلی و فلسفه و دین را تابع می‌داند؛ نظریه «منزلت عقل در هندسه معرفت دینی» که ابهاماتی درباره اصلی بودن دین (فهم دینی) یا فلسفه (درک عقلی) در آن به چشم می‌خورد و البته نشانه‌هایی از غلبه درک فلسفی بر فهم دینی در آن دیده می‌شود - که در این صورت، مبانی وجه فلسفی الگورا تضمین خواهند کرد و نه وجه اسلامیت آن را - و نظریه «عقل متعبد» که در آن بر حاکمیت فهم دینی بر فلسفه و علم تصریح می‌شود و تعریف جدیدی از فلسفه و علم بر مبنای دین ارائه می‌گردد.

۶. فارغ از اشکالاتی که به عبارت «پیش‌فرض‌های علمی و فلسفی» بیان شد باید توجه داشت که این تعبیر جدید اصلاً در بخش تفصیلی مبانی مورد توجه واقع نشده و بر بندهای درونی مبانی نیز تطبیق داده نشده است بلکه تقسیمی که در پیش‌نویس قبلی بر مبانی حاکم بود، بدون تغییر باقی مانده است. یعنی در پیش‌نویس قبلی، محتوای درونی مبانی به بخش‌هایی چون هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، خداشناسی، جهان‌شناسی و ارزش‌شناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی تقسیم شده بود ولی در پیش‌نویس فعلی و با وجود این‌که به تقسیم جدیدی (علم، اسلام، فلسفه) اشاره شده، تقسیمات درونی مبانی تغییر نکرده و در سه بخش کلان «پیش‌فرض‌های فلسفی»، «پیش‌فرض‌های علمی» و «پیش‌فرض‌های اسلامی» دسته‌بندی نشده و لذا مشخص نیست کدام قسمت از محتوای درونی مبانی، علمی است؛ کدامیک اسلامی و کدامیک فلسفی است. به عبارت دیگر چه ربط بین این سه مقوله و چه تفکیک بین آنها، در تفصیل و تقسیم‌های درونی مبانی مورد توجه واقع نشده است!

۷. نکته بسیار مهم دیگر در مسأله مبانی آن است که اساساً طراحی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت به تعبیر مقام معظم رهبری برای رفع حرکت‌های زیگزاگی نظام اسلامی در گذشته و ریل‌گذاری آینده آن است و لذا مبانی این الگو نیز باید به مبانی انقلاب و نظام اسلامی، توجهی ویژه داشته باشد. در واقع بزرگترین موضوعی که در بخش مبانی مغفول مانده و اثری از آن به چشم نمی‌خورد، بیان مبانی علمی برای انقلاب اسلامی به عنوان هویت اصلی رهبری و ملت ایران و به مثابه یک واقعیت عینی و اجتماعی - که در دو سطح رهبری قیام و مسئولیت نظام تحقق یافته - است. یعنی الگو چیزی نیست جز ابزار علمی برای تعیین چگونگی حرکت قاعده‌مند انقلاب اسلامی و پیشرفت آن و لذا در بخش مبانی باید به تئوریزه کردن اصل این حرکت پرداخته شود؛ نه این‌که صرفاً به وجدان ناخودآگاه عرفی و عمومی نسبت به انقلاب اکتفا گردد. در اثر همین غفلت است که تمامی بندهای بخش مبانی در پیش‌نویس اگر پیش از انقلاب اسلامی نیز نوشته می‌شد، صادق بود و پدیده‌ای به نام انقلاب اسلامی که معادلات قدرت را به هم ریخته، در بخش مبانی الگو هیچ تأثیری نگذاشته است! البته ممکن است گفته شود انقلاب چیزی جز اسلام نیست و معارف اسلامی نیز در بندهای مختلف مبانی مورد توجه واقع شده اما باید توجه

داشت این تلقی در واقع ارجاع انقلاب به ادبیات تخصصی حوزه است که این تلقی در مباحث قبلی اجمالاً مورد نقد قرار گرفت و تفصیل آن در کتاب «بررسی بیانات مقام رهبری پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تقریر تحلیل تکمیل» قابل پی‌گیری است.

متن سند ابلاغی:

آرمان‌ها، ارزش‌های فرازمانی - فرامکانی و جهت بخش پیشرفت است.

۱. بخش «آرمان» در پیش‌نویس فعلی، تفاوت خاصی با آرمان در پیش‌نویس قبلی ندارد. یعنی عبارت قبلی به این شرح بود:

«آرمان‌های الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، مبنایی‌ترین ارزش‌های فرازمانی و فرامکانی و جهت‌دهنده پیشرفت است.»

در پیش‌نویس فعلی نیز عبارت فوق تکرار شده با این تفاوت که «مبنایی‌ترین ارزش‌ها» به «ارزش‌های بنیادین» تغییر پیدا کرده که البته در ابتدای سند - که به عنوان معرّف وحدت‌الگو تلقی شد - تعبیر «بنیادین» ذکر نشده اما در بخشی که متن تفصیلاً به تبیین آرمان می‌پردازد، عبارت «بنیادین» استفاده شده که در هر صورت تغییر مفهومی خاصی در بخش اجمالی ایجاد نمی‌کند.

پس با توجه به کمی تغییرات در این بخش، مناسب است که به جمع‌بندی نقدهای گذشته‌ی حسینیّه اندیشه پیرامون آرمان پرداخته شود:

پرسش اول این است که آیا در آرمان باید «کثراتِ ارزش‌ها» را به عنوان مساله اصلی قرار داد؟ یا مساله اساسی در آرمان این است که یک نقطه واحد که کثراتِ ارزش‌ها را به وحدت می‌رساند معین شود و ارزش اصلی و محوری تعیین گردد؟ به نظر می‌رسد آرمان به عنوان هدف و مقصد جامعه باید در قالب یک امر واحد بیان شود گرچه این امر واحد حتماً مرکّب و دارای اجزاء مختلف است اما آنچه اهمیت اساسی دارد، «وحدت ترکیبی» این اجزاء است تا عزم ملی در یک مدت زمان مشخص بر یک مقوله محوری متمرکز شود. ثانیاً حتی اگر بپذیریم که مساله اصلی در آرمان «توجه به کثراتِ ارزش‌ها» است، متأسفانه در پیش‌نویس فعلی هیچ‌گونه طبقه‌بندی و تنظیم نظام و بیان نسبت بین ارزش‌ها دیده نمی‌شود بلکه ارزش‌های مختلف به نحو بریده و مستقل و منفک از یکدیگر و بدون اولویت‌بندی و تعیین نحوه ارتباط میان آنها بیان شده‌اند و این در حالی است که در الگو به عنوان ابزار هماهنگی امور مختلف در اداره کشور باید به طبقه‌بندی ارزش‌ها پرداخت و نسبت میان آنها را معین کرد و اهمّ و مهم از آنها را تعیین نمود و به آنها نظام داد و به تبیین جایگاه هر یک از آنها در مجموعه پرداخت.

ثالثاً حتی اگر به صورت تحلیلی و نظری، نظام ارزش‌ها و طبقه‌بندی و نسبت میان آنها بیان نشود، در عینیت و محیط جامعه با واقعیت‌هایی مانند اختیار سوء، تجاوز از حدّ، ظرفیت پایین، محدودیت مقدورات و... مواجه

خواهیم بود و این امر مدیران جامعه را ناچار می‌کند که عملاً برخی ارزش‌ها را برای تحقق برخی دیگر در حاشیه قرار دهند. یعنی در هر صورت و در عرصه‌ی عمل، یک مقوله به عنوان محور و امر حاکم بر سایر موضوعات مطرح خواهد شد در غیر این صورت و به حکم منطق سیستمی، ایجاد یک نظام اجتماعی ممکن نخواهد بود. البته انتخاب یک محور به معنای حذف برخی موضوعات نیست بلکه به معنای هماهنگی و انسجام بخشی به تمامی فعالیت‌ها و کثرات، حول آن محور است.

پس قطعاً این‌گونه نیست که همه ارزش‌ها در یک برنامه پنج‌ساله یا حتی یک چشم‌انداز بیست‌ساله قابل تحقق باشند بلکه در جریان تحقق، حتماً برخی ارزش‌ها به نفع ارزشی که برای این مقطع زمانی به عنوان ارزش محوری تشخیص داده شده، از اولویت خارج شده و منزلت و ضریبی که به نحو نظری در نظام ارزش‌ها برای آنها مشخص شده، حاصل نخواهد شد. همان‌گونه که امیرالمومنین علیه السلام پس از شهادت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ناچار شدند تا برای تحقق و تداوم توحید و نبوت، دست از تحقق ولایت بردارند آن هم علی‌رغم جایگاه و ارزش عظیمی که برای ولایت به عنوان اساس دین بیان شده است. پس هم اقتضای تعریف نظری از آرمان در الگوی پایه این است که جامعه را برای رسیدن به یک نقطه واحد و یک ارزش محوری بسیج کند و هم عینیت جامعه، چنین ضرورتی را تحمیل می‌کند و لذا به این دو دلیل، جمع‌بستن کلمه «ارزش» و تعبیر به «ارزش‌ها» در این بخش از سند، محل اشکال است.

همین اشکال به کلمه «آرمان‌ها» نیز وارد است؛ یعنی گرچه هر جامعه، مجموعه‌ای از آرمان‌ها را مدنظر دارد اما باید آنها را در یک نظام واحد و بر یک محور معین هماهنگ کند. پس بنابر دقت علمی لازم در بحث الگو، برای تعریف اجمالی آرمان نباید از عبارت «آرمان‌ها» استفاده شود؛ گرچه چنین کاری در تعابیر عرفی بی‌اشکال است. پس جمع‌بستن آرمان تنها هنگامی قابل قبول است که «اهداف مرحله‌ای» مورد توجه باشد و این در حالی است که نه در تعریف اجمالی آرمان بلکه حتی در بخش تفصیلی آرمان نیز ذکری از اهداف مرحله‌ای نیامده است.^۱

۲. بنابر آنچه گذشت - و فارغ از قید «فرازمایی و فرامکانی» که در ادامه به نقد آن پرداخته خواهد شد - این بخش از پیش‌نویس باید به این نحو اصلاح شود:

«آرمان، ارزش بنیادین حاکم است.»

۱. البته در بخش تفصیلی آرمان، «نیل به خلافت الهی و حیات طیبه» به عنوان اصلی‌ترین و بنیادین‌ترین ارزش‌ها مطرح شده اما بحث فعلی پیرامون بخش اجمالی آرمان است. علاوه بر این، استدلالی که موجب شده «حیات طیبه» به عنوان بنیادین‌ترین ارزش‌ها معرفی شود، روشن نشده و تعریف آن نیز مشخص نیست.

البته بنابر مباحث حسینیة اندیشه در عرصه فقه حکومتی، می‌توان این تخمین را مطرح کرد که ارزش اصلی و بنیادین و حاکم، «پرستش اجتماعی خدای متعال» است که از حرکت دستگاه ایمان در مسیر تشکیل «امت، حکومت، تمدن» حاصل می‌شود. یعنی بزرگترین ارزش و فضیلت حاکم بر تمامی امور، «پرستش اجتماعی خدای متعال» است و هیچ وجهی از وجوه انسان و جامعه نیست که بتواند خارج از پرستش خدای متعال باشد. به عبارت دیگر در جامعه‌ی الهی همه‌ی امور باید به «پرستش اجتماعی خدای متعال» بازگردد و همه اوامر و نواهی و ارزش‌ها حول آن انسجام پیدا کند. اما باید توجه داشت که تعیین نسبت بین مطلوبیت‌ها و ارزش‌ها برای جامعه اسلامی، منحصر به شارع مقدس و یک امر توقیفی است و نمی‌توان با تکیه بر عقل و استحسان و ذوق به آن پرداخت بلکه باید با ابزاری قاعده‌مند که نسبت بین خطابات را به نحو اجتهادی استنباط می‌کند، به آن دست یافت که ضرورت تکامل علم اصول موجود و تولید «علم اصول احکام حکومتی» از همین مهم ناشی می‌شود. از همین جا استدلال بر «تداخل آرمان با مبانی» در پیش‌نویس موجود، واضح‌تر می‌شود زیرا با توضیح فوق روشن شد که تعیین آرمان به عنوان ارزش بنیادین حاکم و محوری و تعیین جایگاه سایر ارزش‌ها و مطلوبیت‌ها در یک نظام، شأن شارع مقدس و از مهمترین و حساس‌ترین مصادیق «مبانی اسلامی» است.

۳. نقد دیگر پیرامون قید «فرازمانی و فرا مکانی» است که در معنای آن، حداقل دو احتمال مطرح می‌شود:

احتمال اول آن است که مقصود از این اصطلاح «امور مجرد و بسیط» باشد که در این صورت، از سنخ مفاهیم کاربردی نخواهد بود در حالی که الگو موضوعاً ناظر به عینیت، کاربرد و ترکب است. به عبارت دیگر الگوی پیشرفت ذاتاً یک مقوله‌ی زمان‌دار و مکان‌دار است و اجزاء آن از جمله آرمان، نمی‌تواند فاقد چنین وصفی باشد. در واقع تعریف قید «فرازمانی» و «فرا مکانی» به امور بسیط و عالم مجردات، ارتباطی به الگوی پیشرفت نخواهد داشت زیرا پیشرفتی که قرار است رخ دهد، ناظر به عوالم مادی است؛ یعنی تنها ارزش‌هایی می‌توانند «جهت‌دهنده‌ی پیشرفت» باشند که دارای زمان و مکان باشند چون پیشرفت امری زمان‌مند و مکان‌مند است. به عبارت دیگر «آرمان الگو» باید از سنخ مدیریت عینی و متناسب با آن باشد و به نحوی تبیین شود که بتواند ناظر به پیشرفت عینی و مراحل تحقق آن باشد. در غیر این صورت عملاً آرمان‌های الگو به مفاهیمی سپرده خواهد شد که تعریف کاربردی از آرمانها داشته باشند و این توانایی در اختیار علوم کاربردی دانشگاه و ادبیات تخصصی آن است که آرمان جوامع را به توسعه‌یافتگی تعریف می‌کند. پس به نظر می‌رسد آرمان تعریف‌شده در سند، بحثی انتزاعی و غیرکاربردی است و آرمان تعریف‌شده در ادبیات دانشگاه، مفهومی کاربردی اما مادی است.^۱

۱. البته پیشنهاد مختار برای تعیین آرمان در ادامه به صورت مفصل ذکر خواهد شد اما با توجه به طرح دو دیدگاه فوق و برای شکل‌گیری یک مقایسه، مناسب است تا به صورت اجمالی به طرح آرمان پیشنهادی پرداخت: «ساخت تمدن مقاومتی پیش از ظهور در منطقه‌ای از عالم بر مبنای عقلانیت نواب عام حضرت ولی عصر»؛ به نحوی که توانایی هم‌اوردی با تمدن مدرن - که در برآیند خود چیزی جز توسعه در مقیاس شهوت نیست - داشته باشد. البته از این امر می‌توان

احتمال دوم آن است که مقصود از «فرازمایی و فرامکانی»، «حاکم‌بودن یک امر ثابت و بادوام در طول تاریخ» و عمومیت و عدم اختصاص آن به یک زمان و مکان خاص باشد که آنگاه این لازمه را در پی خواهد آورد که آرمان در زمان حضرت آدم علیه‌السلام با آرمان در زمان حضرت موسی علیه‌السلام و همچنین با آرمان در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تفاوتی نداشته بلکه یک امر واحد بوده است. در این صورت، روشن است که آنچه چنین وصفی دارد، اصل دین و حقیقت آن است و نه آرمان! یعنی آنچه که خداوند متعال به عنوان راه سعادت بشر معرفی کرده، بر همه زمان‌ها و مکان‌ها حاکم و در همه اعصار جاری است و همه باید به آن عمل کنند. پس این قید، معنای آرمان را به اصل دین منصرف می‌کند در حالی که آرمان، از جنس اصل دین نیست بلکه اصل دین قاعدتاً در مبانی بیان می‌شود.^۱ به عبارت دیگر اگر طبق متن پیش‌نویس مرکز الگو، «مبانی» به معنای «پیش‌فرض‌های اسلامی» است، آیا می‌توان پذیرفت که «نیل به خلافت الهی و حیات طیبه» - که به عنوان آرمان الگو ذکر شده - جزء این پیش‌فرض‌ها نیست؟! حدود و ثغور «پیش‌فرض‌های اسلامی» و تعریف آن چیست که طبق آن، می‌توان اموری از قبیل خلافت الهی و حیات طیبه را از شمول این پیش‌فرض‌ها خارج دانست؟ مگر تعابیری از این دست: «جامعه دینی مبتنی بر شکل‌گیری مناسبات اجتماعی بر اساس اصول و ارزش‌های دینی است...» یا «جهت‌گیری تاریخ به سوی آینده‌ای پیشرفته در تمام ابعاد مادی و معنوی با حاکمیت ایمان و تقوا و رهبری امام معصوم (ع) است.» یا «پیشرفت حقیقی با هدایت دین اسلام، رهبری پیشوای الهی، مشارکت و اتحاد مردم و توجه به غایت پایدار تحقق کلمه الله حاصل می‌شود.» بخش‌هایی از مبانی جامعه‌شناختی الگو در پیش‌نویس فعلی نیستند؟! آیا ارزش‌های فرازمایی و فرامکانی (که تعریف آرمان را تشکیل می‌دهند) چه تفاوت معنایی مشخصی با این بخش از مبانی دارند؟!

در اینجا ممکن است گفته شود: در تفصیل بخش آرمان و در بیان مبنايي‌ترین این ارزش‌های فرازمایی و فرامکانی، «نیل به خلافت الهی» مطرح شده که می‌توان گفت به «تحقق دین» اشاره دارد و نه به اصل دین. در پاسخ باید توجه داشت که اگر بحث به «تحقق دین به نحو کلی و بدون بیان روند تغییر و رشد و تکامل آن» منصرف شود، هر پیامبر و امامی در زمان خود، بخشی از دین را محقق کرده و مفهوم کلی «تحقق دین» به نحوی، بر تلاش‌های همه فرستادگان الهی صدق می‌کند زیرا همه‌ی این بزرگواران به نوبه خود و متناسب با شرایط زمان، مظهر خلافت‌اللہی و مجرای جریان اراده‌ی الهی بودند. لذا می‌توان گفت که آرمان ما در گذشته محقق شده است و نیازی به حرکت

به آرمان اجتماعی تعبیر کرد زیرا روشن است که آرمان تاریخی ما ظهور موفورالسور حضرت بقیه‌الله است اما لازمه تحقق این آرمان تاریخی، تأسیس تمدن مقاومتی در هم‌آوردی با تمدن مدرن است تا آمادگی امت محمد و آل محمد علیهم‌السلام برای ظهور و زندگی تحت ظل ولایت جهانی معصوم، در عمل اثبات شود.

۱. علاوه بر این باید توجه داشت که منطق ساخت الگو، مبتنی بر منطق سیستمی و نسبیّت است که تعریف منطق صوری از زمان و مکان را نمی‌پذیرد و آن را امری انتزاعی می‌داند. یعنی «مفهوم کلی» که از طریق اخذ وجه اشتراک و الغاء خصوصیت شخصیه بدست می‌آید و بر تمامی مصادیق در همه زمان‌ها و مکان‌ها صدق می‌کند، در عالم خارج وجود ندارد و این در حالی است که موضوع منطق سیستمی، امور عینی خارجی و نحوه‌ی تصرّف و تغییر در آنهاست.

جدید نیست! حتی می توان گفت نظام جمهوری اسلامی هم به نحو کلی بخشی از دین را محقق کرده و لذا ضرورتی برای بهینه رفتار آن وجود ندارد! همه‌ی اینها در حالی است که «آرمان» چه از نظر عرفی و چه از نظر تخصصی و آکادمیک، مقوله‌ای ناظر به آینده است و نه امری مربوط به گذشته. در واقع هنگامی که تعریفی عام و بدون قید و فاقد زمان و مکان از آرمان ارائه شود، پدید آمدن چنین اشکالاتی گریزناپذیر خواهد شد. پس طرح این لوازم برای تعریف فوق، برای توجه دادن به این نکته‌ی مهم بود که «آرمان» نه تنها فرازمانی و فرامکانی نیست بلکه ماهیتا امری زمان‌دار و مکان‌دار است و تا قیدهایی مربوط به زمان و مکان برای آن بیان نشود، نمی‌توان تعریف صحیحی از آن که برای طراحی الگو نافع باشد ارائه کرد. در واقع این نحو از اکتفاء به کلیات، آرمان معینی را که باید معیاری برای همه تصمیم‌گیری‌های عینی نظام قرار گیرد، نتیجه نمی‌دهد.

پس تحقق دین زمانی می‌تواند به عنوان آرمان الگو مطرح شود که ناظر به زمان و مکان باشد و میزان تحقق دین در سطوح «گذشته، حال، آینده» به نحو عینی تبیین شود. به عبارت دیگر ابتدائاً باید تحلیلی از گذشته و حال در عرصه‌ی تحقق دین ارائه داد تا بر مبنای آن بتوان خلأ موجود در جامعه را تشخیص داد و گام بعدی حرکت جامعه در آینده برای تحقق دین را به نحو علمی معین کرد و این یعنی باید این ارزش‌ها را به نحو «زمان‌دار و مکان‌دار» تبیین نمود. مثلاً تحقق دین قبل از بعثت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در چه حدی بوده، پس از این بعثت مبارک یا در دوران غیبت کبری به چه میزانی رسیده، در حال حاضر و با گذشت چهل سال از پیروزی انقلاب اسلامی به کجا انجامیده و پس از این باید دستاورد موجود از تحقق را به چه میزان ارتقاء داد. به عنوان مثال، در مورد جمهوری اسلامی نیز باید گفت که گرچه برخی ابعاد دین در جامعه تحقق یافته و زمینه برای عمل به دین توسط افراد متدین در زندگی فردی فراهم شده، اما حضور دین در سطح برنامه‌های توسعه (پیشرفت) عملی نشده و لذا - به عنوان مثال - تحقق دین در مقیاس برنامه و ساختارهای آن، آرمان دوران ماست.

البته همین اشکال در تفصیل آرمان‌ها نیز به چشم می‌خورد؛ یعنی اموری مانند:

«معرفت به حقایق، ایمان به غیب، سلامت جسمی و روانی، مدارا و همزیستی با هم‌نوعان، رحمت و اخوت با مسلمانان، مقابله مقتدرانه با دشمنان، بهره‌برداری کارآمد و عادلانه از طبیعت، تفکر و عقلانیت، آزادی مسئولانه، انضباط اجتماعی و قانون‌مداری، عدالت همه‌جانبه، تعاون، مسئولیت‌پذیری، صداقت، نیل به کفاف، استقلال، امنیت و فراوانی.»

با کلی‌گویی بیان شده زیرا هر یک از این اوصاف، در جامعه امروز نیز به نحوی و در سطحی محقق است و هیچ اشاره‌ای به یک تحلیل از میزان تحقق هر یک از این ارزش‌ها در گذشته و حال و سیر آنها نشده تا بتوان بر اساس آن، سطح بعدی از تحقق آنها را به عنوان آرمان ذکر کرد!

بنابراین اگر مقصود از «ارزش‌های فرازمانی و فرامکانی»، «امر ثابت و حاکم بر سعادت بشر در طول تاریخ» باشد، به معنایی از سنخ «اصل دین» منصرف خواهد شد که چنین معنایی تناسب و سنخیتی با «آرمان» ندارد. اما اگر این ارزش‌ها با تکیه به عبارتی همچون «نیل به خلافت الهی»، به «تحقق دین» منصرف شود، لازم است تا با توصیف از مراحل «تحقق دین» در طول تاریخ، آن را ناظر به آینده تعریف کرد و گام بعدی که وضع فعلی از تحقق دین را ارتقاء می‌دهد، مشخص نمود و قیدی خاص و متعین را به «تحقق دین» افزود. اما متن سند، این مطلب را به صورت کلی و بدون قید ذکر کرده همچنان که تحلیلی از گذشته و حال در این موضوع ندارد.

پس در جمع بندی باید گفت بخش مبانی و آرمان الگو براساس «معرفت‌شناسی انتزاعی» تدوین گردیده و لذا به ذکر عناوین انتزاعی و کلی که قابل تطبیق بر همه زمان‌ها و مکان‌هاست، اکتفا شده و به شکلی از کلیت درآمده که فاقد معنای کاربردی است و این در حالی است که برای طرح مفاهیم کاربردی باید زمان و مکان و امور کیفی و کمی به دقت تبیین شوند و گذشته و حال و آینده مورد تحلیل قرار بگیرند. بدون توجه به این مهم، عملاً تعیین آرمانها به ادبیات کاربردی و مادی دانشگاه سپرده می‌شود و همان ادبیات و آرمان‌های کاربردی است که بر حرکت نظام و تصمیم‌گیری مسئولین و روند اداره کشور حاکم می‌گردد؛ گرچه نامی از الگوی اسلامی پیشرفت را یدک بکشد!

۴. البته به میزانی که این بخش از سند دچار کلی‌گویی و توقف در مباحث انتزاعی شده، از «ادبیات انقلاب» نیز - که اسلام در عمل عینی و اجتماعی را پی‌گیری می‌کند - فاصله گرفته و عملاً به حذف این گفتمان مبادرت کرده است. این در حالی است که اساساً سفارش تولید الگوی پیشرفت از سوی ادبیات انقلاب مطرح شده و غرض از دستیابی به این الگو چیزی جز قاعده‌مند کردن حرکت نظام اسلامی نیست زیرا به تصریح مقام معظم رهبری، فقدان الگو باعث حرکت‌های زیگزاگی در کشور شده است. بنابراین هم بخش «مبانی» باید بر محور «مبانی انقلاب» شکل می‌گرفت و هم در بخش «آرمان» باید به آرمان گفتمان انقلاب توجه می‌شد. خصوصاً با توجه به این که آرمان نظام جمهوری اسلامی توسط مقام معظم رهبری، در قالب یک نقطه واحد بیان شده و آن «ایجاد تمدن اسلامی در منطقه‌ای از عالم» است؛ امری که در بخش آرمان سند پیشنهادی، اثری از آن به چشم نمی‌خورد. البته توجه به این نکته نیز ضروری است که صرف ذکر «تمدن اسلامی» در بخش آرمان سند پیشنهادی نیز کافی نیست زیرا آنچه در تولید الگو به عنوان یک نرم‌افزار علمی ضرورت دارد، تحلیل تخصصی از مفاهیم است و لذا در ادامه، تحلیل نخبگانی از «تمدن اسلامی» بر مبنای مختار بیان خواهد شد.

۵. با توجه به مباحث فوق روشن می‌شود پیش‌نویس مرکز الگو و توضیحات موجود در آن، معیار قابل‌اتکایی برای تفکیک آرمان از مبانی ارائه نکرده زیرا اگر «مبانی» به توصیف اموری چون جهان و خلقت و مسیر آن می‌پردازد، نمی‌تواند از تبیین اموری همانند ظهور و مقدمات آن و نسبت جامعه امروزی با این روند غفلت کند. یعنی

همان‌طور که گفته شد مبانی الگو باید به مبانی انقلاب اسلامی بپردازد و مبانی انقلاب نیز بدون اتکاء به یک فلسفه تاریخ و تعیین جایگاه انقلاب در سیر ولایت خدای متعال بر تاریخ امکان‌پذیر نخواهد بود. لذا تئوریزه کردن انقلاب اسلامی بدون یک نگاه مبنایی به گذشته و حال و آینده ممکن نیست. به بیان دیگر تصویر علمی از جامعه و آرمان آن، بدون درک از آرمان تحقق‌یافته در مراحل گذشته و بدون فهم از آرمان لازم‌التحقق در مراحل آینده معنا ندارد و لذا تعیین آرمان در ذات خود، وابسته به یک تحلیل قاعده‌مند از سیر گذشته و حال و آینده تاریخ است که چنین بحثی - که می‌توان از آن به «فلسفه تاریخ» تعبیر کرد - بنابر پیش‌نویس موجود، از سنخ مبانی و توصیف سیر جهان خلقت است.

از دیگر دلایل تداخل «آرمان» با «مبانی» در پیش‌نویس فعلی، این است که اگر آرمان الگواموری مانند «عدالت» یا «تقرب به خدای متعال» باشد، این امور هم‌عرض «پیش‌فرض‌های اسلامی» نیست بلکه از اقسام درونی پیش‌فرض‌های اسلامی محسوب می‌شود. یا به طور نمونه اگر «معاد» به عنوان آرمان تاریخی و «عدل» به عنوان آرمان این دنیا مطرح شود، این امور در اصول اعتقادات قرار می‌گیرد و روشن است که اصول اعتقادات به‌مثابه جزئی از پیش‌فرض‌های اسلامی است و ذیل عنوان مبانی قرار می‌گیرد و مقوله‌ای خارج از مبانی نیست. همچنین آنچه در پیش‌نویس فعلی در ذیل پیش‌فرض‌های اسلامی (مبانی) مطرح شده، امور عامی است که شامل آرمان نیز می‌شود؛ به طور نمونه یکی از مبانی جامعه‌شناختی پیش‌نویس عبارت است از:

«جهت‌گیری تاریخ به سوی آینده‌ای پیشرفته در تمام ابعاد مادی و معنوی با حاکمیت ایمان و تقوا و رهبری امام معصوم (ع) است.»

در اینجا می‌توان گفت رهبری امام معصوم، از سنخ «خلافت الهی» است که در آرمان ذکر شده یا جهت‌گیری تاریخ به سوی چنین آینده‌ای، به مساله ظهور اشاره دارد که به عنوان آرمان تاریخی پیشنهاد شد. به همین دلیل است که در کتاب «نقد و نقض پیش‌نویس الگوی پایه» هنگامی که برای دستیابی قاعده‌مند به محتوای تفصیلی الگو، «ضرب مفاهیم» در یکدیگر مطرح می‌شود، مفهوم «آرمان» حذف شده و فقط «مبانی»، «رسالت»، «افق» و «تدابیر» در یکدیگر ضرب شده و سپس حاصل ضرب‌ها معنا می‌شوند. البته اشکال فوق به معنای آرمان و تداخل آن با مبانی، براساس تعاریف موجود در پیش‌نویس مرکز الگو است اما براساس مبنای مختار، «آرمان» می‌تواند معنایی پیدا کند که غیر از «مبانی» باشد و تداخلی بین آنها شکل نگیرد که تفصیل آن به توضیح عناوین بلوک اول از «جدول الگوی تنظیم برنامه» موکول است.^۱

۱. احتمال دیگر برای عناوینی که برای نظم‌بخشی به پیش‌نویس مرکز الگو مناسب است، «توصیف، تکلیف، ارزش» است؛ یعنی در «مبانی» توصیف انجام می‌شود، در «آرمان» مطلوبیت‌های عینی و متناسب با زمان و مکان بیان می‌گردد و با سنجش نسبت بین توصیف (در مبانی) و ارزش (در آرمان) است که می‌توان تکلیف را معین کرد که «رسالت» معین‌کننده‌ی تکلیف است.

۵. پس از نقد و بررسی تعریف آرمان در سند پیشنهادی، مناسب است تا معنای تخصصی و اصطلاحی «آرمان» در ادبیات توسعه و تحلیل آن به صورت گذرا مورد اشاره قرار گیرد. یکی از تعاریفی که برای آرمان به عنوان یکی از اصطلاحات علوم اجتماعی ذکر شده، از این قرار است:

«این مفهوم آن چه را که کامل شمرده می‌شود، می‌رساند و به گونه‌ای نمونه و خاص در درون مجموعه‌ای معین اطلاق می‌شود و با توجه به این محتواست که اصطلاح آرمانی برای مشخص ساختن هر نما یا مدلی که هدف یا مرجع عمل شناخته می‌شود و به این عنوان به کار می‌آید، مورد استفاده قرار می‌گیرد.»

و در ادامه، «آرمان اجتماعی» نیز این‌گونه تعریف شده است:

«در هر جامعه، آرمان اجتماعی یعنی تصویری از یک نظم فرهنگی، اجتماعی - سیاسی و... که اکثریت مردم در تنظیم رفتار خویش آن را به عنوان مرجع می‌شناسند و در اندیشه‌ی آن مردم، چنین تصویری از یک نظم عالی همچون داده‌ای عادی تجلی نمی‌کند، بلکه به عنوان گونه‌ای نمونه و خاص در ذهن متبادر می‌شود. رسمیت و رواج ارزشهای غالب، شکل و صورت سلسله مراتب ارزش‌های پذیرفته‌شده، آرمانی را که افراد جامعه در ذهن دارند، تشکیل می‌دهند.»

کتاب «ایران امروز در آینه‌ی مباحث توسعه» و «مدارهای توسعه‌یافتگی در اقتصاد ایران» تألیف دکتر حسین عظیمی نیز از دیگر منابعی است که می‌توان از طریق آن، آرمان در ادبیات توسعه را بررسی کرد. در آن مباحث، آرمان در رابطه با مفهوم «تمدن و تاریخ» تبیین شده و تأکید می‌شود که به دلیل تغییر تمدن و تحوّل در ساختارها، کشوری عقب‌مانده محسوب می‌شود که حرکت خود را با «دوران تاریخی» هماهنگ نکرده باشد. در واقع آرمان در صورتی ترسیم می‌شود که با ملاحظه‌ی تاریخ و دوران‌های تاریخی (عصر حجر، کشاورزی، فنودالیت، انقلاب صنعتی و...)، نوعی از اختلاف پتانسیل بین گذشته و حال و آینده و تغییرات در شرایط تشریح گردد.

با توجه به توضیحات فوق، اگر قرار باشد این تعریف از آرمان بر این دوران تاریخی تطبیق شود، باید توجه داشت که مراحل رشد دوران‌های تاریخی از منظر فلسفه تاریخ مادی، اکنون به «توسعه‌یافتگی» منتهی شده است. در واقع آرمانی که امروزه تمدن مدرن به بشریت معرفی می‌کند، تعمیم زندگی موجود در کشورهای توسعه‌یافته (توسعه‌ی پایدار و همه‌جانبه) به تمامی کوه‌ی زمین است و برای این مهم شاخصه‌ی کمی ارائه می‌دهد تا کشورهای دیگر در همه‌ی ابعاد زندگی از ورزش و هنر و سینما تا علوم و اقتصاد و سلامت و... به بالاترین سطح جهانی نزدیک شوند. در تناسب با همین مطلب بود که اخیراً در سازمان ملل، توسعه‌یافتگی به عنوان حقّ تمامی کشورها به رسمیت شناخته شده و به تصویب رسید.

۷. در مقابل و برای تبیین آرمان به صورت الهی - کاربردی (که هم متناسب با اعتقادات حقه بوده و هم زمانمند و مکانمند و ناظر به عینیت باشد) می‌توان بحث را از اینجا آغاز کرد:

از آنجا که پیشنهاد ما تعریف اجمالی «مبانی» به «مکتب اسلام بر اساس قرائت ادبیات انقلاب» بود، می‌توان ابتدائاً و اجمالاً «آرمان» را به «وعده‌های مکتب» معنا کرد؛ یعنی معنای اجمالی آرمان، با این مفهوم تناسب دارد: «نقطه‌ی معینی که یک مکتب، تحقق آن را وعده می‌دهد و پیروان تلاش می‌کنند تا به سوی آن نقطه حرکت کرده و به آن دست پیدا کنند». در این صورت روشن است که این نقطه‌ی موعود، فرازمانی و فرامکانی نیست بلکه متناسب با قدرت پیروان و موانع موجود در مقابل آنها تعیین پیدا می‌کند و برای هر مقطع زمانی و مکانی، در یک امر واحد نمود می‌یابد. با این توضیحات روشن می‌شود که برای تحلیل تخصصی و تفصیلی از آرمان نمی‌توان از مراحل رشد جامعه در بستر تاریخ غفلت نمود و اگر تصویری - و لو اجمالی - از «فلسفه تاریخ» ارائه نشود، آرمان اجتماعی به درستی تعیین نخواهد شد و قابلیت جریان در عرصه کاربرد و عینیت پیدا نخواهد کرد.

در این راستا، آرمان تاریخی (به عنوان امر حاکم بر تمامی جوامعی که در دوره دوم تاریخ حضور دارند)، همان «ظهور و رجعت» است اما آرمان اجتماعی (به عنوان مقوله مربوط به جامعه امروز و تکلیف این مقطع از تاریخ) که بر اساس ادبیات انقلاب مطرح شده، «تمدن نوین اسلامی» است. اما همان‌طور که پیش از این گفته شد، ادبیات انقلاب باید تئوریزه شده و تحلیلی نخبگانی و دفاعی استدلالی از آن ارائه شود.^۱

۱. لذا پیشنهاد مختار برای تحلیل نخبگانی از آرمان در معنای الهی آن بر اساس «فلسفه تاریخ انبیاء»، با توجه به مباحث ذیل روشن می‌شود: «خدای متعال دار دنیا را دار اختیار و امتحان قرار داده و لذا بر اساس سه نوع جهت‌گیری اختیارات، سه نظام و جامعه و دستگاه شکل می‌گیرد: دستگاه کفر، دستگاه ایمان و دستگاه نفاق. در این میان، دستگاه کفر و نفاق به دلیل افزون‌خواهی و هوی‌پرستی به یکدیگر و به دستگاه ایمان حمله‌ور می‌شوند و تحقق عینی توحید و خداپرستی را به خطر می‌اندازند. بر این اساس، رشد و تکامل و پیشرفت به درگیری با نظام طغیان و دستگاه کفر و نفاق برای حفاظت از پرستش اجتماعی خدای متعال تعریف می‌گردد و تاریخ به سه سرفصل اساسی تقسیم می‌شود: در سرفصل اول (از هبوط حضرت آدم تا بعثت نبی اکرم) غلبه با نظامات کفر است؛ در سرفصل دوم (از بعثت نبی اکرم تا ظهور حضرت ولی عصر) غلبه با دولت‌های نفاق خواهد بود و در سرفصل سوم (از ظهور حضرت ولی عصر تا برپایی قیامت) قدرت غالب جهانی به دست مؤمنین خواهد افتاد. در واقع به تناسب رشد تاریخ و بر حسب وضعیت «توازن قوا» بین سه دستگاه فوق، تدریجاً احکام تشکیل «امت دینی» و «حکومت الهی» تشریح می‌شوند.

لذا یکی از چارچوب‌های اصلی فرهنگ بعثت که از مهم‌ترین مأموریت‌های نبی اکرم به شمار می‌آید، پایان‌دادن غلبه کفر و از بین بردن کفر جلی و ایجاد امنیت برای کلمه توحید از طریق ایجاد امت و حکومت الهی بود که توسط آن جناب محقق شد. یعنی بعد از ۶۸۰۰ سال حلم خدای متعال در برابر غلبه حکومت‌های کفر، آن بزرگوار فرهنگ کفرستیزی را به نحوی در میان مسلمین نهادینه کرد که موجب فروپاشی دو ابرقدرت کفر آن دوران یعنی امپراطوری ایران و روم شد. اما طبق معارف دینی، در سرفصل دوم تاریخ و علی‌رغم نابودی کفر جلی، قدرت به دست دولت‌های نفاق خواهد افتاد. پس اصلی‌ترین و بنیادین‌ترین ارزش‌های تشریح‌شده برای پیامبر اکرم، احکام ایجاد «امت، حکومت و تمدن» بوده که پس از شهادت نبی اکرم به نحو نفاق‌آلود تحقق یافت اما علی‌رغم انحراف کامل، موجب ایجاد امنیت برای کلمه توحید و نبوت و حفظ اسلام در برابر کفر توسط منافقین شد و اسلام - و لو به قرائت نفاق - به یک قدرت جهانی در برابر کفار تبدیل گردید. یعنی طبق معارف دینی، در سرفصل دوم تاریخ و علی‌رغم نابودی کفر جلی، قدرت به دست دولت‌های نفاق افتاد و در نتیجه، همان زندگی مادی - که حاصل تمدن کفر بود - به محتوای اصلی نظام اجتماعی تبدیل شد و توسط منافقین توسعه پیدا کرد و تنها صورت و ظاهری از فرهنگ معنوی و پوسته‌ای از عبادات باقی ماند اما در سایه آن، برای خداپرستی و نبوت و کتب مقدس نیز امنیت ایجاد شد. در واقع به علت برتری دستگاه نفاق در توازن قوا و ناتوانی محبین اهل بیت برای دفاع از آن‌ها همدی در جهت تغییر توازن قوا، احکام امت و حکومت و تمدن به صورت نفاق‌آمیز تداوم و توسعه یافت. لذا مسلمین در این امتحان دچار خلل و

زلزل شدند و نتوانستند در ظرفیت امت و حکومت و تمدن، از آستان مقدس معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین دفاع نمایند به نحوی که امنیت اولیه برای حیات اجتماعی نیز از امامان معصوم سلب گردید و زمینه غیبت کبری را فراهم کرد و پرچمداری دین به نواب عام حضرت ولی عصر واگذار شد.

این روند تا سیصد سال اخیر تداوم داشت تا با دستاوردهای جدید در جریان رنسانس و تغییر مقیاس شهوت در غرب، دولت نفاق - که در امپراطوری عثمانی تجلی یافته بود - در برابر کفر مدرن دچار اضمحلال شد و و مسلمین نسبت به فرهنگ و زندگی کفار که در قالب تمدن مدرنیته متجلی شده بود، خاضع شدند و امت و حکومت اسلامی حتی به قرانت نفاق نیز در خطر اضمحلال قرار گرفت. یعنی تمدن مدرن در تمامی جنبه‌های نظامی و امنیتی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی توسعه یافت و تمامی کشورها دنیا را به خود محتاج و وابسته کرد و موجب شد تا امراء و علمای اهل تسنن پرچم حفظ دارالاسلام و دفاع از حدود مسلمین را رها کنند. در نتیجه، مرزهای جغرافیایی و عقیدتی اسلام در معرض حمله‌ی کفار قرار گرفت و لذا شرایطی همانند قیام امام حسین (و جوب قیام برای حفظ اسلام در مقابل بازگشت کفر بدون مشروط‌شدن آن به عدّه و عدّه) تکرار شد و به همین دلیل، پرچم قیام و وظیفه‌ی دفاع از اساس اسلام بر دوش فقهای شیعه قرار گرفت. در واقع فقهای عظام شیعه مستقیماً در برابر هجمه کفر قرار گرفتند و نواب عام حضرت ولی عصر برای حفظ امت و حکومت دینی در برابر بازگشت کفر، مأمور به قیام شدند. یعنی دوران تقیه به پایان رسید چرا که تقیه فقط در مقابل نفاق معنا دارد و نه در مقابل کفر. البته قیام امام حسین در برابر کفر یزید و تلاش آن ملعون برای بازگشت به دوران جاهلیت و شرک، با تبعیت مردم همراه نشد و به شهادت آن حضرت منجر گردید اما قیام فقهای شیعه پس از فراز و فرود و در یک سیر مداوم - از مبارزات میرزای شیرازی و شیخ شهید فضل‌الله نوری تا مجاهدات مرحوم مدرس و آیت‌الله کاشانی - در روند تکاملی خود، با رهبری حضرت امام خمینی رحمه‌الله‌علیه به انقلاب اسلامی منجر شد و با همراهی مردم ایران به پیروزی رسید. لذا انقلاب اسلامی، آغاز این مهم است که مساله حیات اسلام و دفاع از کلمه توحید از اختیار امراء و علمای اهل سنت خارج شده و به عهده فقهای عظام شیعه و نواب عام حضرت ولی عصر قرار گرفته و نظام جمهوری اسلامی بمثابه ام‌القری، به پایگاهی برای وحدت جهان اسلام و ادیان ابراهیمی تبدیل می‌شود.

پس جامعه شیعه به رهبری نواب عام حضرت ولی عصر این بار در مقابل کفر مدرن مأمور شده‌اند تا به احکام امت، حکومت و تمدن جامعه عمل ببوشانند آن هم در سطحی که قدرت هم‌اوردی در برابر تمدن مدرن را داشته باشند. زیرا در غیر این صورت، عملاً نتوانسته‌اند ظرفیت خود برای همراهی با حکومت جهانی حضرت ولی عصر را اثبات کنند؛ یعنی امتی که پیش از ظهور، به این سطح از اعداد قوه و قدرت دست نیابند، در فرض قیام منجی عالم برای شکستن قدرت جهانی دستگاه طغیان، توانایی دفاع از آن حضرت و نیل به وضعیت «بنیان موصول» را نخواهند داشت که این به معنای غربت و شهادت امام خواهد بود؛ یعنی همان مقوله‌ای که عامل اصلی غیبت و عدم رفع موانع ظهور است. البته این مبحث در اینجا به صورت بسیار خلاصه و فشرده مطرح شده تا در کنار نقدها، تصویری کلی از بحث اثباتی پیرامون فلسفه تاریخ الهی ارائه شود و لذا برای تفصیل این بحث باید به کتاب «قیام حسینی در برابر جاهلیت اولی؛ قیام خمینی در برابر جاهلیت مدرن» از انتشارات حسینیه اندیشه مراجعه کرد.

با توضیحات فوق به نظر می‌رسد معنای صحیح و قابل قبول از قید «فرازمانی و فرامکانی» در آرمان الگو، می‌تواند به روند و مراحل و سیر دستیابی به «امت دینی، حاکمیت اسلامی و تمدن الهی» منصرف شود که مجموعه این روند تغییرات به عنوان قواعد عام و حاکم بر تاریخ هستند و جوامع باید از آن پیروی کنند. این بدان معناست که بر اساس مبنای مختار در قید «فرازمانی و فرامکانی» تصرف شود و بر اساس «نسبیت عام حاکم بر جریان رشد» تعریف گردد. همچنین در بردار دیگر، سه سرفصل تاریخی مطرح می‌شود که شامل امتحانات حسی در سرفصل اول، امتحانات عقلانی در سرفصل دوم و امتحانات شهودی در سرفصل سوم است که بر این اساس ما در دوران امتحانات عقلانی هستیم. البته این سرفصل خود دارای مراحل از قبیل «تنزیل عقلانیت وحی با قرآن»، «تفسیر عقلانیت وحی با امامت انمه معصومین»، «پرچمداری عقلانیت غیر معصوم با آغاز غیبت»، «حفظ اسناد و اخبار در دوران اخباری‌گری»، «تعمیق عقلانیت غیر معصوم در فهم از دین با تولید علم اصول موجود» و «ارتقاء عقلانیت موجود از فهم دین با تولید علم اصول استنباط احکام حکومتی» است.

در این صورت الگو و مبانی و آرمان آن از حیث تفصیل و پیچیدگی، در وزن مباحثی قرار خواهد گرفت که مارکسیست‌ها برای ایجاد بلوک شرق مطرح کرده‌اند؛ زیرا با توصیفات که ارائه شد، موضوع این بحث، ساخت یک تمدن است. البته تفصیل و پیچیدگی‌های مباحث مارکسیست‌ها در حالی بوده که بلوک شرق، دارای اشتراکات متعددی با بلوک غرب بوده و در علوم پایه و در اصل صنعت اختلاف چندانی با یکدیگر نداشتند و تنها در نرم‌افزارها با هم درگیر شده بودند. حال آیا می‌توان برای تحوّل در زندگی بشر بر مبنای اسلام، به ظرفیت و سطح ادراک موجود در سند پیشنهادی تکیه کرد؟! یا لوازم دستیابی به آن هدف بزرگ، تولید منطق جدید و فلسفه‌ی نوین و ارائه‌ی سه روش مضاف در عرصه‌های اصول احکام حکومتی، معادلات کاربردی و مدل اسلامی است؟! این همان دستاوردی است که با مجاهدت‌های مرحوم استاد علامه حضرت آیت‌الله حسینی‌اله‌اشمی (ره) حاصل شده زیرا برای حفظ اسلام در مقابل هجمه‌ی تمدن مدرنیته و تأسیس یک تمدن نوین، باید در تمامی ابعاد و بخش‌ها مبنایی تأسیسی ارائه کرد و الا مقتد کردن زندگی غربی به احکام فقهی به عنوان یک خرده‌فرهنگ، راهی است که در دو قرن اخیر توسط اهل تسنن و شیعیان دنبال شده و نیازی به نوآوری و تلاش علمی دیگری ندارد. به همین دلیل، آرمان تمامی کشورهای به اصطلاح اسلامی، حرکت از وضعیت کم‌توسعه‌یافتگی به سوی منزلت کشورهای توسعه‌یافته و دستیابی به ثروت و رفاه مادی و به وحدت‌رساندن یک ملت حول این هدف است. زیرا در چنان رویکردی قرار نیست از بُعد معنوی، احکام جدیدی استنباط شود و برای دین‌داری به معارف موجود اکتفاء می‌شود.

البته اساساً «آرمان» در صورتی قابل تشریح است که «تعریف از زندگی» به دقت معین شود. در این راستا سلسله بحث «فلسفه‌ی مصیبت بر اساس فرهنگ انبیاء» (که از مباحث پژوهشی حسینیه اندیشه است) به تعریف «زندگی» برای دستگاه ایمانی می‌پردازد و نمی‌پذیرد که زندگی مادی و مرقّه، خارج از خطابات شارع باشد و لذا مشروط‌کردن این سبک زندگی به فقه موجود نباید به معنای رعایت جوانب شرعی و ترتب حکم حلیت بر آن تلقی شود. البته این رویکرد برای زمانی که شیعه در قدرت حضور نداشته، صحیح و بی‌اشکال است زیرا امکان مهندسی و طراحی یک زندگی جدید فراهم نبوده است. اما اکنون که دین به حاکمیت رسیده‌است، باید دانست که تمامی کفر و نفاق بر امت محمد و آل محمد صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین حمله‌ور شده و خواهند شد و لذا خطاب «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه»

۸. البته یک احتمال این است که قید «فرازماني و فرامكاني» به معنای مختار در فلسفه تاریخ تحلیل نشود بلکه کاملاً به یک مقطع خاص منحصر شود. یعنی اساساً مبانی و آرمان، در سطح «فلسفه تاریخ» و ولایت تاریخی مطرح نشوند بلکه ناظر به ولایت اجتماعی و جامعه موجود باشند؛ گرچه این جامعه قطعاً در مقطعی معینی از تاریخ قرار گرفته و محکوم قواعد آن است. به عبارت دیگر بحث به نقطه‌ای متمرکز شود که وضعیت اجتماعی ما به فلسفه تاریخ مرتبط می‌گردد و به آن گره می‌خورد. یعنی بحث از «اسلامیت انقلاب» در «مبانی الگو»، متناسب با این دوران خاص است که در آن، دولت نفاق فروپاشیده و کفر عقلانی و بت پرستی مدرن، تسلط یافته و لذا در اینجا باید به توصیف وضعیت اجتماعی و اتصال آن به فلسفه تاریخ پرداخت. تعبیر دیگر این است: آرمان تاریخی (ظهور) به عنوان آرمان اصلی و حاکم باید بتواند آرمان‌های مرحله‌ای و مقطعی متناسب با خود را تعریف کند و آرمان‌های اجتماعی را معین نماید که شبیه به این تعبیر در کتاب «نقد و نقض پیش‌نویس الگوی پایه» نیز آمده است.

در این صورت باید به این روند توجه کرد: نظام جمهوری اسلامی در دورانی که اصل قدرت و حاکمیت به صورت مادی شکل گرفته و جهان بین شرق و غرب مادی تقسیم شده بود، در مسأله اصل حاکمیت توانسته تمایلات عمومی را بر محور اسلام مجتمع کند اما در کیفیت حاکمیت و روش اداره آن، به دلیل ناتوانی‌های حوزه و دانشگاه از ارائه یک نسخه کاربردی برای اداره کشور، هنوز به ادبیات علمی کفر و جاهلیت مدرن مبتلاست و لذا به طور مثال می‌توان گفت آرمان جمهوری اسلامی در ۵۰ سال آینده، «خروج همه‌جانبه و قاعده‌مند از سیطره ادبیات توسعه» است. در صورت تحقق این آرمان در پنجاه سال آینده، آنگاه نیازهای جدید علمی برای نظام اسلامی تعیین خواهد یافت و آرمان پنجاه ساله‌ی بعدی، «انقلاب فرهنگی» و تحول مفهومی در تخصص‌های حوزوی و دانشگاهی برای تأمین نیازمندی‌های انقلاب اسلامی خواهد بود و پس از آن و برای پنجاه سال بعدی، حرکت به سوی «انقلاب اقتصادی» و تولید تکنولوژی مبتنی بر نیازهای الهی مطرح خواهد شد. در همین راستا بحث از «آرمان‌های مرحله‌ای» موضوعیت پیدا می‌کند. یعنی آرمان «تمدن اسلامی» با تحلیل نخبگانی از آن، به نحوی عینی و کاربردی می‌شود که قابلیت تکثیر و جریان پیدا کرده و ما را به چند آرمان مقطعی رهنمون می‌کند. در این صورت، آرمان مرحله اول الگو، «تئوریزه کردن انقلاب اسلامی» به معنای تحلیل علمی و جدید از نوآوری‌های سیاسی انقلاب در مقابل تخصص‌ها و علوم سیاسی مدرن برای جریان آن تجارب در عرصه فرهنگ و اقتصاد است. در صورت تحقق نوآوری‌های فرهنگی و اقتصادی و کارآمدی نسبی آن در برابر نسخه‌های علمی موجود در

متوجه فقهای شیعه شده و تأمین استطاعت در همه‌ی ابعاد نظامی و فرهنگی و اقتصادی ضرورت خواهد یافت. این مهم نیازمند تولید یک عقلانیت و خرد جمعی، هم در عرصه‌ی فهم از دین و هم در عرصه‌ی تحقق آن است تا «معارف محتمل» و «معارف مستند» و «معارف محقق» در یک نظام واحد به هماهنگی برسند و از این طریق، سفارشات علمی امام و رهبری به نخبگان جامعه برآورده شود.

عرصه فرهنگ و اقتصاد^۱ تدریجاً این ضرورت احساس خواهد شد که انقلاب برای تداوم و تعمیق خود نیاز به علوم و معادلات جدیدی دارد و لذا آرمان مرحله دوم در قالب تحقق «انقلاب فرهنگی» و تحول در مفاهیم تخصصی حوزه و دانشگاه برای تأمین نیازمندی‌های علمی انقلاب شکل می‌گیرد. طبعاً آرمان مرحله سوم نیز «انقلاب اقتصادی» و تولید تکنولوژی متناسب با نیازهای الهی خواهد بود. طی این سه مرحله، آرمان نهایی انقلاب که تحقق «تمدن اسلامی» است را نتیجه خواهد داد.^۲

البته این سیر از آرمان‌ها به این دلیل شکل گرفته‌اند که امر حاکم بر آنها و آرمان اصلی قبل از ظهور، «ساخت تمدن مقاومتی در منطقه‌ای از عالم با تکیه بر عقلانیت تکامل‌پذیر نواب عام حضرت ولی عصر» است که امری زمان‌دار و بر اساس فلسفه تاریخ مختار، مربوط به دوران دوم تاریخ است و الا پس از ظهور و در مرحله سوم تاریخ، آرمان دیگری مطرح می‌شود و آن، «ایجاد تمدن الهی در تمامی جهان با تکیه بر عقلانیت وحی و علم خطاناپذیر معصوم» است؛ همچنان‌که آرمان حضرت موسی در دوره اول تاریخ، نمی‌توانسته ساخت تمدن الهی بوده باشد بلکه با توجه به ظرفیت مومنین و مسیر تکامل تاریخ، آرمان در آن دوران به «ایجاد امت دینی» و حرکت به سوی «حکومت الهی» محدود شده است.

۹. البته مطالب فوق ناظر به محتوای تفصیلی آرمان است اما اگر قرار باشد که همانند پیش‌نویس موجود، تعریفی اولیه و کوتاه از آرمان ارائه شود و سپس در بخش‌های بعدی به تفصیل محتوای آن پرداخته شود، می‌توان این تعریف اولیه و کوتاه از آرمان را مطرح کرد:

«آرمان، محوری‌ترین ارزش در این مرحله از رشد جامعه ایمانی در چارچوب فلسفه تاریخ الهی است.»^۳

البته طبق مباحث گذشته روشن شد که تعریف فوق بر محتوای اجمالی ذیل منطبق می‌گردد: «ایجاد تمدنی الهی در منطقه‌ای از عالم قبل از ظهور که توان بقاء در برابر تمدن مدرن و قدرت هم‌اوردی با آن را داشته باشد.»

۱. این مهم از طریق تشکیل سه قراگاه مشترک سیاسی، فرهنگی و اقتصادی برای همکاری عقلانیت جدید انقلابی و عقلانیت موجود کلاسیک محقق می‌شود.

۲. البته با توجه به این‌که در پیش‌نویس جدید و با برقراری ارتباط بین آرمان و افق، افق به «ترسیم‌کننده‌ی آرمان در بازه زمانی پنجاه ساله» تعریف شده، می‌توان بحث «آرمان‌های مرحله‌ای» را نه در بخش آرمان بلکه به عنوان جایگزین بخش «افق» در پیش‌نویس مرکز الگو مطرح کرد؛ یعنی افق ما در پنجاه سال اول الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، تنوریزه‌کردن انقلاب اسلامی به معنای تحلیل علمی جدید از تجارب و دستاوردهای سیاسی آن برای تعمیم آنها به عرصه فرهنگ و اقتصاد است که بر اساس مباحث کتاب «گفتمان انقلاب اسلامی» (گفتار دوم از فصل اول و گفتار اول از فصل سوم) این مهم بر محور «بکارگیری الهی تخصص‌های موجود و تغییر تخصیص‌های آنها» معنا می‌شود.

۳. دو تعبیر دیگر نیز می‌توان مطرح کرد: «محوری‌ترین ارزش در سیر حرکت تاریخی جامعه ایمانی» یا «نقطه تعیین‌یافته توسط مکتب برای جامعه بر اساس مراحل رشد در فلسفه تاریخ الهی». البته محتمل است که بنابر مبنای مختار و بدون بیان تطبیقی، آرمان را بر اساس جدول الگوی تنظیم برنامه، به «نظام توصیف شرایط مطلوب» تعریف کرد.

متن سند ابلاغی:

مبانی و آرمان‌ها وجه اسلامیت الگو را تضمین می‌کنند.

تضمین اسلامیت الگو با ذکر مبانی و آرمان‌ها محقق نمی‌شود، کما این‌که این امور در سایر اسناد مهم و بالادستی کشور انجام شده ولی موجب جریان اسلامیت در اداره کشور به نحو مطلوب نگردیده و به اساساً به همین دلیل، رهبری به سفارش تولید الگوی پیشرفت اسلامی مبادرت کرده‌اند. در واقع آنچه موجب تضمین اسلامیت الگو می‌شود، تبیین تخصصی از «کیفیت جریان مبانی و آرمان» در «رسالت، افق و تدابیر» است که اثری از این رکن حیاتی در متن موجود به چشم نمی‌خورد.

متن سند ابلاغی:

رسالت، میثاق مشترک مردم و نظام جمهوری اسلامی ایران برای پیشرفت است.

۱. تعریف پیش‌نویس مرکز الگواز «رسالت» با این تعبیر آمده:

«رسالت، میثاق مشترک مردم و نظام جمهوری اسلامی ایران برای پیشرفت است.»

و متن پیش‌نویس قبلی به این صورت بود:

«رسالت، تعهد آگاهانه و عقلانی ملت ایران و مسئولان نظام به گسترش وحی و حکمت و تعالیم قرآن و

اهل‌بیت... به منظور حرکت در جهت آرمان‌ها و نیل به افق پیشرفت ایران اسلامی است.»

البته در کتاب «نقد و نقض پیش‌نویس الگوی پایه» مقوله «حرکت» در این تعریف، به عنوان مفهوم اصلی و برجسته‌ی این بخش معین شده و با تکیه به آن بوده که بخش رسالت مورد نقد قرار گرفته است. اما در پیش‌نویس جدید، اثری از مفهوم حرکت نیست بلکه می‌توان مفهوم محوری در تعریف جدید را «میثاق» دانست. البته باید توجه داشت که تغییر فوق، ناظر به تعریف اجمالی رسالت است و الا در بخش تفصیلی رسالت، همان تعریفی که در پیش‌نویس قبلی بوده (حرکت عقلانی و مومنانه و متعهدانه) به این صورت تکرار شده:

«رسالت ملت و نظام جمهوری اسلامی ایران حرکت عقلانی، مؤمنانه و متعهدانه در جهت ایجاد تمدن نوین

اسلامی متناسب با آرمان‌ها در زیست‌بوم ایران است.»

و تنها تغییری که در آن روی داده، اضافه‌شدن مفهوم «تمدن نوین اسلامی» است.

پس با این تغییرات باید به بررسی تخصصی پیرامون «میثاق» پرداخت چون به نظر می‌رسد مفهوم اصلی و محوری در این تعریف اجمالی، «میثاق مشترک» است که از نظر لفظی، به معنای عهد و پیمان جمعی است. یعنی بر اساس مبانی و آرمان‌ها، ملت و مسئولان باید عهد و پیمان مشترک ببندند و به عبارت دیگر، عزم ملی نسبت به موضوعی شکل بگیرد و یک وظیفه و مأموریت مشترک تعریف شود. اما اشکال این است: فعلی که باید موضوع این عهد و میثاق قرار بگیرد، در سند مشخص نشده است. به عبارت دیگر، ذکر آرمان‌ها و سپس تأکید بر این که «همه باید برای تحقق آرمان‌ها عهد و پیمان ببندند» مطلبی بدیهی است که مفهوم خاصی را در بر ندارد زیرا روشن است که بیان آرمان برای افزایش اطلاعات عمومی نیست بلکه با این هدف انجام می‌شود که کل جامعه اعم از مردم و مسئولان را در مسیر خاصی قرار دهد و جهت حرکت اجتماعی را معین کند. لذا طرح «میثاق مشترک» یا

«عهد و پیمان جمعی» زمانی ارزش علمی دارد که مشخص شود «موضوع آن چیست»؛ یعنی معین شود که برای رسیدن به این آرمان‌ها باید چه تکالیفی انجام داد و از چه مسیری عبور کرد. پس روشن است که کلمه «میثاق» بیشتر به معنای عهد و پیمان انصراف دارد اما اگر موضوعی که عهد و پیمان بر سر آن بسته شده، معین نشود هیچ محتوای علمی و تخصصی وجود ندارد تا بتوان به بررسی و قضاوت پیرامون آن پرداخت! این در حالی است که «پیش‌فرض فلسفی و علمی و اسلامی» (در تعریف مبانی) قابل بررسی علمی بود چون این عبارت، دارای بار تخصصی و اصطلاحی است؛ همچنان‌که «ارزش‌های بنیادین فرازمانی و فرامکانی» (در تعریف آرمان) نیز این ویژگی را دارا بود. اما اکتفا به ذکر «میثاق» بدون تعیین موضوع آن، مخاطب را صرفاً به وجود یک پیمان و عهد مشترک دلالت می‌کند که یک معنای عرفی است. در واقع حذف «موضوع پیمان» از متن بخش رسالت، قابلیت بررسی تخصصی و علمی آن را از بین برده و آن را به یک مقوله عرفی و عوامانه فروکاسته است! به عبارت دیگر میثاق و عهد وقتی بدون موضوع عهد و پیمان مطرح شود، خود دالّ بر اصل فعل (قرار گذاشتن و قول دادن) است و این در حالی است که در رسالت باید کیفیت خاصی از فعل و شکل معینی از وظیفه مطرح گردد. همچنان‌که گفته می‌شود: «رسالت حوزه در شرایط امروز، انقلابی‌ماندن است یا رسالت دانشگاه، تولید علم است و...» که رسالت در همه این جملات، بر یک فعل خاص و معین منطبق می‌شود. اما ذکر میثاق بدون تعیین موضوع آن، هیچ فعل خاصی جز نفس قرار گذاشتن و قول دادن را نمی‌رساند.

ممکن است گفته شود: «به نظر می‌رسد در عبارت سند، آن فعل خاص یا موضوع میثاق مشخص شده است: «میثاق مشترک برای پیشرفت». یعنی پیشرفت، موضوع عهد و پیمان مشترک است.» اما باید توجه داشت که کلمه‌ی «برای» معمولاً بر سر اهداف و اغراض می‌آید؛ در حالی‌که آنچه بر آن تأکید شد، ضرورت تعیین «موضوع عهد و پیمان» بود و نه «هدف آن». یعنی روشن است که هر عهد و پیمان جمعی با هدف و غرضی صورت می‌پذیرد اما آن هدف و غرض، غیر از نفس فعلی است که آن جمع به انجام آن مبادرت می‌کنند.

ممکن است گفته شود: «محتمل است که مقصود نویسندگان سند، پیمان مشترک بر سر پیشرفت باشد. لذا نقد فوق یک اشکال ویراستاری است و به همین دلیل باید کلمه برای در پیش‌نویس به کلمه بر تبدیل شود و به این صورت تغییر کند: میثاق مشترک بر پیشرفت. در این صورت، پیشرفت همان فعلی است که موضوع پیمان و میثاق مشترک را معین می‌کند.» اما پاسخی که می‌توان به بیان فوق داد این است که حتی در صورت پذیرش این فرض، باید توجه داشت که پیش‌نویس فعلی از ابتدا مبتلا به اشکالی عام بود که به عنوان اولین «اشکال فرامتنی» مطرح شد و آن، «عدم تعریف تخصصی از پیشرفت و فقدان مرزبندی مشخص پیشرفت با توسعه» بود و لذا میثاق بر سر پیشرفت نیز به همین اشکال مبتلا خواهد بود؛ یعنی نه مرزبندی و تفاوت پیشرفت با توسعه در آن معلوم است

و نه با ذکر پیشرفت بدون تعریف تخصصی از آن، فعل معینی که موضوع عزم ملی و عهد و میثاق جمعی قرار گیرد، بیان شده است.

۲. البته غیر از این که بیان افعال خاص و فعل مشترک ضرورت داشت، باید روشن می شد که از میان وظیفه های مختلف - که توسط اقشار و گروه ها و عناصر گوناگون مطرح می شود - این فعل یا افعال با چه استدلالی انتخاب شده است؛ یعنی باید معیار و قاعده ای برای تعیین وظیفه ارائه می شد تا با تکیه بر آن، قابلیت استدلال بر مأموریت گزینش شده در سند، فراهم شود. به عبارت دیگر یکی از ابعادی که بخش رسالت را از نظر علمی و تخصصی غنی می کند، آن است که روش تعیین وظیفه را بیان کند. بنابراین به نظر می رسد برای آن که بخش رسالت بار و مفهوم تخصصی و نخبگانی پیدا کند، باید در آن به ارائه راه و روشی علمی برای تعیین وظیفه و فعل خاص پرداخت که شاید بتوان گفت این مهم از طریق نسبت سنجی بین توصیف (مبانی) و ارزش (آرمان) حاصل می شود؛ یعنی تعیین تکلیف، تابع نسبت بین توصیف و ارزش است.^۱ پس وقتی در مبانی و آرمان، «توصیف و ارزش» بیان شد، حال باید در بخش رسالت، «تکلیف» مشخص گردد که طبعاً لازم است ناظر به یک فعل خاص باشد. البته روشن است که وظیفه و تکلیفی که در الگوی پایه بیان می شود، وظیفه ای مشترک برای جامعه به مثابه یک «کل» است که همه ابعاد و اقشار را پوشش می دهد و لذا ذکر «اشتراک بین نظام و مردم» نیز در اینجا ضرورتی نداشت.

۳. اشکال دیگر این که تعریف «رسالت» به نحوی عام و کلی مطرح شده که تفاوت محتوایی آن با «تدابیر» روشن نیست. یعنی آیا نمی توان گفت تدابیر نیز اقدامات، وظائف و تکالیفی است که باید توسط مردم و مسئولان انجام شود؟ آیا میثاق و عهد ملت و دولت ایران (که در بخش رسالت بیان شد) بر سر انجام افعالی غیر از تدابیر است؟ لذا می بایست ابتدا یک آرمان عام و شامل (مانند تمدن اسلامی) بیان می شد و سپس در رسالت، افعال عامی که برای رسیدن به این آرمان عام لازم است، تبیین می گشت و سپس بخش افق بر اساس آن آرمان عام، یک هدف مقطعی و مرحله ای (مثلاً پنجاه ساله) را تعریف می کرد و بخش تدابیر نیز بر اساس آن رسالت و وظیفه عام، اقدامات و وظائف مقطعی و مرحله ای را تعیین می نمود. به نظر می رسد اساساً انفصالی که بین بخش افق و تدابیر با بخش مبانی و آرمان وجود دارد، حداقل در یک بُعد ناشی از آن است که بخش رسالت فاقد محتوای علمی برای جریان دادن مبانی و آرمان در افق و تدابیر است.

لذا در کتاب «نقد و نقض الگوی پایه پیشرفت»، برای آرمان عام در این مرحله از رشد جامعه ایمانی، مساله «ساخت تمدن مقاومتی در همآوردی با تمدن مدرنیته» را پیشنهاد می دهد و پس از تبیین نخبگانی آن به عنوان امر

۱. در همین راستا می توان احتمال دیگری را مطرح نمود و به عنوان جدول «الگوی تنظیم برنامه» نیز اشاره کرد که با نسبت سنجی بین «نظام توصیف شرایط مطلوب» و «نظام توصیف شرایط موجود»، به «نظام نیازمندی ها» می رسد و آن را منبای تعیین «ضرورت و هدف» قرار می دهد و این روند است که «موضوع» را مشخص می کند.

حاکم روشن می‌شود که علی‌رغم وقوع انقلاب سیاسی و هم‌آوردی با دستگاه کفر در این عرصه، دست برتر در عرصه فرهنگی و اقتصادی همچنان با دشمن است. لذا «رسالت دولت و ملت» را «انقلاب فرهنگی برای تداوم انقلاب سیاسی»^۱ می‌داند و بر این اساس، افق ایران در ۵۰ سال آینده را «تئوریزه کردن تجارب سیاسی، امنیتی، دفاعی انقلاب برای تکرار آن در عرصه فرهنگی و اقتصادی» و «خروج قاعده‌مند از ادبیات توسعه در اداره کشور» معرفی می‌کند و متناسب با آن رسالت و این افق، از تدبیری با محوریت «تعمیم نهادهای انقلابی به قوای سه‌گانه» و «راه‌اندازی قرارگاه مشترک بین تفکر انقلابی و تفکر کلاسیک در سه عرصه سیاسی فرهنگی اقتصادی» سخن می‌گوید.

۴. بر اساس آنچه گذشت به نظر می‌رسد می‌توان این پیشنهاد اصلاحی را مطرح کرد: «میثاق بر چگونگی تحقق آرمان و یا کیفیت خاصی از حرکت در مسیر تحقق آرمان که این کیفیت و چگونگی از طریق ملاحظه موانع تحقق آرمان تعیین می‌یابد.» یعنی موضوع میثاق، چگونگی و کیفیت خاص حرکت برای تحقق آرمان یا پیشرفت است. همانند گروهی که برای رسیدن به نقطه‌ای خاص، پیمان می‌بندند که تنها از مسیر معین شده حرکت کنند و فقط از اتومبیل خاصی استفاده نمایند. با این تغییر، تعریفی که از رسالت در بخش اجمالی آمده با تعریف تفصیلی رسالت (که سعی کرده به کیفیت خاصی از حرکت یعنی «حرکت عاقلانه و مؤمنانه و متعهدانه» اشاره کند) نسبت پیدا کرده و هماهنگ می‌شود. پس نمی‌توان میثاق را بر اصل پیشرفت قرار داد چون در این صورت، نکته جدید و خاصی ذکر نشده اما میثاق بر چگونگی حرکت در مسیر پیشرفت، غیر از اصل پیشرفت است. در واقع ما عهد و میثاق برای حرکت به سوی پیشرفت می‌بندیم که این حرکت، کیفیت خاصی دارد و باید آن را معین کرد.

البته تعیین چگونگی حرکت در ذات خود، به بحث از «وضعیت موجود، مطلوب و انتقال» و «ضرورت، موضوع و هدف» وابستگی دارد و حامل معانی فوق است. در همین راستا باید توجه داشت که موضوع حرکت، شناسایی ابعاد کلّ متغیر و روابط آن است اما اوصاف و عناوینی از قبیل «مؤمنانه و متعهدانه و...» که برای حرکت ذکر شده، عناوینی کلی است که ایمان و تعهد و... را به عنوان عوامل یک مجموعه و تغییرات یک کلّ بیان نمی‌کند. در واقع اوصاف فوق به نحوی کلی و انتزاعی بیان شده‌اند که فاقد توانایی برای پاسخی روشن به این سوال‌های ساده هستند: آیا حرکت مردم و مسئولین در دهه‌های گذشته، مؤمنانه و متعهدانه نبوده؟! پس تأیید رهبری نسبت به حرکت کلی کشور به چه معناست؟! و...

۱. البته در بحث آرمان نیز «انقلاب فرهنگی و اقتصادی» پیشنهاد شد اما باید توجه داشت که این پیشنهاد بر اساس اشکال به تعریف سند ابلاغی از آرمان و ضرورت توجه به آرمان مرحله‌ای و عینی بیان گردید و بحث از رسالت، فارغ از آن اشکال مطرح شده است.

۵. با نقدهای فوق به نظر می‌رسد تعریف پیش‌نویس فعلی از رسالت در مقایسه با تعریف پیش‌نویس قبلی، ضعیف‌تر و فاقد محتوای علمی است. از این‌رو و از آنجا که تعریف قبلی، در پیش‌نویس فعلی به قسمت تفصیلی رسالت منتقل شده، مناسب است که به بررسی آن پرداخته شود:

«رسالت ملت و نظام جمهوری اسلامی ایران، حرکت عقلانی، مؤمنانه و متعهدانه در جهت ایجاد تمدن نوین اسلامی...»

مفهوم محوری در تعریف فوق، مقوله «حرکت» و کیفیت خاصی از حرکت است. در این راستا باید توجه داشت که «حرکت» بدون تعریف از «خلاء و ضرورت» ممکن نیست. زیرا براساس منطق سیستمی، حرکت عینی بدون اختلاف پتانسیل معنا پیدا نمی‌کند. لذا گرچه آرمان به‌عنوان هدف یا ملاً در این سند ذکر شده اما خلاء نیز باید مشخص شود تا حرکت معنا پیدا کند. یعنی باید مشخص گردد برای رسیدن به آرمان چه خلأها و چالش‌ها و کمبودهایی وجود دارد تا وظایف بر این اساس تعریف شود. به عبارت دیگر، ابتدا باید تحلیلی از وضعیت موجود ارائه شود تا در مقایسه آن با آرمان (ملاً) معلوم گردد که چه ندراری‌ها و نارسایی‌هایی برای تحقق آرمان وجود دارد. در این صورت است که می‌توان رسالت و تکلیف و وظیفه را از طریق تعیین افعالی تبیین کرد که این نارسایی‌ها را برطرف می‌کنند.^۱

لذا با این توضیح، اجمالاً به روش تعیین وظیفه و رسالت هم اشاره شد یعنی باید از طریق تحلیل وضعیت موجود، موانع تحقق آرمان را تشخیص داد و در این صورت، کارهایی که در رفع موانع آرمان سودمند است، همان وظایف خواهد بود. پس بدون شناسایی موانع فعلی آرمان، نمی‌توان به تعیین وظیفه برای آینده پرداخت. البته روشن است که هیچ اثری از تحلیل وضعیت موجود و شناخت موانع در پیش‌نویس مرکز الگو دیده نمی‌شود.

۶. در همین راستا پیشنهادی که در مورد مبانی و آرمان مطرح شد، نشان می‌دهد که جامعه شیعه اولین گام در مسیر تحقق تمدن اسلامی را برداشته که می‌توان از آن به انقلاب سیاسی تعبیر کرد اما گام بعدی تحقق «انقلاب فرهنگی» است تا فرهنگ بیگانه در جامعه‌ی الهی نفوذ نکند و زمینه برای «انقلاب اقتصادی» و حرکت به سوی ساخت تمدن اسلامی از طریق هماهنگی سیاست و فرهنگ و اقتصاد فراهم شود. پس خلأی که در حرکت نظام

۱. بر همین اساس است که مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی در ستون دوم از «جدول الگوی تنظیم برنامه»، ابتدا «نظام توصیف شرایط موجود» را ذکر می‌کند، سپس به «نظام توصیف شرایط مطلوب» می‌پردازد و از نسبت‌سنجی بین این دو، «نظام نیازمندی‌ها» را معین می‌کند؛ یعنی از سنجش وضع موجود و وضع مطلوب، تصویری از اختلاف پتانسیل (به عنوان لازمه قهری حرکت) ارائه می‌شود و تازه نظام نیازهای جامعه برای حرکت آینده واضح می‌گردد. سپس این نظام نیازمندی‌هاست که محور اصلی در شکل‌گیری ستون سوم است، یعنی بر اساس آن، «ضرورت» و «هدف» معلوم می‌شود و از نسبت بین آن دو است که «موضوع» معین می‌گردد. پس اگر در رسالت و تدابیر، تعیین وظائف و اقدامات اساسی دنبال می‌شود، باید تحلیلی از وضعیت موجود ارائه داد و سپس نسبت آن را با وضع مطلوب سنجید تا چستی نیازها و موضوع فعل‌ها به نحوی قاعده‌مند مشخص گردد.

اسلامی وجود دارد، وضعیت موجود استثنائه از وحی و فهم از دین است که نمی‌تواند درکی کاربردی از عدالت اجتماعی و سایر اوصاف جامعه‌ی الهی ارائه کند. این نکته در بیانات مقام معظم رهبری و تأکید ایشان مبنی بر فقدان الگوهای دینی در مسائل مختلف (توسعه، آزادی، خانواده، هنر، عدالت و...) قابل پی‌گیری است. یعنی علی‌رغم این‌که اسلام دین خاتم است و تمامی عوامل سعادت بشر را ابلاغ کرده اما غیر معصومین هنوز درکی از «امت الهی، حاکمیت دینی و تمدن اسلامی» و لوازم آن ندارند تا بتوانند نحوه‌ی برخورد با این امور را به طور قاعده‌مند به شارع منتسب کنند. به عبارت دیگر گرچه وجدان عمومی نسبت به حکومت دینی شکل گرفته و مبنای حرکت نظام اسلامی را تشکیل داده اما علم و فرهنگ متناسب با آن پدید نیامده است. همان‌طور که ادبیات دانشگاه نیز در این زمینه، دچار مشکل بوده و به اتکاء به علوم انسانی مادی مبتلا است. پس برای حرکت در جهت آرمان دچار خلأی علمی هستیم و لذا «ضرورت» در این بخش، نقد و بررسی فرهنگ حوزه و فرهنگ دانشگاه برای تنویر کردن انقلاب اسلامی است.

در پی این بحث، باید به تبیین عناوینی مانند «وضع موجود، مطلوب، انتقال»، «گذشته، حال، آینده»، «ضرورت، موضوع، هدف» و سایر ابعاد منطق سیستمی پرداخت تا بتوان از آرمان، افعالی خاص را نتیجه گرفت. به عنوان نمونه، آنچه که در وضع موجود محقق شده، طرح شعار عدالت توسط امام خمینی (قدس سره) در عمل و در فرهنگ عمومی است (و نه یک فرهنگ آکادمیک و تخصصی) در نتیجه‌ی راهی که حضرت امام بنیان‌گذار آن بود، رفتار نظام جمهوری اسلامی نه همانند حکومت‌های سلطنتی و استبدادی بوده و نه شبیه به نظام سرمایه‌داری و تبعیض‌ها و مظالم ذاتی آن و نه یکسان با عملکرد نظامات کمونیستی. یعنی ابعاد گسترده‌ی بی‌عدالتی در نظام سرمایه‌داری به نحوی بود که باعث طرح شعار عدالت توسط مارکسیست‌ها و تشکیل بلوک شرق در نیمه‌ی از جغرافیای جهان شد اما کاخ‌نشینی و اشرافی‌گری در بلوک شرق به شکلی متفاوت و در میان حزب حاکم پدیدار شد. در مقابل، مدیریت حضرت امام و مقام معظم رهبری به نحوی است که از تبدیل خوی کاخ‌نشینی در مسئولان نظام به فرهنگ غالب جلوگیری می‌کند. از این‌رو پرچم عدالت در شرایط امروز، به دست نظام جمهوری اسلامی است و مسیری را بر این اساس طی کرده است. در مبنای مختار، رفتار حضرت امام و مقام معظم رهبری بر اساس عدالت تحلیل می‌شود و چالش‌های آن مشخص می‌گردد و راه برون‌رفت از این چالش‌ها چارچوب الگو و برنامه را تشکیل می‌دهد. چالش انقلاب اسلامی این است که فرهنگ‌های موجود آن را به سوی بی‌عدالتی سوق می‌دهند: ادبیات حوزه، مدیریت را بر اساس فرهنگ «اذا امر مولی بعبده» تشریح می‌کند که این فرهنگ، ظلم‌پذیری و عدم پذیرش مشارکت عمومی را در پی دارد. همچنان که ادبیات دانشگاه در زمینه‌ی علوم سیاسی نیز منبعث از فرهنگ مدرنیته است و فلسفه‌ی دموکراسی به سرمایه‌داری و نظام ارزشی مادی مقید می‌شود.

مبنای برخورد با این چالش‌ها در اندیشه‌ی مرحوم استاد علامه حضرت آیت‌الله حسینی‌الهاشمی (ره) ذکر شده که می‌تواند مبنای طراحی الگو قرار بگیرد. لذا باید به‌وسیله‌ی مباحث علمی و تحلیلی از گرفتار شدن حکومت دینی به آن فرهنگ‌های ضعیف یا فاسد جلوگیری کرد؛ یعنی الگوی اسلامی پیشرفت در این دوران به معنای تحلیل نوین از وضعیت فعلی کشور در قالب «تئوریزه‌کردن حیات عدالت‌محور نظام اسلامی» و سپس طراحی جدید برای عدالت سیاسی و فرهنگی و اقتصادی است. به عبارت دیگر در گذشته، هجمه‌ی کفر و نفاق از یک موضع انجام می‌شده که همان حذف فیزیکی بوده است اما پس از ناتوانی در این مسأله و با پایان جنگ تحمیلی، اصل حیات نظام جمهوری اسلامی و وجود جامعه‌ی ایمانی را پذیرفته‌اند ولی هجمه‌ی دشمن از سه بُعد سیاست و فرهنگ و اقتصاد و از موضع نرم‌افزارها ادامه پیدا کرده است. لذا همان‌طور که در بخش تدابیر پیشنهادی خواهد آمد، باید «سه قرارگاه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی» تأسیس شود تا بتوان با تهاجم جامعه‌شناسی مدرنیته که از سه موضع سیاست و فرهنگ و اقتصاد انجام می‌شود، مقابله نمود. اگر این سه قرارگاه راه‌اندازی شوند و بر مبنای ادبیات انقلاب در سیاست و فرهنگ و اقتصاد مدیریت شوند، در ادامه حتماً احساس نیاز به علوم و معادلات نوین شکل خواهد گرفت و این نتیجه حاصل خواهد شد که باید انقلاب فرهنگی در حوزه و دانشگاه و نظام اجرایی را آغاز کرد.

۷. اشکال دیگری نیز به تعریف تفصیلی رسالت مطرح است: «حرکت عقلانی، مؤمنانه و متعهدانه در جهت ایجاد تمدن نوین اسلامی». زیرا آنچه که تعیین‌کننده‌ی «جهت و سمت حرکت» است، آرمان است و آرمان در سند ابلاغی به خلافت الهی و حیات طیبه تعریف شده و نه به ایجاد تمدن نوین اسلامی. یعنی جایگاه تمدن نوین اسلامی در این تعبیر، روشن و مشخص نیست. علاوه بر این و همان‌طور که اشاره شد، عبارات و مفاهیمی از قبیل «حرکت عقلانی، مؤمنانه و متعهدانه» به نحوی کلی و انتزاعی و بدون قید مطرح شده‌اند که هر جریان یا مبنای فکری می‌تواند ادعا کند که این اوصاف بر عمل او منطبق است و هیچ تعریف تخصصی از آنها بیان نشده تا تکلیفی عینی در رسالت تحویل دهد. حتی معین نیست حرکت‌های گذشته در چه سطحی دارای این اوصاف بوده و در چه سطحی از آن دچار ضعف است تا بتوان به اصلاح و ارتقاء آن پرداخت.

متن سند ابلاغی:

افق، آرمان‌های الگو را بر جامعه و زیست‌بوم ایران در نیم‌قرن آینده تصویر می‌کند و هدف‌های واقعی آحاد مردم، جامعه و حکومت ایران را در آن موعد معین می‌سازد.

۱. در پیش‌نویس قبلی، افق به:

«هدف‌های مطلوب و قابل تحقق ملت ایران، پنجاه سال پس از آغاز اجرای الگوی اسلامی ایرانی»

تعریف شده بود و در پیش‌نویس جدید، به این صورت تعریف شده است:

«افق، آرمان‌های الگو را بر جامعه و زیست‌بوم ایران در نیم‌قرن آینده تصویر می‌کند و هدف‌های واقعی آحاد مردم، جامعه و حکومت ایران در آن موعد معین می‌سازد.»

به نظر می‌رسد جمله دوم، تکرار مفهوم «هدف‌های قابل تحقق ملت» در پیش‌نویس قبلی است اما جمله اول، مفهوم جدیدی را مطرح کرده و ارتباطی بین آرمان و افق برقرار کرده و افق را تابع آرمان قرار داده که فارغ از نقدهایی که مطرح خواهد شد، باید از آن استقبال کرد. به عبارت دیگر افق به مقوله‌ای تعریف شده که آرمان را به هدف‌های مقطعی (با زمان پنجاه ساله) تبدیل می‌کند.

۲. باید توجه داشت که سه نقد اساسی نسبت به بخش افق قابل طرح است:

نکته اول این است که «افق» در این سند، مفهومی است که متناظر آن در ادبیات تخصصی دانشگاه، «چشم‌انداز» یا vision است. لذا باید موضع پیش‌نویس نسبت به این اصطلاح تخصصی روشن شود و تکلیف ادبیات موجود در دنیا نسبت به افق و چشم‌انداز تعیین گردد؛ خصوصاً اگر این ادعا مطرح است که مفهوم افق یک مفهوم جدید و یک نوآوری علمی است. زیرا قبلاً بیان شد که طرح مفهوم جدید، فقط در صورتی به نحو علمی انجام خواهد شد که از رهگذر نقد و بررسی و تعیین موضع نسبت به مفاهیم موجود عبور کند. این در حالی است که چنین موضعی یا حداقل انعکاس آن در سند منتشره دیده نمی‌شود. اما اگر افق حاوی مفهوم جدیدی نیست و عبارتی دیگر از همان اصطلاح «چشم‌انداز» در معنای تخصصی آن است، دو اشکال قابل طرح است: ۱. چرا بدون این که مفهوم نوینی مطرح شود، از اصطلاح علمی متداول عدول شده است؟ ۲. در صورت عدم بیان مفهوم جدید، چه تفاوتی میان پیشرفت اسلامی با توسعه غربی در طراحی افق و چشم‌انداز باقی می‌ماند؟! آیا فقدان مفهوم جدید در این بخش به معنای ابتلا به تعاریف ادبیات توسعه - که به تعبیر مقام معظم رهبری دارای بار ارزشی هستند - نیست؟! تدوین‌کنندگان سند چه تحلیلی از «اقتصاد سرمایه‌داری در سطح توسعه، کلان و خرد» دارند؟! آیا به

دنبال آن هستند که تغییراتی در الگوی تولید ثروت و تکنولوژی و امور مالی و ... ایجاد کنند یا روند متداول جهانی را پذیرفته‌اند و معتقدند که باید به حرکت در مسیری که در سال‌های گذشته طی شده، ادامه داد؟ در واقع مقولات فوق‌الذکر دارای نقشی اساسی در «الگو» هستند و بدون تعیین نحوه‌ی برخورد با آنها نمی‌توان ادعای طراحی یک الگو را مطرح نمود.^۱

پس باید معلوم شود که آیا معارف موجود ایده‌ی جدیدی برای «افق» دارد و مبنای طرح شده در سند، فضای نوینی را در چشم‌انداز رقم زده است؟! آیا ظرفیت موجود فهم از دین موجب تولید یک الگوی جدید شده یا ریشه‌ی افق و چشم‌انداز به تکامل مادی و سبک زندگی غربی در مدیریت جوامع رجوع می‌کند و تنها در روبناها به ارزش‌های دینی مشروط شده است؟! واقعیت آن است که سند افق، فاقد نوآوری است و بر مبنایی استوار شده که تاکنون در ادراکات موجود مطرح بوده و توسط ادبیات حوزه تأیید شده و در سه دهه‌ی گذشته نیز مورد عمل قرار گرفته: «تکامل معنوی باید از تکامل مادی تفکیک شود و لذا استفاده از الگوی غربی در بُعد صنعتی و فناوری مجاز بوده و تأمین زندگی مادی مردم، به این راه وابسته است» اما در این صورت، همان مشکلات سابق ادامه پیدا خواهد کرد و اساساً ضرورت تولید الگوی اسلامی ایرانی زیر سوال خواهد رفت. زیرا بکارگیری الگوی فناوری و صنعتی غرب، قهراً موجب خواهد شد که الگوها و نرم‌افزارهای غربی در سایر عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی و امنیتی و سیاسی و دفاعی نیز بر ما تحمیل شوند چون سخت‌افزار، قابل انفکاک از نرم‌افزار نیست. برخی کشورها نیز ابتدائاً در برابر تغییرات فرهنگی و اجتماعی مقاومت کردند اما از آنجا که تولید ثروت فقط کالاهای اقتصادی را در بر نمی‌گیرد و سودآوری در کالاهای فرهنگی و سیاسی و دفاعی نیز امری ضروری است، آنگاه از الگوهای غربی در تمامی عرصه‌ها تبعیت خواهد شد و حتی دکترین جنگ در دنیا - که مبتنی بر نسل‌کشی است - و نیز فرهنگ هالیوودی - که مشحون از رذائل اخلاقی است - و سایر استانداردهای بین‌المللی جبراً مورد پذیرش قرار خواهد گرفت. حتی اگر تخاصم با کشورهای صنعتی کنار گذاشته شود و تنش‌زدایی مبنای سیاست خارجی قرار گیرد ولی نرم‌افزارهای غربی در دیگر عرصه‌ها مبنای عمل قرار نگیرند، سرعت لازم برای صادرات و واردات و تجارت و بازاریابی و بازگشت سرمایه و تولید ثروت ایجاد نمی‌شود.

در واقع دغدغه‌ی رهبری و انقلابیون و متدینین همین است که مدیریت نظام در آینده، دچار انحلال در فرهنگ مادی غرب نشود. بنابراین در سند افق باید به این مبحث پرداخته می‌شد که چگونه می‌توان جایگزینی برای انگیزش مادی طراحی کرد یا چه روشی می‌تواند الگوی درآمد یا روش جذب سرمایه را تغییر داد و یا حداقل این نکته مورد بررسی قرار می‌گرفت که چگونه می‌توان الگوهای غربی را بکار گرفت اما از آثار و لوازم آن خلاصی

۱. البته تعریف الگوی پایه در سطح اصلی به این امور بازمی‌گردد اما از آنجا که در سند پیشنهادی، الگو از سطحی‌ترین رویکرد یعنی از منظر «تعمیر قطعات» مورد توجه قرار گرفته، منتقدین نیز ناچار به استفاده از عناوین مربوط به همین سطح خواهند بود.

یافت. یعنی خصوصیات جامعه‌شناختی الگو که متناظر با نظام ارزشی و ادراکات مکتبی است، باید مورد توجه واقع می‌شد تا قضاوت پیرامون بخش عینی و عملی الگو (افق) به درستی انجام شود. لذا در بخش افق باید هندسه‌ی الگو و رابطه‌ی آن با اخلاق رذیله تبیین شود و تکلیف نظام با این موضوع کلان مشخص گردد. یعنی ابتدا لازم است موضع متن درباره‌ی تکنولوژی و نرم‌افزارهای حاکم بر آن اجمالاً معین شود تا اگر الگوهای موجود باعث طرد و انزوای دین در عمل می‌شوند، مبنای عمل نظام قرار نگیرند و الا با اکتفاء به ذکر گزاره‌های مذهبی، محیطی برای جریان دین در عینیت ایجاد نخواهد شد بلکه الگوهای غربی، شرایطی مادی را بر جامعه حاکم خواهند کرد و سپس گزاره‌های مذهبی را نیز به ابزاری برای توجیه مظالم خود تبدیل خواهند نمود!

در همین راستا کتاب نقد و نقض پیش‌نویس الگوی پایه، به توصیف خود از چشم‌انداز در ادبیات توسعه می‌پردازد و با تبیین احکام آن در سه سطح «صیانت»، «توازن» و «حیات» به اثبات این مهم می‌پردازد که نتیجه این احکام، جریان اخلاق رذیله مادی در تمامی ابعاد جامعه خواهد بود و به این صورت، موضع خود را نسبت به ادبیات تخصصی موجود در عرصه الگو و چشم‌انداز بیان می‌کند و ضرورت مرزبندی و احتراز الگوی اسلامی از آن را آشکار می‌نماید. البته باید توجه داشت که تفصیل و تدقیق این مطلب مهم را می‌توان در گفتار اول فصل دوم از کتاب ارزشمند «گفتمان انقلاب اسلامی» پیگیری کرد که توضیح می‌دهد الگوی غربی - که چشم‌انداز و افق جزئی از آن است - چگونه اعتقادات فاسد و اخلاق رذیله را به وصف جامعه تبدیل می‌کند.

خلاصه‌ای بسیار فشرده از آن بحث به این صورت است که: الگو و مدل توسعه در یک تمثیل دقیق، همانند ماشینی است که در جاده‌های خاصی حرکت می‌کند و به سوی مقصدی رهسپار است و ملت‌ها را پس از مدت زمانی معین در مقصدی مشخص پیاده می‌کند که آن مقصد، چیزی جز «بت‌پرستی مدرن» نیست.

البته این ماشین، خود دارای سه سیستم اصلی یعنی سوخت‌رسانی، الکتریکی و مکانیکی است. آنچه همانند سوخت، انرژی این ماشین را تأمین می‌کند و موجب انگیزش و تحریک جامعه برای فعالیت اقتصادی می‌شود، تعمیم‌مد و تغییر مقیاس کالاها و تنوع‌گرایی است که خُلق «حرص» را در جامعه جاری می‌کند؛ همچنان که الگوی درآمد طبقاتی، خُلق «حسد» را تحقق می‌بخشد و فاصله دائمی میان نیاز و ارضاء برای اکثر طبقات نیز، الگوی مصرف طبقاتی را در قالب خُلق «محروم‌سازی و تجاوز» نهادینه می‌کند.

اما یک ماشین تنها دارای «سیستم سوخت‌رسانی» نیست بلکه دارای «سیستم الکتریکی» و برق‌رسانی است که موجب احتراق سوخت می‌شود که این امر در ماشین الگوی غربی، متناظر با مکانیزم عرضه و تقاضاست. البته عرضه و تقاضا فقط در سطح خُرد (جایگزین شدن تقاضای موثر با تقاضای طبیعی) نباید ملاحظه شود گرچه در همین سطح نیز «تولید انبوه کالا» متناظر با جریان خُلق «اسراف» در جامعه است اما «ثروت» نیز موضوع عرضه و

تقاضا در سطح کلان را تشکیل می‌دهد و در این سطح، جلال و جبروت مادی و «تفاخر» است که موجب جلب سرمایه در سطح ملی و منطقه‌ای و جهانی می‌شود. سپس و در سطح توسعه، عرضه و تقاضا بین «انسان» و «طبیعت» جریان می‌یابد و با حاکم کردن «رابطه انسان با طبیعت» بر «رابطه انسان با انسان» و حذف «رابطه انسان با خدا»، عملاً خُلق «استکبار» را رقم می‌زند.

سپس انرژی حاصل از احتراق به «سیستم مکانیکی» منتقل می‌شود تا ماشین جامعه به حرکت عینی درآید که این امر در الگوی غربی با تجمع سرمایه و تبدیل آن به سلول نظام سرمایه‌داری در «شرکت‌ها» بر اساس خُلق «تکاثر»، و تبدیل سلول‌ها به اندام توسط «شبکه بانکی» بر اساس «ربا» محقق می‌شود و حاکمیت محاسبات سود سرمایه در سازمان‌های برنامه و بودجه و بانک مرکزی و برنامه‌های توسعه، عملاً سرمایه را به موجودی زنده تبدیل می‌کند که مغز و قلب جامعه را بر اساس «خوض در دنیا» جهت می‌دهد.^۱

۳. نکته دیگر اینکه رکن مهم در تعریف افق، «هدف‌های واقعی جامعه» است و در این زمینه باید توجه داشت که «تعیین هدف واقعی» در ذات خود وابسته به «وضع موجود» است. چون وضع موجود و موانع، لاجرم حرکت را محدود می‌نماید و با خارج کردن برخی هدف‌ها از امکان تحقق، اهداف و گزینه‌های خاصی را در مقابل ما قرار می‌دهد. لذا برای تعیین هدف‌های واقعی، تحلیل وضع موجود ضروری است و این در حالی است که اثری از این مهم در پیش‌نویس مرکز الگو دیده نمی‌شود. البته برای تحلیل وضع موجود حداقل سه دیدگاه وجود دارد: ادبیات انقلاب، ادبیات تخصصی حوزه و ادبیات تخصصی دانشگاه.

بر اساس ادبیات انقلاب (بیانات امام و مقام معظم رهبری)، وضع موجود به حرکت «زیگزاگی و بی‌جهت و بی‌هدف» توصیف شده^۲ و لذا باید علت پدید آمدن این حرکت زیگزاگی تحلیل شود. به عبارت دیگر، چه خلأهای علمی وجود داشته که رهبری معظم سفارش تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را مطرح می‌کند؟ به نظر می‌رسد در صورت ریشه‌یابی این خلأها - که باعث شده تا در نظر رهبری، تولید الگوی جدید به امری ضروری بدل گردد - به نقص‌هایی در ادبیات تخصصی حوزه و دانشگاه برای پشتیبانی تئوریک از انقلاب خواهیم رسید.

۱. ممکن است تصور شود که «مباحث فوق ارتباطی به بخش چشم‌انداز و افق ندارد» اما باید توجه داشت از آنجا که در پیش‌نویس فعلی، بخش مبانی و آرمان و رسالت به صورت نظری و انتزاعی مطرح شده و مباحث ناظر به کاربرد تازه از «افق» آغاز می‌شود، به ناچار باید بحث از جریان عینی اعتقادات مادی و اوصاف رذیله در توسعه و تعیین تکلیف نظام جمهوری اسلامی نسبت به این مقوله پیچیده را از همین بخش آغاز کرد؛ گرچه تعریف ضعیف از افق توسط مرکز الگو، با این امر ناهماهنگ باشد و موجب این توهم شود که این اشکالات ارتباطی به بخش افق ندارد.

۲. مقام معظم رهبری: «در طول این سی سال، به حرکت‌های هفت و هشتی، بی‌هدف و زیگزاگ مبتلا بودیم و به این در و آن در زدیم. گاهی یک حرکتی را انجام دادیم، بعد گاهی ضد آن حرکت و متناقض با آن را - هم در زمینه فرهنگ، هم در زمینه اقتصاد و در زمینه‌های گوناگون - انجام دادیم! این به‌خاطر این است که یک نقشی جامع وجود نداشته است.» بیانات در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی

اما تحلیل وضع موجود براساس ادبیات تخصصی حوزه و دانشگاه، عملاً به یک نقطه واحد منتهی خواهد شد و آن ضرورت تکیه بر تجارب بشری برای دستیابی به تکامل مادی است که لازمه آن، ضرورت مهندسی معکوس الگوی توسعه موجود است که عملاً معنایی جز نفی ضرورت الگوی اسلامی ایرانی ندارد. به عبارت دیگر ادبیات تخصصی حوزه، خود را متکفل «تکامل معنوی» می‌داند و تکامل مادی جامعه را امری عقلانی می‌داند که مصداق عقلاء در دنیای امروز، کارشناسی موجود در ادبیات تخصصی دانشگاه است. ادبیات دانشگاه نیز در تحلیل وضعیت موجود، قائل است دستیابی به تکامل مادی دارای قواعدی دارد که جمهوری اسلامی در ۴۰ سال گذشته به آن تن نداده و لذا باید برای رفع ناهنجاری‌های موجود، این قواعد علمی و جهان‌شمول را که تجارب مشترک بشری هستند، پذیرفت.

البته می‌توان این نکته را اضافه کرد که تحلیل وضع موجود براساس اندیشه مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی در مبحث «بررسی علل و عوامل ناهنجاری‌های اجتماعی» آمده است که می‌توان آن را به صورت بسیار فشرده بدین‌گونه بیان کرد: انقلاب اسلامی، تمایلات عمومی را بر محور پرستش اجتماعی خدای متعال تنظیم کرده و دنیا را تابعی از دین قرار داده و به همین دلیل، با الگوی توسعه غربی - که دنیا و بهره‌مندی روزافزون از آن را مبنای خود قرار داده و دین را در جایگاه خرده‌فرهنگ نشانده - درگیری عینی پیدا کرده که نتیجه این درگیری در عرصه اداره کشور، شکل‌گیری سه دوقطبی محوری است: درگیری بین «مدیریت مولویت و مدیریت مشارکت» در سیاست، درگیری بین «منطق حجیت‌گرای حوزه و منطق مادی دانشگاه» در فرهنگ و درگیری بین «متغیر کار و متغیر سرمایه» در اقتصاد که این چالش‌ها، مبین وضع موجود و موانع پیش‌رو است.

۴. با ارجاع به ادبیات موجود علمی در دنیا و سرفصل‌های چشم‌انداز نویسی در آن، واضح خواهد شد که تعریف «چشم‌انداز و افق» در پیش‌نویس فعلی حتی بر اساس مفاهیم موجود، از حداقل غنای علمی برخوردار نیست. زیرا در ادبیات موجود ابتدا تعریفی عینی از تکامل ارائه شده و سپس آن تعریف در اهداف کیفی و کمی جریان می‌یابد در حالی که اثری از این مباحث و انعکاس آن در پیش‌نویس فعلی نیست. به عنوان نمونه، بررسی‌های حسینی‌اندیشه نسبت به کتاب «مبانی نظری و مستندات برنامه‌ی چهارم توسعه» نشان می‌دهد که تبیین مفهوم چشم‌انداز و افق از یک بُعد، در ذیل این مجموعه عناوین انجام شده:

«نظر ادیان و علم نسبت به آینده و تاریخ»

«تشخیص مسیر تحولات آینده»

«نظر علم نسبت به آینده و جامعه»

«نظر علم نسبت به آینده و مدیریت»

«درب‌گیرنده‌ی وعده‌ی و امید مدیریتی»

«آماده‌سازی‌ها و شبکه‌سازی‌های مربوط به تصمیم‌گیری و جهت‌گیری‌ها»

«سیر امور در سیستم برای ملاحظه‌ی بازخوردهای بی‌شمار»

«تجزیه و تحلیل گزینه‌های مختلفی درباره‌ی آینده و عدم ملاحظه‌ی پدیده‌ها به صورت خطّی»

«ضرورت جهت‌گیری بر پایه‌ی تعیین نیازها»

«توجه به ابتدا و ختم از نظر زمانی در بازه‌های ده‌ساله، بیست‌ساله و ...»

«پیش‌بینی تکنولوژیکی نسبت به ویژگی‌های ماشین‌ها، روش‌ها یا ابزارها یا تکنیک‌های سودمند»؛

«عمل آگاهانه به فرآیندهای یادگیری جمعی و پاسخگویی به چالش‌های آینده»

«تکیه بر ارزش‌دآوری‌های مبتنی بر ایدئولوژی نظام و واقعیت‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و زیست‌محیطی جامعه»

«بکارگیری ابزارهای آینده‌پژوهی»

«چشم‌انداز، مقوله‌ای استراتژیک برای کمک به برندگان و حذف بازندگان»

«چالش‌های روش‌شناختی علم نسبت به آینده و چشم‌اندازها»

«نظر علم نسبت به آینده و برنامه‌ریزی»

«برخی از مفاهیم برنامه‌ریزی؛ شامل چشم‌انداز بلندمدت، هدف نهایی چشم‌انداز، هدف‌های آرمانی، هدف‌های عملیاتی، شاخص‌های هدف‌های آرمانی، محورهای اساسی چشم‌انداز، استراتژی یا راهبرد، سیاست‌های کلّی، هدف‌های کیفی و کمی برنامه، تعیین اهداف، مدیریت امور توسعه و ...»

و از سوی دیگر برای تبیین هدف‌های واقعی جامعه، یازده سرفصل مطرح می‌شود که ذیل دو عنوان «ویژگی‌های کنونی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور» و «تصویر کلان اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (گزینه‌ی مطلوب)» ذکر شده است. البته ده سرفصل، اقتصادی هستند و یک سرفصل، مربوط به علم و صنعت است که از این قرارند:

- جمعیت

- رشد اقتصادی

- سرمایه‌گذاری

- بازار کار

- بودجه و وضع مالی دولت

- شرکت‌های دولتی، خصوصی‌سازی و توسعه‌ی بخش خصوصی

- بخش پولی، ارزی، تورّم

- بازار بورس و اوراق مشارکت

- تجارت خارجی

- توزیع درآمد

- علم و فناوری

در واقع «اقتصادمحوری» در الگوی غربی در این عناوین نیز قابل مشاهده است و شاخصه‌های مربوط به این بخش‌های اقتصادی است که مبنای بحث و بررسی پیرامون بخش فرهنگ، سلامت، امنیت و... خواهد شد.

همچنین در بُعد سوم، سرفصل‌های دوازده‌گانه‌ای نیز ب‌مثابه «محورهای اساسی چشم‌انداز» ذکر شده که از این قرار است:

- رشد اقتصادی سریع، مستمر و پایدار

- توسعه‌ی مبتنی بر دانایی

- تعامل فعال با اقتصاد جهانی

- رقابت‌پذیر کردن اقتصاد

- ارتقاء امنیت انسانی و عدالت اجتماعی

- امنیت ملی

- ارتقاء سلامت و بهبود کیفیت زندگی

- حفظ محیط زیست در راستای توسعه پایدار

- توسعه فرهنگی

- کارآمد کردن اداره امور کشور

- توسعه قضایی

- تعادل و توازن منطقه‌ای بر اساس موازین آمایش سرزمین

در واقع تعریف چشم انداز بر اساس مفاهیم فوق انجام شده و سوال مهم این است که تعریفی که در سند پیشنهادی از افق انجام شده، چه نسبتی با عناوین فوق و مراحل تخصصی و پیچیده‌ی آن دارد؟! لذا باید پذیرفت فارغ از آن که «مبانی» و «آرمان» الگو در سند پیشنهادی به صورت نظری تدوین شده، در «افق» به عنوان بخش عملی و عینی الگو نیز به مفاهیم کاربردی متداول در طراحی چشم اندازها توجهی نشده و به سرفصل‌هایی مجمل و مختصر اکتفاء شده که مربوط به سیاست‌های کلی است.

البته نکته مهم در اینجا آن است که سرفصل‌های مورد اشاره از مباحث کتابخانه‌ای و نظری در الگوی غربی، مفاهیم محوری در طراحی چشم انداز و الگو نیست زیرا الگو و مدل، یک ماشین عینی و ابزار مهندسی اجتماعی است که با ضرائب فنی و محاسبات ریاضی، به ارائه شاخصه می‌پردازد. لذا علی‌رغم اختلافات در مباحث نظری، در نهایت یک الگوی واحد در مقام عمل جریان پیدا می‌کند و سازمان ملل و نهادهای بین‌المللی از این طریق، حرکت تمام کشورهای دنیا به سوی توسعه را به وحدت می‌رسانند. از این رو باید گفت افق در این سند، گرچه نظر ادبیات تخصصی حوزه و دانشگاه را در «تفکیک تکامل مادی از تکامل معنوی» را پذیرفته اما به الزامات آن پای بند نبوده؛ یعنی حتی در سطح «مهندسی معکوس الگوی توسعه» طراحی نشده و به محاسبات ریاضی پیچیده‌ی مربوط به آن نپرداخته بلکه به سطح سیاست‌های کلی - که هم‌اکنون توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام تدوین می‌شود - تنزل یافته است.

به عبارت دیگر چشم انداز جزئی از الگوست و الگو نیز - برخلاف برخی تصورات موجود - ابزاری برای «مهندسی اجتماعی» است چرا که در آن، ضرائب فنی و شاخصه‌های کمی نقشی اساسی دارند. بنابراین چشم انداز و افق نیز نباید به مثابه بحث‌های نظری تلقی شوند بلکه به تناسب خود باید به نحو عینی و فنی و مهندسی مطرح و طراحی

گردند. به همین دلیل است که علی‌رغم اختلافات در مباحث نظری، روند توسعه جهانی و مدیریت جهانی در عمل به صورت واحد و با وحدت‌رویه به پیش می‌رود. در این صورت و با توجه به این که یک نوآوری واقعی در بحث افق دیده نمی‌شود، برای طراحی آن می‌بایست روند موجود طراحی چشم‌انداز در دنیا از طریق مهندسی معکوس آن مورد توجه قرار می‌گرفت که انعکاسی از این مطلب و محاسبات فنی آن نیز در پیش‌نویس فعلی دیده نمی‌شود.

۵. برای ارائه پیشنهاد جایگزین به این نکته باید اشاره کرد که اگر وضع موجود «درگیری ادبیات توسعه با ادبیات انقلاب در همه ابعاد جامعه» است، باید به تجربه انقلاب اسلامی در این زمینه رجوع کرد که بالنسبه توانسته در ابعاد سیاسی و نظامی و امنیتی، از ادبیات توسعه پایدار فاصله بگیرد اما این تجارب بی‌نظیر، به صورت میدانی و وجدانی محقق شده است. لذا باید آن را تئوریزه کرد تا امکان تکرار آن در وضع موجود یعنی خروج از ادبیات توسعه‌ی همه‌جانبه در حرکت فرهنگی و اقتصادی فراهم شود. در واقع «خروج قاعده‌مند از ادبیات توسعه‌ی همه‌جانبه و پایدار در عرصه اداره کشور بر مبنای تئوریزه کردن دستاوردهای سیاسی، امنیتی و دفاعی»^۱ هدف پنج‌ساله آینده پیشنهادی در افق خواهد بود که برای تفصیل این مهم می‌توان به گفتار دوم از فصل اول کتاب «گفتمان انقلاب اسلامی» و گفتار اول و دوم از فصل سوم آن مراجعه کرد.

۶. نکته دیگر - که قبلاً در بررسی کلیت پیش‌نویس به آن اشاره شد - این است که چه استدلالی بر گزینش عدد ۵۰ سال برای افق وجود دارد؟ خصوصاً با توجه به این مطلب که انتخاب زمان ۲۰ ساله در چشم‌اندازهای متداول به دلیل آن است که این زمان، ناظر به مدتی است که طی آن نسل تکنولوژی تغییر می‌کند. پس اگر بنای طراحی افق بر ادبیات موجود دنیا باشد، حداقل باید دو یا سه دوره ۲۰ ساله (معادل ۴۰ یا ۶۰ سال) برای افق مطرح می‌شد و در هر صورت، عدد ۵۰ سال تناسبی با ادبیات موجود ندارد. البته مرحوم استاد علامه حسینی در یکی از مباحث خود به این نکته اشاره کرده‌اند که توجه به تغییر نسل تکنولوژی برای تعیین زمان چشم‌اندازها در ادبیات توسعه، به دلیل «سخت‌افزارمحوری» در تمدن مادی مدرن است اما با توجه به روایات که سن تکامل انسان را ۴۰ سالگی مطرح کرده از یک‌سو و عدم محوریت سخت‌افزارها در نظام اسلامی و اولویت اراده‌های انسانی و تهذیب اختیارات از سوی دیگر، می‌توان معیار زمانی چشم‌اندازها و افق‌های الگوی اسلامی را ۴۰ سال تخمین زد که توجه به این عدد در «بیانیه گام دوم انقلاب» نیز به چشم می‌خورد.

۱. البته در بحث آرمان نیز «خروج از ادبیات توسعه» پیشنهاد شد اما باید توجه داشت که این پیشنهاد بر اساس اشکال به تعریف سند ابلاغی از آرمان و ضرورت توجه به آرمان مرحله‌ای و عینی بیان گردید و بحث پیشنهادی در افق، فارغ از آن اشکال مطرح شده است.

۷. پس به صورت خلاصه، سه اشکال عمده به بخش افق مطرح شده بر پیش‌نویس فعلی نیز منطبق است و عناوین آن عبارت است از:

الف) ضرورت تعیین موضع نسبت به تعریف رایج از افق و چشم‌انداز

ب) وابستگی تعیین هدف به تحلیل وضع موجود و بیان موانع

ج) عدم توجه به مباحث کتابخانه‌ای و عینی موجود در طراحی افق و چشم‌انداز در الگوی‌های رایج و تنزل افق به سیاست‌های کلی

ممکن است گفته شود: «باید منظور از عنوان اول، «عدم انعکاس» این موضع‌گیری در سند ابلاغی باشد؛ زیرا تعیین موضع در سند (به عنوان یک متن اثباتی) ضروری نیست بلکه در اسناد پشتیبان مطرح می‌شود.» در پاسخ باید گفت: مقصود این است که انعکاسی از این موضع‌گیری در سند ابلاغی دیده نمی‌شود؛ این در حالی است که طرح بحث جدید بدون طی روند نقد و بررسی نظرات موجود ممکن نیست. یعنی اگر مرکز الگو در روند تحقیقات خود به درستی حرکت کرده باشد، حتماً به این موضوع پرداخته و به همین دلیل نمی‌تواند در سند خود، هیچ نحوه اشاره‌ای به این روند نکند و نباید از ذکر این نکته - و لو اجمالاً - غافل شود که: به دلیل چند نارسایی در طراحی چشم‌اندازهای متداول، مفاهیم جدیدی در بخش افق ارائه شده است. علاوه بر این که مرکز الگو همچنان و با گذشت ماه‌ها از ابلاغیه رهبری، اسناد پشتیبان را منتشر نکرده و عملاً روند بررسی و اصلاح و ارتقاء پیش‌نویس را با مانع مواجه کرده است.

متن سند ابلاغی:

تدابیر، تصمیمات و اقدامات اساسی و بلندمدت برای حل مسائل
مهم کشور و شکوفا ساختن قابلیت‌های ماندگار ملی به‌منظور
رسیدن به افق است

۱. «تدابیر» در سند جدید به:

«تصمیمات و اقدامات اساسی و بلندمدت برای حل مسائل مهم کشور و شکوفا ساختن قابلیت‌های ماندگار ملی
به‌منظور رسیدن به افق»

تعریف شده و به نظر می‌رسد با تعریف آن در پیش‌نویس قبلی به:

«تصمیمات ملی و اساسی است که ... اتخاذ می‌شود و معطوف به اقدامات بلندمدتی است که افق را محقق
می‌سازد.»

تفاوت محتوایی چندانی ندارد.

اما از آنجا که متن پیش‌نویس دچار اضطراب است، دو احتمال در تحلیل «تدابیر» و تعریف آن قابلیت طرح
می‌یابد:

احتمال اول این است که مقصود از تدابیر، بیان «برنامه» باشد. در این صورت به نظر می‌رسد باید ابتدا
«سیاست‌های کلان» مطرح می‌شد و سپس بحث از «برنامه» صورت می‌گرفت زیرا برنامه به معنای خاص آن نباید
جایگاهی در الگوی پایه داشته باشد بلکه پس از آن که الگوی پایه توانست الگوهای مضاف خود را تولید کند و آن
را به سیاست‌های کلان تبدیل نماید، آنگاه نوبت به تنظیم برنامه خواهد رسید.^۱

احتمال دوم این است که مقصود از تدابیر، بحث «مدیریت» به معنای «نظام تصمیم‌گیری، تصمیم‌سازی و اجرا»
باشد؛ یعنی پس از طراحی چشم‌انداز و سیاست کلان و تنظیم برنامه‌های توسعه، بحث از چگونگی تحقق آن
مطرح می‌شود که چگونه این الگو در قوا، وزارت خانه‌ها، بخشنامه‌ها و قوانین مجلس و... گردش پیدا کند. البته
این احتمال نیز تناسبی با الگوی پایه ندارد. چون همان‌طور که بیان شد پس از طراحی الگوی پایه باید به تولید
الگوهای مضاف پرداخت و پس از طی این مرحله است که متناسب با الگوی پایه و مضاف، باید سیاست‌های

۱. البته اگر برنامه‌های توسعه در طول سال‌های گذشته مورد ملاحظه قرار گیرد، روشن می‌شود که متن پیشنهادی در بخش تدابیر، شباهت زیادی به ادبیات متداول
در احکام برنامه‌ها دارد که در این صورت، احتمال دوم به معنای مدیریت تضعیف می‌شود و احتمال اول قوت می‌گیرد، یعنی تعریف «تدابیر» به برنامه و احکام آن
خواهد بود.

کلان را طراحی کرد و سپس به تدوین برنامه مبادرت نمود. تنها پس از طی این سیر منطقی در پژوهش است که می‌توان برای چگونگی تحقق برنامه، بحث از «نظام تصمیم‌گیری، تصمیم‌سازی، اجرا» را به عنوان روش پیاده‌سازی و مدیریت در دستور کار قرار داد. در واقع برای «تدابیر» یا «نحوه‌ی تحقق برنامه‌ها» باید یک روش و منطق ارائه شود و این متغیر و متأخر از «روش تولید الگو» و «روش تدوین برنامه» است.

بنابراین، ارائه یک تصویر منسجم از روند تولید الگوی پایه، چشم‌انداز، سیاست‌های کلان و برنامه‌ها و نسبت بین آنها، ضرورتی اولیه برای شکل‌گیری یک بحث علمی پیرامون «تدابیر» و جایگاه آن است که اثری از این بحث هم در پیش‌نویس موجود دیده نمی‌شود. این در حالی است که الگو یک مقوله چندلایه است که ابتدا باید آنها را به خوبی از یکدیگر تفکیک کرد و سپس ارتباطی منطقی را بین آنها تبیین نمود. به عبارت دیگر جهت‌گیری نوین در اداره کشور ابتدا باید در چشم‌انداز و سیاست کلان و برنامه تعریف شود و پس از آن است که می‌توان تحول در عرصه مدیریت را آغاز کرد که این به معنای تقدم منطقی «محتوا» و «برنامه»، بر «سازمان» است. حتی در ادبیات تخصصی دانشگاه نیز اینگونه نیست که بحث از چشم‌انداز با بحث از تحقق آن خلط شود بلکه پس از طراحی چشم‌انداز و سیاست‌های کلان و برنامه، تازه نوبت به کیفیت جریان برنامه در قوای سه‌گانه و سایر نهادهای مدیریتی می‌رسد و سطوحی از بحث مدیریت مورد بررسی قرار می‌گیرد و نرم‌افزاری برای این مهم ارائه می‌گردد و قوانین مجلس و آیین‌نامه‌ها و بخش‌نامه‌های متعدد دولتی تدوین می‌شود؛ گرچه این نرم‌افزار به حسب نوع حکومت (غربی، شرقی و استبدادی) متفاوت باشد. لذا «تدابیر» در این احتمال، موضوع بحث «مدیریت» است و در این صورت، برای تشریح آن و سپس نوآوری در این عرصه باید نظام زیرساخت مدیریتی موجود در ادبیات دانشگاه تبیین گردد. این نظام از سطوح کلان در قوای سه‌گانه و وزارت‌خانه‌ها تا سطوح خرد در اجرای طرح‌های عمرانی و... را در بر می‌گیرد و موضوعاً از سنخ چشم‌انداز و افق و برنامه و... محسوب نمی‌شود.

۲. پس بحث «تدبیر» در الگوی پایه با احتمالاتی که مطرح شد، محل اشکال است زیرا اگر تدابیر جزئی از الگوی پایه است، نباید وارد موضوعات خاص شود بلکه باید در سطح پایه و به نحو عام و شامل باشد. به طور نمونه، اگر طبق پیشنهاد مختار، افق پنجاه ساله‌ی اول به «تئوریزه کردن انقلاب سیاسی به عنوان مبنایی برای خروج قاعده‌مند از ادبیات توسعه در فرهنگ و اقتصاد» تعریف شود، تدبیر متناسب با این افق به صورت عام، «تعمیم نهادهای انقلابی» است. اما اگر تدابیر به معنای ورود به موضوعات خاص است، چرا یکی از اجزاء الگوی پایه قرار گرفته است؟! در واقع عدم وضوح در تعریف تدبیر، به نحوی ناشی از یک اشکال کلان است و آن این‌که اساساً نسبت بین الگوی پایه و الگوی پیشرفت تبیین نشده و ابعاد هر یک و تفاوت آنها با یکدیگر و مرز میان آنها روشن نیست و وحدت و کثرت بین الگوی پایه و الگوی مضاف و الگوی پیشرفت به درستی مورد بحث و بررسی قرار نگرفته و در نتیجه، جایگاه تدابیر و چیستی و تعریف آن دچار ابهام شده است.

متن سند ابلاغی:

این الگو با ایمان استوار و عزم راسخ و تلاش عظیم و مدبرانه مردم و مسئولان جمهوری اسلامی ایران اجرا خواهد شد.

یک احتمال درباره این جمله این است که در ادامه تدابیر باشد و به اوصاف حاکم بر آن بپردازد اما از آنجا که کلمه «الگو» در ابتدای این عبارت آمده و آن را به کلیت الگو بازگردانده، چنین احتمالی ضعیف است.

بنابراین در احتمال دیگر، این عبارت باید به قبل از تعریف اجزاء (مبانی، آرمان، افق، رسالت) و در پایان متن مربوط به وحدت الگو منتقل شود؛ زیرا به بخش سازمانی «وحدت الگو» پرداخته است. البته برای این که روشن شود محتوای جمله فوق به عنوان سازمان وحدت الگو به چه میزان کلی و انتزاعی و مجمل است، می توان به این نکته اشاره کرد:

هنگامی که در مبنای مختار، افق به معنای «خروج قاعده مند از ادبیات توسعه همه جانبه و پایدار بر مبنای تئوریزه کردن تجارب میدانی انقلاب» تعریف گردید، می توان تدابیر این افق را در سه بخش پیشنهاد کرد: تدابیر مرحله اول، ناظر به گفتمان سازی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی نسبت به جهاد کبیر و تطبیق آن به ضرورت مقابله علمی با ادبیات توسعه پایدار و همه جانبه و ایجاد عزم ملی در این زمینه برای نخبگان، مدیران و مردم است که شکل سازمانی آن، راه اندازی «مناظرات سازمانی» است. مرحله دوم، ناظر به تئوریزه کردن گفتمان انقلاب به معنای تغییر در تخصیص های فرهنگی و اقتصادی است که شکل سازمانی آن، «تعمیم نهادهای انقلابی به هر سه قوه» است. تدابیر مرحله سوم نیز آغاز حرکت برای توقف ادبیات توسعه و تغییر در ساختارها و شیب مدل موجود است که تفصیل آن در فصل سوم کتاب «گفتمان انقلاب اسلامی» قابل پی گیری است. در این صورت روشن می شود که سازمانی که برای تحقق الگو لازم است، با عناوینی از قبیل «تعمیم مناظرات سازمانی» و «تعمیم نهادهای انقلابی» معنا پیدا می کند و نه با اکتفاء به کلیاتی از قبیل «عزم راسخ و ایمان استوار و تلاش عظیم و...» که هر کسی می تواند ادعای تطبیق آنها بر رفتار خود را داشته باشد!